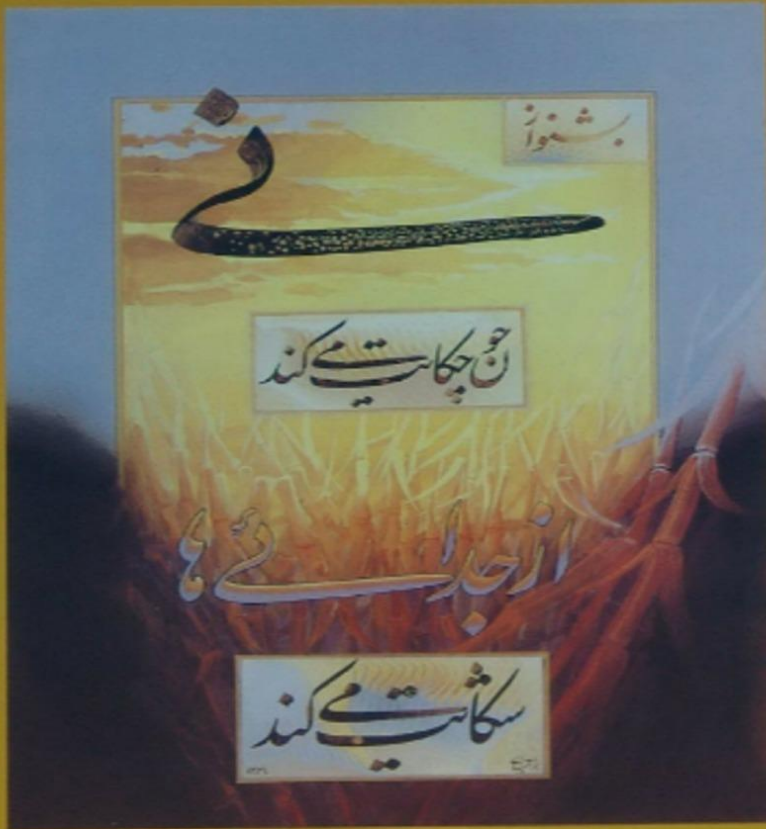




۱۱۹
زمستان
۱۳۹۳

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارس ایران و پاکستان - اسلام آباد
ویژه نامهٔ میراث فرهنگی مشترک، شماره دوم





۱۱۹

زمستان

۱۳۹۳

فصلنامه علمی - پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان

حائز درجه علمی - پژوهشی شده است.

مدیر مسئول و سردبیر: قاسم مرادی

مدیر: سید مرتضی موسوی

شورای علمی



حروفنگاری و صفحه آرایی: محمد عباس بلتستانی

چاپ: آرمی پریس (اسلام آباد)

نشانی مجله: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱،

اسلام آباد ۴۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دورنگار: ۲۸۱۶۰۷۵

نشانی اینترنتی: daneshper1@yahoo.com & thedanesh.com

روی جلد :

بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدائی ها شکایت می کند
«مولانا»

پدید آورنده : الأستاذ جواد
بختنا، ع

شرایط پذیرش مقاله

مجله دانش، فصلنامه‌ای علمی- پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌های خطی در ایران و شبه‌قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی - پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی در خصوص موضوعات مذکور است.

راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:
الف. شیوه ارجاع در متن مقاله: «نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ: شماره جلد و صفحه» در دو کمان.
ب. شیوه کتابنامه‌نویسی در پایان مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ اثر، نام اثر، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.
ج. شیوه ارجاع به مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ، «نام مقاله»، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.
د. ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.
۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنا بر این، در هر مقاله لحاظ کردن موضوعات ذیل ضروری است: عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژه‌های کلیدی، مقدمه یا پیش‌گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می‌تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیاید، نتیجه‌گیری، کتابنامه، چکیده و واژه‌های کلیدی به انگلیسی.
۳. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.
۴. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۱۵ تا ۲۰ صفحه A4) تدوین شود.
۵. چکیده و واژه‌های کلیدی حداکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.
۶. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، رایانامه، نشانی و شماره تلفن ضروری است.
۷. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میتر، به انضمام نسخه تایی ارسال کنند.
۸. رسم‌الخط مقالات دانش مبتنی بر شیوه‌نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.
۹. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.
۱۰. مجله دانش در ویرایش مقالات آزاد است.
۱۱. مقاله غیر قابل چاپ، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.
۱۲. مقالاتی که به دانش ارسال می‌شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.
۱۳. نسخه اینترنتی مجله دانش بر روی وبگاه مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم پژوهشگران عرضه می‌گردد.
۱۴. استفاده از مقالات دانش با ذکر مأخذ آزاد است.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۵	سخن دانش
	ویژه نامه میراث فرهنگی مشترک
	مقالات
	میراث مشترک نسخه شناسی
تألیف خواجه بنده نواز	• «وجود العاشقین»
	گیسو دراز ۹
به کوشش	4
	رضوان الله آروی
	میراث مشترک «اسلام شناسی و انسان سازی»
سید عنصر اظهر	• تذکره انبیاء و رسل در مثنوی معنوی
	۲۳
بلال احمد ساسولی	• نکوهش «علم بی عمل» در شعر سعدی
	۵۳

میراث مشترک روابط فرهنگی و آموزشی

- میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان

۶۷

- مشخصات و مطالعه تحلیلی دانش آموختگان

سید مرتضی

۸۹

موسوی

پاکستانی دانشگاه تهران در نیم قرن اول استقلال کشور

- روابط علمی ادبی و فرهنگی بین بنگلادش و ایران

کلثوم

۱۰۳

ابوالبشر

(از ۱۹۷۱ تا ۲۰۱۴)

میراث مشترک اقبال شناسی

- تأثیر افکار و اندیشه های علامه اقبال در گسترش

محمد مهدی

۱۲۳

توسلی

مطالعات ایرانی در پاکستان

بهرز

گراوند

- بررسی هنری غزل های پیام مشرق

روزینه

۱۳۹

انجم نقوی

میراث مشترک « فارسی سرایی »

- پژوهشی در زندگینامه محسن تتوی و معرفی آثار وی

محمد نذیر

۱۵۷

- میر عباس علی خان تالپور «مومن» شاعر پارسی گوی

صفدر

۱۸۱

حسین میرزا

سند در قرن سیزدهم هجری

دفتر دانش

• پاسخ به نامه ها

۱۸۹

چکیده مطالب به انگلیسی

Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi 1 - 6

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن دانش

چنانکه در شماره قبل قول داده بودیم مقاله های مابقی ویژه نامه سی امین سال انتشار فصلنامه دانش در شماره کنونی چاپ و منتشر کرده ایم. خدای متعال را شاکریم که در واقع، شماره ای که دست شما است ، دومین ویژه نامه « میراث مشترک فرهنگی » قلمداد می شود. در شماره ۱۱۸ ، مقالاتی درباره میراث مشترک در پنج زمینه از نظرتان گذشته بود و در شماره ۱۱۹ نوشتاری پژوهشی در باب میراث مشترک نسخه شناسی ، اسلام شناسی و انسان سازی ، روابط فرهنگی و آموزشی ، اقبال شناسی و فارسی سرایی گرد آوری شده است. مایه خوشوقتی است که در ادامه روش تشویق فارسی نویسان جدید و جوانتر از کشورهای شبه قاره، در شماره فعلی نیز از برخی مقاله های پژوهشی استفاده گردیده است.

شایان تذکر است بر طبق مقررات کمیسیون عالی آموزش ، همه مقاله های دریافتی از طرف نویسندگان داخلی و خارجی ، جهت ارزیابی علمی و داوری پژوهشی که الزام آور می باشد ، به برخی از اعضای شورای علمی فصلنامه تسلیم می گردد. بنابر این از فارسی نویسان پژوهشگر دور و نزدیک انتظار داریم که موضوعات و محتواهای نوشتارهای پژوهشی خود را هم آهنگ با شرایط پذیرش مقاله (ص ۲) تهیه نمایند. هیأت مدیره فصلنامه اگرچه جهت رفع کمبودها و کاستی ها رسماً اقدام می نماید ولی به عللی ناچار می شویم که جهت رفع نواقص مقاله ها به نویسندگان ارجاع داده شود. در این ضمن انتظار داریم تا جهت تسریع در این امر نشانی رایانه در دست داشته باشیم. ناگفته نماند پروسه داوری مقاله ها یک امر وقت گیر می باشد و به همین جهت در نشر مقاله های دریافتی ماه ها طول می کشد ولی به همکاران صمیمی اطمینان می دهیم از کلیه نوشتارهای شایسته به نوبه خود ، استفاده خواهیم کرد.

الحمد لله اولاً و آخراً

قاسم مرادی

مدیر مسئول

بمناسبت سی امین

سال انتشار «دانش»

ویژه نامه

میراث فرهنگی مشترک (شماره دوم)

۲۲-۹ ۱- میراث مشترک «نسخه شناسی»

۶۶- ۲۳- ۲- میراث مشترک «اسلام شناسی و انسان سازی»

۶۷- ۳۱۲۲- میراث مشترک «روابط فرهنگی و آموزشی»

۱۵۶-۱۲۳ ۴- میراث مشترک «اقبال شناسی»

۱۵۷- ۱۸۸ ۵- میراث مشترک «فارسی سرایی»

معرفی نسخه خطی و متن کامل رساله «وجودالعاشقین»

تألیف: خواجه بنده نواز گیسو دراز دکنی ۰

به کوشش: رضوان الله آروی*

سرآغاز:

معرفی مؤلف

سید محمد حسینی، ملقب به خواجه بنده نواز گیسودراز ۰، یکی از صوفیه برجسته سلسله چشتیه به شمار می آید که توطن به دکن داشت. در تذکره ها، وی را میان سیادت و نجابت و کرامت و ولایت، جامع نوشته اند.^۱ پدراو، سید یوسف حسینی، متخلص به سید راجا، مرید محبوب الهی، خواجه نظام الدین اولیا (م ۷۲۵ هـ/ ۱۳۲۴ م) بود. خواجه گیسودراز ۰ پدر خود را «ز یاران خدمت شیخ نظام الدین» نوشته اند.^۲ وی در سال ۶۲۱ هـ در دهلی، پا به عرصه هستی نهاد. سلسله نسبش، به حضرت علی ابن ابی طالب (ع) می رسد. تقریباً چهارساله بود که پدرش، به عهد سلطان محمد تغلق، از دهلی به دولت آباد (دکن) کوچ کرد. خواجه گیسودراز ۰، آموزشهای ابتدایی را، در محضر پدر خود به پایان

* . دانشیار، بخش فارسی، کالج اچ. دی. جین آترا (بهار)

۱. خزینة الاصفیا، ص ۳۸۱

۲. جوامع الکلم بحواله بزم صوفیه، ص ۵۵۹

بُرد. اما، هنوز ده ساله بود که پدرش، در دولت آباد (دکن) درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. مقبره عالی وی، زیارتگاه خلایق است. مردم به زیارت می آیند و گلها نثار آرامگاهش می نمایند. پس از درگذشت پدر، در دولت آباد دکن، اوضاع بحرانی شد. لذا، خواجه گیسودراز[ؒ]، در سال ۷۳۵ هـ / ۱۳۳۵م، در سن پانزده سالگی، با مادر خویش به دهلی رفت. آنجا، به زیارت خواجه نصیرالدین روشن چراغ دهلی[ؒ] (خلیفه معروف و نامدار محبوب الهی خواجه نظام الدین اولیا[ؒ]) شرفیاب شد و در سال ۷۳۶ هـ بدست مبارکش بیعت کرد و با او پیمان وفاداری بست. خواجه گیسودراز[ؒ] می خواست که تحصیلات عالی را ترک کند، اما، مرشد او نمی خواست. او فرمود که مرابا شما کارهاست. مقصود از "کار" تصنیف و تألیف بود که خواجه گیسودراز[ؒ] به این امر خیلی علاقه داشت. به همین سبب، در مدت اقامت در دهلی، از محضر استادان بزرگی، چون قاضی عبدالمقتدر شریحی الکندی، شرف الدین کیتلی و عمادالدین تبریزی استفاده سرشاری کرد و به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.

خواجه نصیرالدین چراغ دهلی[ؒ]، وی را خیلی گرامی داشت. در سن ۷۵۷ هـ به اعزاز خلافت سرفراز نمود و جانشین خود قرار داد. بعد از وفات مرشد خود، خواجه گیسودراز[ؒ]، جای او گرفت و مسند نشین شد و تا مدت چهل و چهار سال، خواستاران حقیقت و راستی را، به سوی جاده راست رهبری و راهنمایی می کرد. در زمان حمله امیر تیمور، در سن ۸۰۱ هـ خواجه گیسو دراز[ؒ] دهلی را ترک کرد و با خانواده خویش، عازم دولت آباد شد. آنجا، فرماندار دولت آباد (دکن) عضدالدوله، برطبق فرمان سلطان فیروزشاه بهمنی، برای پذیرائی خواجه گیسودراز[ؒ] رفت و برای اقامت در گلبرگه خواستار شد. خواجه گیسودراز[ؒ] تقاضای او را پذیرفت و پیش از رفتن به گلبرگه، به زیارت مقبره پدر خود سید یوسف حسینی[ؒ] رفت و سپس به گلبرگه تشریف آورد. آنجا، سلطان فیروزشاه بهمنی که حامی و طرفدار صوفیه عصر خود به حساب می آمد، با گرمی و صمیمیت پذیرایی کرد. این اقدام سلطان، خاطر گیسودراز[ؒ] را بسیار خوش آمد. وی تا مدت بیست و یک سال، در گلبرگه، مردمان را به پیروی از جاده راست واداشت. سرانجام، در سن

۸۲۵ هـ به رحمت ایزدی پیوست. سلطان احمد شاه بهمنی^۱ که مرید و معتقد خواجه گیسودراز^۲ بود، ساختمان عالی گرد مزارش بنا کرد که زیارتگاه مردمان است. خواجه گیسودراز، در سن چهل سالگی، ازدواج کرد و دختر سیداحمد بن مولانا جمال الدین مغربی، بی بی رضا خاتون را همسرگزید و از دو پسران و سه دختران بهره مندشد. پسر ارشد خواجه گیسودراز^۳، سید محمداکبر حسینی^۴، در عمری کوتاه به مراتب والای از دانش رسید. در فقه و حدیث و تصوف و عرفان تبحر داشت و آثار متعددی پدید آورد. اما در زندگانی خواجه گیسودراز^۵، چشم از جهان فرو بست. سپس، پسر خرد خواجه گیسودراز^۶، سید محمد اصغر حسینی^۷ کارهای مربوط به آن مقام را انجام داد و پس از رحلت خواجه گیسودراز^۸، در جای او نشست و عهده دار کار و مسئولیتهای او شد. مقبره او در پائین مزار پدر اوست.

خواجه بنده نواز گیسودراز^۹، ازین لحاظ، امتیازی بر سایر مشایخ چشت دارد که در بیان معارف و حقایق و عرفان و تصوف، بیش از صد کتب از خود به یادگار گذاشته است. او به تدریس نیز پرداخت و بسیاری از طالبان علوم شریعت در محضر او شاگردی کردند. بنابه گفته غلام سرور:

”هزار در هزار طلبای صداقت شعار، بتوجه موجه آن سید نامدار بقرب حق رسیدند و سلسله عالیّه وی در تمام دکن رایج و شایع شد.“^{۱۰}

چنانکه گفتیم، خواجه گیسودراز^{۱۱}، چون مایل به علوم باطن گشت، خواست که علوم ظاهر را ترک کند. اما مرشد وی، خواجه نصیرالدین روشن چراغ دهلی^{۱۲}، ازین اراده باز داشت. او می دانست که خواجه گیسودراز^{۱۳}، توسط تالیفات خود، منبع فیوض و برکات خواهد شد. برخی از تصنیفات وی که شهرت به سزا دارند، شامل ملفوظات (مسمی به جوامع الکلم) مکتوبات و کتاب اسمار لاسرار می باشد که در آن به زبان رمز و اشارت، معارف و حقایق تصوف را بیان کرده است. علاوه ازین، او دیوان شعر هم دارد. اما کتابی که غیر معروف و ناشناخت مانده «رساله وجود العاشقین» است که دارای نکته های

جدیدی و اختراعاتی شگفت انگیز است. و همین اختراعات، خواننده را جذب می کند و به درون می کشد و به خواندن همه نوشته برمی انگیزد.

معرفی رساله وجود العاشقین:

«وجودالعاشقین» رساله ای مهمی است در بیان عشق و عاشق و معشوق. این سه اصطلاحات تصوف، بر طبق بیان نویسنده، به راستی یکی است. یعنی احد. خواجه بنده نواز گیسودراز[ؒ]، وحدت را با بسط شرح داده است. وی اصالت وجود را پذیرفته و اصالت ماهیت را نفی کرده. خواجه گیسودراز[ؒ]، سه حرف عشق را باین طور شرح می کند. عین عبارت نفی عقل، شین عبارت نفی شرک و قاف عبارت نفی قالب. یعنی چون عشق آید، هر سه چیز فراموش گرداند. پس از آن، مراتب عشق را در روشنائی شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت و وحدت توضیح می دهد و از آیات قرآنی و احادیث رسول استشهد می آورد. نویسنده دانشمند، وجود انسانی را درخت قرار می دهد که از «تخم عشق» رسته است و این درختی است که یک طرف شاخهای عقل و علم و روح دارد و از طرف دیگر برگهای حرص و کینه دارد که آن را نفس گویند. خواجه گیسودراز[ؒ]، عشق را از عقل برتر می داند. و می گوید که عشق در هر دو جهان، مانند سلطانت و عقل را در آن مدخل نباشد. عقیده بنده بر این است که این نه تنها شرح عشق است بلکه «کشف عشق» است که چون این بکشاید، دگر من و تو ننماید. خواجه گیسودراز[ؒ]، باوصف عشق و عاشق و معشوق صفت فنا و بقا را هم ابراز داشته است و در فنا، بقا را به اثبات رسانیده است. این نکته هاست که در کتب تصوف دیگر، به ندرت می توان یافت و شاید برای نخستین بار پدید آمده است. این کتاب، بنده را تحت تأثیر قرارداد و خواستم که متن کامل این کتاب را، به خوانندگان عزیز و ارجمند تقدیم کنم.

خوشبختانه یک نسخه خطی نادر و مذهب این رساله، در کتابخانه خدابخش، پتنا، نگهداری می شود که مشتمل بر بیست و نه برگ می باشد و در ذیل شماره ۱۴۱۴ مضبوط است، کاتب این نسخه، اسم خود را مکشوف نساخته است، فقط «معجز قلم»

نوشته است. اما، نسخه خطی دیگر این رساله، در کتب خانه آصفیه، حیدرآباد محفوظ است که در ۲۲ جلوس محمد شاهی، توسط محمد علی معمار کتابت شده.^۱ نسخه خطی دیگر این رساله، در موزه سالار جنگ، حیدرآباد وجود دارد و حاج محمد اشرف، در فهرست تشریحی خود، این نسخه را معرفی کرده است.^۲ نسخه خطی خدابخش، تاریخ کتابت هم ندارد، اما به گمان فهرست نگار تشریحی کتابخانه خدابخش خان بهادر مولوی عبدالمقتر، این رساله در سده هفدهم کتابت شده است. وی درباره موضوع این رساله می نویسد:

“The main subjects treated in the work are عشق،عاشق and عشق،عاشق
Of which the author gives mystical explanations³معشوق

احمد منزوی، در فهرست مشترک خود، این رساله را بسیار تحسین می کند و می گوید که این رساله بنام “رساله عشقیه” هم معروف است. او می نویسد:

” گفتاری است عرفانی به نثر، آمیخته به نظم، در عشق، عاشق و معشوق با گواه آوردن از آیتها و سخنان بزرگ.“^۴

احمد منزوی، نسخه های خطی دیگر این کتاب را هم نشان می دهد که در کتابخانه های شهرهای مختلف پاکستان، مانند کراچی، لاهور، فیصل آباد و اسلام آباد نگهداری می شود. متأسفانه، این همه نسخه های خطی رساله «وجود العاشقین» در دسترس نیست و نمی توانم گفت که اینان یکسانند یا تفاوت دارند. اما نسخه خدابخش، که نسخه اساسی بنده است، بسیار زیبا، مذهب و مطالب و کاملاً است در خط نستعلیق کتابت شده. لذا، بنده، به تدوین متن کامل این رساله، همّت گماشتم. و اینک به خوانندگان گرامی تقدیم می شود.

۱. بحواله اردو دائره المعارف اسلامیه، لاهور، جلد ۱۷، ص ۵۸۸

۲. فهرست تشریحی مخطوطات فارسی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، جلد ۸، ص ۱۵۰
۳. Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts. No. 1374, Vol 16, P40.

۴. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد سوم، ص ۲۰۹۸

متن کامل "رساله وجود العاشقین":

سپاس بی حد وستایش بیعد، مرقدار مطلق و حاکم برحق، جانان عاشقان صاحب جمله جهان و درود بی قیاس مر احمد حق شناس را که محبّ درگاه و محبوب شهنشاہ معین العاشقین و مفید المحققین والتّابعین وآله الامجاد و اصحابه المقربین باد. بعد سپاس حق و درود برحق، سخنی چنداز عشق بی پایان خاک و بقوّت جان پاک و بعنایت هو الله باشارت حسبی الله درقلم آورده می شود که تا محبّان را محبت بیفزاید ودوستان را دوستی ره نماید واین خاک را نیز بدعای خیر یاد باید تا بدولت آن یار قدیم وشفقت باد همراه مقیم درین خاک باش مستقیم . درین باب امید الی الله لا تقنطوا من رحمة الله. بدانکه ای جان عزیز درین جهان همین سه چیزاست. وراى این همه ناچیز. یعنی عشق وعاشق و معشوق. همین ظهور و همین بطون. ظاهر عبارت خلق و باطن خالق. و این هر دو مرتبه در ذات یکی باشد. اگرچه بی شمار است. چنانچه احد یعنی لاحد. الف بمعنی عشق وحی بمعنی عاشق و دال بمعنی معشوق و دربیع.^۲ توحید هر سه یکی باشد. چنانچه دریا وموج وکف. هر سه حقیقه دریاست ویکى ست. اکنون کسی را که این بکشاید ، من و تو ننماید. قال سبحانه و تعالى. و ما امرنا الا واحده.^۳ ای صفتنا الا واحده. قال النبى صلى الله عليه وسلم "العشق نار" اذا وقع فى القلب احترق ماسوى المحبوب. معنی چنین باشد که عشق آتشیست، چون افروخته شود دردل مردم، بسوزد هرچه غیر دوست. یعنی غیر خود. چنانکه بزرگی گوید: بیت

همه بازیست إلا عشق

بازی

جهان عشقت دیگر زرق

سازی

۱. سورة الزمر، آیه ۵۳

۲. کرم خورده

۳. سورة القمر، آیه ۵۰

چون این آتش ترا حاصل شود وهیزم تن توسوخته گردد، آنگاه تونمانی،عشق ماند تو ندانی عشق داند. چون خود را از خود باختی از خودی خود خلاصی یافتی. چنانکه از عشق، دل منزّه است از آب و گل یعنی جان باز در عشق، سرافرازد. چشم خود بخود همین مالودایم همین نالد، بیت:

مجنون عشق را دگر
امروز حالتست

کاسلام دین نیلی دیگر
ضالانتست

سرّ مجنون، مجنون داند. اما عقل و عاقل درین جا کورماند. زیرا چه عشق سه حرف است. عین عبارت نفی عقل و شین عبارت نفی شرک و شرم وقاف عبارت نفی قالب. یعنی چون عشق آید، هر سه چیز فراموش گرداند. چنانچه از عشق هادی شیخ سعدی فرماید. بیت:

چو عشق آید از عقل دیگر
مگوی

که در دست
اسیر است

چوگان
گوی

و نیز عشق را پنج مرتبه آورده اند. اول ، شریعت ، یعنی شنیدن صفت جمال محبوب که شوق پیدا آید. دوم طریقت یعنی طلب کردن محبوب را و راه یافتن در راه محبوب. سوم، حقیقت یعنی حضور بودن دایم در حسن محبوب. چهارم، معرفت یعنی محو کردن مراد خود را در مراد محبوب. پنجم، وحدت یعنی وجود فانی خود را شکستن. هم در ظاهر و هم در باطن، و موجود مطلق داشتن همین محبوب را. چون این پنجم مرتبه تمام شود و کار باتمام رسد. آخر همین عشق محبوب ماند و موج عاشق و معشوق در بحر عشق غرق شود. چنانکه فرموده اند. **الْوَجُودُ بَيْنَ الْعَشِقَيْنِ كَالطَّهْرِ بَيْنَ الدَّمِينِ**. یعنی وجود میان دو عشقست چنانکه پاکی از ان عورت میان دو خون است. یعنی اول هم عشق بود و آخر

هم عشق بوده است. همیشه عشق باشد. زیراچه هر وجودی که هست، بیرون عشق نشده است. پس، اول و آخر، ظاهر و باطن، عین عشق است. بیت:

چيست آدم چيست حوّا، عشق

گرچه آيد صد هزاران پيش و

بس

پس

چون بیان عشق و مرتبه عشق شنیدی و دریافتی. اکنون کمال آن بهوش بشنو و دریاب. بدانکه ای جان عزیز! این عشق مانند تخم است و اورا درختی است که آن را وجود خوانند و قالب گویند و تن نامند. و این درخت، درون و بیرون گرفته است. و این درخت با پنج بیخ است. یکی عقل، دوم وهم، سوم روح، چهارم علم، پنجم جان. و این هر بیخ را حقیقت گویند و ازین پنج بیخ، پنج شاخ ظاهر شده است. یعنی از عقل بینای و از وهم شنوای و از روح بویای و از علم گویای و از جان توانایی. و ازین پنج شاخ، پنج برگ برآمده است. یعنی از بینایی حرصت و از شنوایی کینه است و از بویایی حسد است و از گویایی غضب است و از توانای کبر است و این پنج به معنی نفس است و آن پنج به معنی دل و این هر دو، در مرتبه ذات یکی باشد و این را شریعت گویند. چنانکه بزرگی فرموده است. بیت:

نفس و روح و عقل و دل جمله

مرد معنی را درین ره کی

یکيست

شکيست

چون بیخ با شاخ و شاخ با برگ شنیدی و دریافتی. اکنون گل با میوه و میوه با تخم با هوش بشنو و دریاب. بدانکه ای عزیز! این درخت را گلهاست یعنی طاعت و زهد و تلاوت و قناعت و سخاوت. درین پنج را در معنی طریقت گویند. و درین گلها میوه هاست. یعنی محبت و شفقت و رحمت و برکت و همت. و این پنج را معرفت گویند. و در میوه تخم است که آن را وحدت گویند. زیرا چه همان تخم اول است که آن را عشق

گویند که. ”العشق هو الله. که همه ازو ظاهر شده است. بلکه دایم وقایم همه اوست که بدین خود را جلوه داده است. چون بیخ باشاخ و شاخ با برگ و برگ با گل و گل با میوه و میوه با تخم یعنی شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت و وحدت . چون این جمله شنیدی و دریافتی. اکنون باهوش بشنو و دریاب که وجود این درخت از طبایع اربعه عناصر اربعه نام است . یعنی حرارت موسطت سرماست و رطوبت و برودت. یعنی آتش و با دو خاک و آب. یعنی گرمی و سردی و تری و خشکی . این هشت بمعنی چهار است درون و برون. این وجود درخت عدم، وهرچه هست همین چهاراست. چون عدم این درخت شنیدی و دریافتی. اکنون باهوش بشنو و دریاب . بدانکه ای عزیز! جنبش این درخت لذت و شهرت و قال. و استواری این درخت به خیال و حال و حیات. این درخت بیداری و هوش و ممت این درخت خواب و فراموش که مانند موت است. چون حیات و ممت این درخت شنیدی و دریافتی. اکنون باهوش بشنو و دریاب. بقای این درخت درفناست که آن را بقا گویند. کما قال الله تعالی. کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ بَاقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. ^۱ و این فنا بمعنی بقاست و این درخت، درون و برون گرفته است ظاهر و باطن پیوسته بلکه عین درخت شده و یکی کشته و دو نمانده. اکنون ببین که جمله این درخت بقاست و آن را عشق نیز گویند که عشق لاحدو لانهایت لامثل ولا غایت . خود بخود شکل و صورت صد هزار و رنگهای بی شمار پیدا آرد که وحده لا شریک له. و این جمله شنیدی و دریافتی. اکنون بدان ای عزیز! کمال این درخت، با هوش بشنو و دریاب .بیت:

معشوق و عشق و عاشق هر سه تو خود بخود ننگی هجران چه
یکیست اینجا کار دارد

بدانکه ای عزیز! این درخت همین وجود هستی تو و شکل این درخت همین اوصاف و افعال تو. قال النبی صلی الله علیه وسلم . انَّ اللهَ خَلَقَ ادمَ علی صورته ای علی صورت

الرحمن. اکنون بین تو که عین بقای بلکه عشقی. عین مقید و مطلق. جز تو کسی نیست. فی الجملة توی که خود را بخود گذاشته. بیت.

**وجودی ندارد کسی همان بوده باشد همیشه بجا
جز خدا**

چون نفس خود را چنین شناختی، عین بقاگشتی. کما قال النبی صلی الله علیه وسلم. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْعِزِّ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْقُدْرَةِ وَالْبِقَائِ. چون نفس خود را فنا شناختی، بقا یافتی. باقی بالله گشتی. بیت:

**هرچند که پُردردی کی محرم فانی شو فانی شو تا محرم ما
ماگردی گردی**

چنانچه آورده اند که درویش اهل فنا را نداشت. جَرِدٌ جَرِدٌ. همه موی اندام وی ریخته شد زهی مقام حیرت درویش که در حیرت بمانده. قال علیه السلام. اَلتُّجَادِثُ اِذَا قَرْنَ بِالْقَدِيمِ كَشَفَ لَهُ اَثْرَ. یعنی نمک را در آب اندازند جمله آب شود، اثر نمک نماند. اکنون توفانی، عشق ماند. تو نمایی، عشق داند. بیت:

**دریای کهن چو برزند موجی موجش خوانند درحقیقت
نو دریاست**

ودرین، جمله جانها گم شود. گفتگو جستجو نماند. کمال قال علیه السلام: مَنْ عَرَفَ اَللَّهَ طَالَ لِسَانَهُ. چنانچه شیخ سعدی گوید. بیت:

چو بلبل روی گل بیند زبانش در مرا در رویت از حیرت فرو بسته است

حدیث

آید

گویایی

اما اینجا گفته میشود باعتبار کمال شوق دوست. یعنی مَنْ عَرَفَ اللَّهَ طَالَ لِسَانَهُ.
چنانچه باد صبا آید، آنچه بسته است بکشاید و این بیت ، بر زبان سر آید. بیت:

عجبی نیست که سر گشته شود	عجب این است که من واصل
دوست	وسرگردانم
طالب	

چون این جمله فهم کردی. بهوش باش و نگه دار. وای عزیز! در وجود تو سه مقام است. اول و اوسط و اسفل. یعنی ناف تعلق بدوزخ دارد و درین دیو و پری مارو کژدم و آتش و سردی و آنچه لوازم دوزخست واجناس سقر دراین مقام است و در این مقام ظهور ابلیس است. یعنی نفس. و مقام حور و قصور و اشجار و اثمار و ناز و نعمت آنچه لوازم بهشت است، دراین مقام است و شاه عشق اینجا بنام محمد ظهور است. یعنی دل و اعلی که تعلق همه حقّ احد دارد یعنی دراین مقام ملایک و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و آفتاب و ماهتاب و ستاره و آنچه لوازم حق است دراین مقام است. و شاه عشق در اینجا بوصف الله ظهورست. یعنی ذات الله یعنی روح و این جمله کمال میوه عشقست و وصف عشق. بلکه همواره است که خود بخود بدین طریقست. اما به مقام نامی دیگر کمال قال علیه السلام . انا فی ورائی العرش احد و فی السّماء اَحمد و فی الارض محمد و فی تحت الثراء محمود. یعنی همان احد در مقام نام دیگر. چون این مقام شنیدی و دریافتی . اکنون باهوش بشنو و دریاب. بدانکه ای عزیز! آدم و عالم جمله عشق است و قدیم. اول و آخر ندارد و نیامده است .بیت:

این جهان صورتست و معنی	و ربمعنی نظر کنی همه اوست
دوست	

نقشی نمودم من عیان در صورت ظاهر مکن باکس مگوخوش خوش
انسان نهان پروبردارما

ونخواهد رفت. یکه دایم وقایم است کما قال الله تعالی. لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُولَدْ^۱. لَمْ یَخْلُقْ و لَمْ یُخْلَقْ. همچنین است. هوهوهو. اینجا فَهَمَ مَن فَهَمَ . چنانچه بزرگی فرموده بیت:

عشق سلطانت در هر دوجهان عقل را مدخل نباشد اندران

زیرا چه این دریاست خونخوار و بی قعر و کنار. هی هی . این را بیان توان گفت. اگر کسی سوال کند که این هی هی ضمیر مونث است. پس مشابهت حق تعالی چون توان کرد جواب آنست که در شبِ معراج تجلیات حق سبحانه و تعالی خواجه عالم بصورت مؤنث شده بود. چون این جمله شنیدی و دریافتی. اکنون باهوش بشنو و دریاب. نگهدار. بدانکه این ماندن تو در چه است و در چه مانده. زیرا چه برون محبت ماندن ممکن نیست. محبت در محبت ماندن است. آنرا عشق نیز گویند و هر کرا دوست داری و بهر چه روی آری، آن نیز توئی که خود را خود دوست داشته باشی. کما قال علیه السلام “ رایت ربی فی احسن صورۃ امرد شاب قطط. ایضا ما رأیت شیئاً الا ورا یت الله فیہ. اما محمد خدای را در خود دید. چنانکه در آیت شاهد است. وَ فی انفسکم افلا تبصرون^۲. و دیگر شاهد است که حضرت می فرمایند. اَنَا وَاَللهُ فِی الْوَحْدَةِ وَاَحَدٍ بَیت:

احمد است اینجا احد ای دایماً باعشق باشد بیقرار
مردکار

۱. سورة الاخلاص ، آیه ۳

۱. سورة الذاریات ، آیه ۲۱

پس ای عزیز! او دایم خود بخود نگر انست. چنانچه بزرگی فرموده. ای خدا چون توئی
غم وشادی. تهمت ماوتوچه بنهادی. هم تو لیلی وهم تو مجنونی. هم تو شیرین هم تو
فرهادی. بزرگی دیگر فرموده است. بیت:

خدا بود عاشق بخود ای کدا^۱ جهان کرد آئینه خود نما
تماشای خود رابخود می نمود همان عاشق و عشق و معشوق
بود

چون این محبت را شنیدی ودریافتی. اکنون باهوش بشنو و دریاب و نگاهدار. بدان ای
عزیز! این محبت را آب حیات گویند و جای این در ظلمات است یعنی درون چشم. زیرا
چه از چشم پدید آمده است. اکنون چشم خود را بشناس که کیست وچیست که صاحب
وجود تو و مالک تن توهمان تخم اول است که جمله ازو ظهور است. چنانچه عبدالله
انصاری درمناجات می فرماید. الهی به هستی وجود خود چه نازم. مرادیده ده که هم
نظری بهشت سازم. این را دایم و قایم نگاه دار و خود را بخود بین و خود بخود جلوه کن
و خود را بدین بسیار بساز. چنانچه بزرگی فرموده. بیت:

چشم دارم همه پُراز صورتِ بادیده مرا خوش است چو دوست
دوست از دیده ودوست فرق کردن نه
نکو ست
یا اوست بجای دیده یا دیده هموست

رباعی:

ای دوست ترا بهردکان می جستم وزدیدن تو باین وآن می جستم
دیدم به تو خویش را توخود من بودی خجلت زده ام کزتو نشان می جستم

چون صفت چشم شنیدی . اکنون باهوش بشنو و دریاب. بدانکه ای عزیز نور حقیقت ریح است که آنرا روح گویند که الارواح مرکب من الریح . یعنی دم بقدم آمیخته است . یکی کشته یکی شده. چنانچه بوی در گل و مسکه در شیر . بیت:

بنده باحق همچو شیر وروغن است آمیخته این همه شیراست وروغن هم توئی لا تبصرون

حقیقت دم است که آنرا روح خوانند و نورگویند. کما قال الله تعالی الله نور السموات والارض.^۱ این ذره نور و روح را عبارت و اشارت گفته شده است. اما بحقیقت نام و نشان ندارد وحدّ و رسم نیز ندارد. ذواتی است نا محدود و نامتناهی و بحریت بی پایان و بیکران. و این ذات نور علی الدوام در تجلی خوداست. چنانکه بزرگی فرموده. نظم:

محو شد در راه این نام و نشان تاجمال خویش را بینی عیان
بس کلامی تا همین درخاک باد ظاهر صورت چه بینی یاد باد

چون این شنیدی ودریافتی. اکنون بدانکه ای عزیز! همین دم و قدم یعنی روح و ریح را خدا ورسول گویند. و نور خوانند . شب و روز آسمان وزمین گویند. آفتاب و مهتاب کفر و اسلام خوانند. دین و دنیا کعبه و بتخانه گویند. بیت:

مسجد و دیر توئی کعبه و بتخانه هر کجا گوش نهادم همه غوغای
یکی است تو بود

و نیز این روح و ریح را عرش و کرسی و جبرئیل و میکائیل گویند. اسرافیل و عزرائیل گویند. بهشت و دوزخ خوانند و غیر ذالک. جمله حقیقت عشق است. خود بخود چنین است.

ظاہر و باطن خود است. ہر چہ شد، شدن تواند و ہر چہ کرد کردن تواند و بداند. واللہ
علیٰ کلّ شیئیٰ قدیر. بیت:

عشق مشاطہ ایست رنگ آمیز کہ حقیقت کند برنگ مجاز
عشق می بازد خدا باخویشتن شد بہانہ در میان مردوزن

تمام شد رسالہ وجود العاشقین

کتبہ معجز قلم.

کتابنامہ:

۱. دکتر حمید اللہ بت. جامع اردو انسائیکلو پیڈیا. جلد اول (ادبیات). قومی کونسل برای فروغ اردو زبان. دہلی نو. چاپ ۲۰۰۳ م
۲. سید صباح الدین عبدالرحمن. بزم صوفیہ. دارالمصنفین. شبلی اکادمی، اعظم گر، چاپ سوم.
۳. دکتر سید محمد عبداللہ (رئیس ادارہ) اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ، جلد ۱۶، دانشگاه پنجاب، لاہور، چاپ ۱۹۷۸ م.
۴. احمد منزوی. فہرست مشترک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان. جلد سوم، شمارہ ۸۴۵، چاپ ۱۹۸۴ م
۵. دکتر میرولی الدین. خواجہ بندہ نواز کا تصوف اور سلوک، ندوۃ المصنفین. جامع مسجد، دہلی نو. ۱۹۶۶ م
۶. حکیم محمد عمر دہلوی. سوانح بندہ نواز. افضل المطابع، دہلی.
۷. شیخ عبدالحق محدث دہلوی. اخبار الاخیار. مطبع مجتہابی، دہلی. چاپ ۱۳۳۲ھ. ق
۸. غلام سرور. خزینۃ الاصفیا، ثمر ہند، لکھنؤ، ۱۲۹۰ھ. ق

تذکره انبیاء و رسل در مثنوی معنوی

سید عنصر اظہر*

چکیده

قصص الانبیاء که در قرآن مجید ذکر شده اند، مولوی هم در مثنوی معنوی آنها را تذکر داده است و از آن داستانها استفاده کرده است و مثنوی معنوی را تزئین داد. مثنوی معنوی مولوی یک اثر بی بدل تمثیل نگاری قرار داده شده است. مولوی در آن از آیات قرآنی و احادیث نبوی و از اقوال عرفاء، صوفیاء، صحابه کرام خیلی استفاده کرده است. از داستانهای پر تاثیر انبیاء که در قرآن ذکر شده اند از آنها هم زیاد استفاده کرد و بدون شک داستانهای قرآن و قصه های پیامبران داستان برکت و جاویدانی است. خداوند این داستانها را با گفتاری روشن و اسلوبی حکیمانه و الفاظی شیوا و شگفت انگیز بیان می فرماید تا مردمان را به اخلاق پسندیده و ایمان صحیح فرا خواند و به راه راست هدایت کند.

کلید واژه ها: قرآن مجید، انبیاء و رسل، مولوی، مثنوی معنوی

حسام الدین چلیپی مولانا را رغبت داد که مولانا هر شب از اول شب تا طلوع فجر اشعار عارفانه و عاشقانه و فیلسوفانه می سرودند و حسام الدین چلیپی با کمال سرعت آن اشعار را به حواله قلم و قرطاس می کرد و بعداً برای مولانا با آواز بلند می سرود. این مثنوی یک نمونه بی بدل تمثیل نگاری تلقی شد که در آن مولوی از آیات قرآن، احادیث نبوی و از اقوال عرفا و صوفیا و صحابه کرام هم خیلی استفاده کردند. قصص الانبیاء که در قرآن مجید فرقان حمید ذکر شده اند، مولوی هم در مثنوی معنوی آنها را تذکر داده است و از آن داستانها استفاده کرده است و مثنوی معنوی را تزئین داد.

آدم (ع) :

در ضمن جدال انبیاء حضرت آدم و خلقت ایشان مولانا در مثنوی فرموده اند که خدای متعال به حضرت جبرئیل دستور داد که برو به زمین و مستی از خاک هر نوع بیار، جبرئیل رفت ولی نتوانست خاک بیاورد، در مثنوی مولوی این طور تذکر داده اند که،

چونکه صانع خواست ایجاد بشر از برای ابتلای خیر و شر
جبرئیل صدق را فرمود رو مشت خاکی از زمین بستان گرو

(دفتر پنجم ، ص ۱۶۲)

بعد از جبرئیل حضرت یزدان به میکائیل دستور داد ند و بعد از میکائیل به اسرافیل را دستور دادند ولی مثل جبرئیل این هر دو ملائکه هم نتوانستند از زمین خاک بیاورند- بعد از اینها خدای متعال به عزرائیل به روی ارض فرستادند که برای خلقت آدم خاک بیاورد. راویان معتبر روایت کرده اند که وقتی که خدای متعال تصمیم گرفت که یک خلیفه را خلق می کند، در قرآن آمده است که، ”اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً“ آن موقع به عزرائیل دستوری داد که به زمین برود و خاک هر رنگ بیار و ، عزرائیل رفتند و مشت خاک جمع کرد و طبق دستور خداوندی بین مکه و طائف گذاشت که خدای متعال باران رحمت را بر آن خاک بارید و از خمیر آن گل، بدن حضرت آدم را خلقت کردند ولی تا مدت چهل سال آن قالب بی جان همان جا ماند و از دستور خدا از طرف سر ، روح به آن بدن وارد شد و آدم زندگی یافت .

مولانا در دفتر اول مثنوی در ضمن آدم و ابلیس لعین یک باب نوشتند و فرموده اند که متعجب شدن آدم ذلت خود را بخویش که رَبَّنَا ظَلَمْنَا و اضافه کردن ابلیس بحق تعالی که قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَا زَيْنَ لَّهُمْ فِی الْاَرْضِ وَلَا غَوِيَّهٖمْ اَجْمَعِينَ یعنی ابلیس گفت ، ” پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی ، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنهازینت می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت (الحجر ۳۹) و این موقع آدم خلق دیده از ادب متعرض آن نشد و کسب خود ذکر کرد و عذر آورد و گفت ” قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا

أَنْفُسَنَا وَأَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرَحَّمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ یعنی حضرت آدم گفتند:
”پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم ، واگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران
خواهیم بود“ الاعراف ۲۳

گفت ایزد جانِ ما را مست کرد چون نداند آنکه را خود هست
کرد

گفت شیطان که بما اغویتنی کرد فعل خود نهان دیوِ دئی
گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا او ز فعل خود نبد غافل چو ما

(دفتر اول ، ص ۱۷۳)

در آخر دفتر اول مثنوی در ذیل حضرت آدم و ابلیس لعین مولوی نوشت که ، تعجب
کردن آدم از ضلالت ابلیس لعین و عجب آوردن او اینجا از طرف خدا آدم را گو شمالی
بواجب داد و فرمود که تو اسرار خفی را بلد نیستی مولوی گفت:

چشم آدم بر بلیس کوشقی است از حقارت وز زیافت بنگریست
خویش بینی کردی و آمد خود خنده زد بر کار ابلیس لعین
گزین
بانگ پر زد غیرت حق کای صفی تو نمی دانی ز اسرار خفی

(همان، ص ۳۹۴)

در همین دفتر اول مثنوی ، مولانا در ذیل قضا و وصال آدم یک قصه گفت و ،
قصه آدم و بستن قضا نظر او را از مراعات صریح نهی و ترک نهی و تاویل آن ، سر
سخن این ابیات که مولوی گفت ، راجع به آن می شود که قضا که سبب ابتلاء بنده است
هم از جهت تجربه و تکمیل اوست ، مولوی گفت ،

گر قضا صد بار قصد جان کند هم قضا جانت دهد درمان کند
 این قضا صد بار اگر راهت زند بر فراز چرخ خرگاهت زند
 از کرم دان اینکه می ترساندت تا بملک ایمنی بنشاندت
 چون بترساند ترا آگه شوی ورنه ترساند ترا گمراه شوی

(همان، ص ۱۵۱)

نوح(ع):

یکی از مهمترین مسائلی که بعد از مسئله آفرینش ما را متوجه کرده طوفان نوح است و بعد از آن طوفان این جهان حیات تازه را آغاز کرد. این طوفان برای هلاکت کافران و منکران دین نوح آمده بود. حضرت نوح پیامبر خدا هست که نزد نه صد سال در مقابل قوم کفر پیشه خویش دست از دعوت بر نمی دارد :

نوح نه صد سال دعوت می نمود دم بدم انکار قومش می فزود
 (دفتر ششم، ص

۱۶)

در دفتر چهارم مولوی در تفسیر این حدیث ” مَثَلِ أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ ، تَمَّ لَأْسِ لَكَ بِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ“
 یعنی مولوی می خواهد بگوید که دست زدن در دامان پیر و ولی کامل برای طالب حالت سوار شدن بر کشتی نجات بخش نوح را در طوفان حوادث دارد و پیر تمام مطلوب مرید و نجات دهنده وی از بلا و دشواریهاست و به همین دلیل است حضرت محمد (ص) نیز خود را در طوفان زمان ، کشتی نوح می داند که هر کس به آن تمسک جوید نجات می یابد

بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتی ام به طوفان زمن
 ما و اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح
 چون که با شیخی تو دور از روز و شب سیاری و در کشتی

(دفتر چهارم، ص ۶۳)

همین طور مولوی ، حضرت محمد را نوح ثانی می نامد :

باش کشتی بان درین بحر صفا که تو نوح ثانی ای مصطفی

(ص)

(همان ، ص

(۱۴۵

نوح نه صدو پنجاه سال خلق را دعوت می کرد ، به یک قول چهل تن و به یک روایت دیگر هشتاد تن بیش بدو ایمان نیاوردند هنگامی که نوح ملاحظه کرد که بعد از آن مدت طولانی پیامبری جز قلیلی بدو نگرویده اند در حق قوم خود نفرین کرد و نفرین او مستجاب گشت آن دعای حضرت نوح در تفسیر طبری جلد سوم بر برگ ۹۲۷ اینطور نوشته است ، رَبَّابَّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا يَعْنِي رَبَّ لَا تَذَرْ ، لَا تَذَرْ ، من الكافرين ديارا

حضرت نوح به فرمان خداوند درخت ساج کاشت و چون درخت بزرگ شد در شهر کوفه از آن کشتی ساخت درسوره هود آیه ۳۷ می فرماید ،

”وبساز کشتی را به نگاهداشت ماووحی ماو درخواست مکن مرا درباره آن ها که ستم کردند همانا ایشان غرق شدگانند“

در قصص القرآن نوشته است که ، ”خدای تعالی تخم چنار فرستاد، نوح آن را بکشت و تا چهل سال درخت کامل شد“ و حضرت نوح از آن درخت کشتی ساخت طول کشتی را صد گز و عرض آن را پنجاه گز و ارتفاع آن را سی گز گفتند و نیز گفته اند که آن کشتی سه طبقه داشت برای حیوانات و آدمیان و پرندگان هنگامی که نوح مشغول ساختن کشتی بود ، مرد مان او را مسخره می کردند چنانکه در سوره هود آیه ۳۸ می فرمایند : ”ومی ساخت کشتی را و هر گاه که می گذشتند بر او جماعتی از قومش مسخره می کردند او را“

در دفتر سوم مولوی درباره همین ساختن کشتی یک باب نوشتند بعنوان هزلهای زدن قوم نوح باستهزا در زمان کشتی ساختن او

نوح اندر بادیه کشتی بساخت
در بیابانی که چاه و آب نیست
صد مثل گو از پی تسخر بتاخت
می کند کشتی چه نادان ابلهی
است

آن یکی می گفت این کشتی بتاز
آن یکی می گفت بیکاری مگر
وان یکی می گفت پرش هم بساز
یا شدی فرتوت و عقلت شد ز
سر

او همی گفت این په فرمان
خداست
این په چرپک ها نخواهد گشت
کاست

(دفتر سوم ، ص ۲۷۰)

مولانا قصه سرکشی کنعان و نصیحت نوح را درجای دیگر با شیوه ای بسیار زیبا بیان می کند و گفتگوی جالب توجه میان پدری که هرگز ناامید نمی شود و پسری که مغروردانایی خویش است در دفتر سوم یک باب بعنوان ” دعوت کردن نوح پسر را و سر کشیدن او که بر سر کوه روم و چاره کنم و منت تو نکشم “ گفت :

هین بیا در کشتی بابا نشین
گفت نی من آشنا آموختم
هین مکن کاین موج طوفان
پلاست
تانگردی غرق طوفان ای مهین
من بجز شمع تو شمع افروختم
دست و پا را آشنا امروز لاست

گفت نی رفتم بر آن کوه بلند
هین مکن که کوه کاه است این
زمان
عاصم ست آن که مرا از هر گزند
جز حبیب خویش را ندهد امان

(همان ، ص ۱۳۲-۱۳۳)

بنا بر این ، کنعان اگر چه فرزند نوح نبی است اما از آن جهت که نافرمان شد و سرکش گشت و غرق آن طوفان گشت .

هود (ع) :

حضرت هود پیغمبر قوم عاد بود در کتب تفسیر به دو عاد اشاره شده است، عاد اولی و عاد ثانیه قوم هود و قوم شداد از عاد اولی بودند که از بین رفتند و جزو اعراب بادیه محسوب می شوند بعد از بین رفتن آنان قبیله عاد دیگری به وجود آمد که به عاد ثانیه معروف است در ابیات فارسی ، مراد از عاد همان قوم هود است و از این عاد ثانی سخنی نرفته است مگر ندرت در اشاره از قصر مشید (کاخ مشید) که یکی از بناهای عاد اول بوده است، روزی با وزیران مشورت کرد که مارا تدبیری باید کرد مرگ را تا باد عقیم مارا هلاک نکند همچنان که پدارن مار تا برآن قرار افتاد که قصری سازند و از آهن تا باد آنرا آسیب نتواند رسانید پس گفتا از من عظیم تر و سخت قوت ترو توانا تر کیست و اکنون ریخ العقیم مراچه کند و من آن پادشاهم که از مرگ نترسم و بیمار نگردم .

به نفرین هود خداوند بر قوم عاد خشم گرفت تا بوسیله باد صرصر که هفت شب و هشت روز متوالی وزید یکسره نابود شدند در سوره الحاقه، آیت شماره ۶ و ۷ می فرمایند ، «و اما عاد پس هلاک گردانیده شد به باد تند بسیار سرد ، زور آورند هر گماشت آن را برایشان هفت شب و هشت روز پی در پی متوالی “ خانه های عادیان مستحکم و در کوه بود باد صرصر دشت برایشان و زید برخی بناهای سنگی پی را که امروزه ویرانه های آن در حضر موت (در جنوب شبه جزیره عربستان) دیده می شود از بقایای ایشان دانسته اند قوم عاد گروه سرکش و طغیانگری هستند که گرفتار عذاب الهی می گردند ولی صالحان قوم هود هشت روز در دائره تعویز هود می نشینند و باد این زود خیز تندور بر آنان به نسیمی خوش و دلپذیر مبدل می گردد در حالی که گروه کافران گوشت و استخوان شان از هم می درد و استخوا نهانشان همچون خشخاش ریزان می شود:

مولانا در مثنوی در دفتر اول یک باب بعنوان قصهٔ هلاک کردن قوم هود را ، گفتند
که ،

هود گرد مومنان خطی کشید نرم می شد باد کانجا می رسید
هر که بیرون بود زان خط جمله پاره پاره می شکست اندر هوا
را

(دفتر اول، ص ۱۱۴)

ابراهیم (ع) :

در قصص قرآن مجید آمده است که ابراهیم پیامبر فرزند آزر بت تراش بود و پدر اسماعیل و اسحاق بوده است او در عصر نمرود در عراق فعلی متولد شد. منجمان به نمرود گفته بودند که هلاکت او از دست کودکی خواهد بود که در فلان زمان زائیده می شود از این رو نمرود دستور داد تا هر کودکی را که تولد می یابد هلاک سازند. ابراهیم را به محض تولد در غاری پنهان ساختند و از پس چند روز که به دنبال او رفتند مشاهده کردند که از سر انگشتان خود شیر می مکد همچنان که ابراهیم در ایام رضاع در گوشهٔ غار تا چهل روز تمام از انگشت کهنین خود شیر خالص می مکید.

ابراهیم به بت شکنی معروف است و روزی که مردم شهر به بیرون شهر رفته بودند ، همه بت های بتخانه را شکست و تبر را در دست بت بزرگ قرار داد. مردم پس از مراجعت به او بدگمان شدند ، ابراهیم گفت من بی گناهم و ماجرا را از بت بزرگ که تبر دارد پرسید و چون مردم گفتند “بت سخن نمی گوید” ابراهیم پاسخ داد که آن چگونه خدایی است که به تکلم قادر نیست پدر و مادر ابراهیم هم بت پرست بودند و ابراهیم ایشان را از بت پرستی منع می کرد .

مولانا داستان ابراهیم و نمرود را به شیوه ای بسیار زیبا و دقیق تصویر کرده و از آن نتیجه اخلاقی و عرفانی گرفته است. درین داستان نمرود به هنگام کودکی به وسیله تخته پاره ای از غرق شدن نجات می یابد و خداوند تعالی اورابی واسطه مادر و دایه در طفلی می پروراند تا به سروری می رسد، اما نفس کافر نعمتش اورا گره می سازد، دعوی خدائی می کرد، سوزندهٔ خلیل می گردد، مولوی می گوید ،

حق به عزرائیل می گفت ای نقیب
گفت روزی کشتی بر موج تیز
پس بگفتی قبض کن جان همه
باز گفתי جانِ مادر قبض کن
گفت حق آن طفل را از فضل
خویش

بر که رحم آمد ترا هر کنیب
من شکستم ز امر تا شد ریز ریز
جز زنی و طفلکی را زان رمه
طفل را بگذار تنها ز امر کن
موج را گفتم فکن در بیشه ایش

(دفترششم، ص ۴۶۱)

یک پلنگی بچه نو زاده بود گفتم او را شیرده طاعت نمود

(همان ، ص ۴۶۳)

وقتی نمرود دعوی خدایی کرد و بت پرستی را رواج داد- ابراهیم ، نمرود را از بت پرستی منع کرد، ازین رو نمرود خواست تا او را در آتش بسوزاند ، مورخین گفتند چون پدر ابراهیم آزر وزیر نمرود بود، ابراهیم را در زندان نگاه داشتند تا آزر درگذشت و نمرود آتشی بزرگ افروخت تا ابراهیم را در آتش اندازد- ابلیس به نمرود بیان را منجینق ساختن پیاموخت ، بوسیله منجینق ابراهیم را در آتش انداختند اما آتش به امر خداوند بر ابراهیم گلستان شد- مولوی در دفتر اول گفته است

نار بیرونی به آبی بفسرد نار شهوت تا به دوزخ می پرد
چه کشد این نار را نور خدا نور ابراهیم را ساز اوستا

(دفتر اول، ص ۳۷۶)

همین طور بت شکنی ابراهیم یکی از مهمترین وقایع زندگی اوست- مولوی درباره این بت شکنی گفته است که

بت شکستی گیرم ابراهیم وار کوبت تن را فدا کردن به نار

(دفتر پنجم ، ص ۲۵۲)

مولوی اسماعیل پسر ابراهیم را مظهر کامل تسلیم و رضا برای حصول رضای حق گفته و جان سپاری و فداکاری برای خدایا مولوی این طور آورده است ،

حلق پیش آورد اسماعیل وار کرد بر حلقش نیارد کردگار

(دفتر دوم، ص ۵۰)

همچو اسماعیل پیشش سربنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده
(دفتر

اول ، ص ۵۴)

به عقیده مولانا صحبت پیری را باید اختیار کرد که مجاهده ظاهرش دلیل مشاهده باطن می باشد و مولانا پیران دروغین و فریبکاران را به سایه افول کننده ناپایداری تشبیه می کند و می گوید ،

اندرین وادی مرو بی این دلیل لا اُحِب الافلین گو چون خلیل

(دفتر اول، ص ۷۴)

حضرت ابراهیم در آخر عمر از خداوند می خواهد که او را از کیفیت زنده کردن مردگان آگهی بخشد و خداوند او را امر فرمود تا چهار مرغ برگیرد و بکشد و پاره پاره کند و برسر کو هی پاره ای بنهد، آنگاه بخواند تا هم آنها بر گرداند و جمع آیند - چهار مرغ

که ابراهیم در شعر مولانا بر می گیرد بط و خروس و طاووس و زاغ است- مولوی گفته است .

این مثال چار مرغ اندر نفوس	بط و طاووس است و زاغ است
جاه چون طاووس و زاغ امنیت	و خروس
است	بط حرص است و خروس آن
	شهوت است

(دفتر)

پنجم، ص ۱۹)

درین تصویر مولانا چهار صفت را که چار میخِ عقل گشته اند به ”چهار مرغ خلیل“ تشبیه می کند .

مولانا در مثنوی بنای خانه کعبه به دست ابراهیم یاد کرده است- اولین خشت بنای این مکان مقدس با خلوص نیت به دست ابراهیم گذاشته می شود-

زانچنان پیوسته رونقها فزود	آن بنای انبیاء بی حرص بود
آن ز اخلاصات ابراهیم بود	کعبه راکش هردمی عزی فزود
لیک در بناش حرص و جنگ	فضل آن مسجد ز خاک و سنگ
نیست	نیست

(دفتر چهارم، ص ۱۱۷)

یعقوب (ع):

حضرت یعقوب پدر حضرت یوسف و پسر حضرت اسحاق بن ابراهیم یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود که در کنعان فلسطین زندگی می کرد پسر هر محبوب او یوسف گم شد، او در محبت او اینقدر گریه کرد که کور شد. بعداً یوسف پیشرفت کرد و عزیز مصر شد ، وقتی که در فلسطین قحطی عظیم پیدا شد و برادران یوسف برای غله

سفر مصر کردند یوسف برادران را شناخت و پیراهن خود را برای پدر فرستاد، وقتی عطر پیراهن یوسف به مشام یعقوب رسید هر دو چشم او شفا یافت.

در دفتر سوم مثنوی مولانا یک مطلبی به عنوان "مخصوص بودن یعقوب بچشیدن جام حق تعالی از روی یوسف و کشیدن بوی حق تعالی از بوی یوسف و حرمان برادران و غیر هم ازین هر دو صفت شامل کرد :

آنچه یعقوب از رخ یوسف چشید آنچه او از بوی او اندر کشید
و آنچه در وی بود اندر وی بدید خاص او بد او با خوان کی رسید

(دفتر سوم، صص ۲۹۲)

یوسف(ع):

یوسف محبوب ترین پسر یعقوب نبی بن اسحاق بن ابراهیم بن تارخ بود که اسم مادرش راحیل بود ولی ده برادر دیگر از مادر جدا داشت یوسف علاوه بر یازده برادر یک خواهر نیز داشت و خانواده آنان با احتساب پدر ۴۱ نفر بود .

یوسف محبوب ترین و زیبا ترین فرزند حضرت یعقوب بود یعقوب تا حد پرستش او را دوست دارد و مهر بی پایان در دل یعقوب ، حسد دیگران را بر می تابد و یوسف را به چاه می اندازند خصوصاً شمعون براین کار اصرار داشت و یهودا یکی از برادران باکشتن یوسف ، مخالفت کرد و به پیشنهاد او یوسف را در چاهی خشک انداختند.

مولانا بسیار ماهرانه و هنرمندانه رشک و حسد درون برادران یوسف را تصویر کرده و نشان داده است که چگونه انسان گرگ صفت همواره خود را نا آگاه جلوه می دهد ، مولوی می گوید

بر خیال و حیلہ کم تن تار را کہ غنی کم ره دهد مکار را
گریہ اخوان یوسف حیلت است کہ کاندرون شان پر ز رشک و
علت است

(دفتر پنجم، صص ۵۷-۵۸)

در دفتر سوم این واقعه چاه را مولانا این طور رقم کرده اند که ،

چون در افگندند یوسف را به بانگ آمد سمع او را از اله
چاه
که تو روزی شه شوی ای تا بمالی این جفا بر رویشان
پهلوان
قائل این بانگ نامد در نظر لیک دل بشناخت قائل را ز اثر
(دفتر
سوم، ص ۲۲۷)

همین پیراهن یوسف برای یعقوب چه اهمیتی دارد، مولانا درباره آن گفتند که،

بوی پیراهان یوسف کن سند زان که بویش چشم روشن می
کند
دم بدم در روفتد هر جارود دیده و جانی که حالی بین بود
(دفتر چهارم، ص ۳۰۷)

یوسف در مثنوی و در ادبیات فارسی مظهر و رمز زیبایی مطلق است در شعر مولانا
روی خوب و زیبایی یوسف بر پدر جامی می شود تا با آن باده طروب بنو شد ، اما آنچه
که برادران یوسف از جام رخ خوب و زیبایی او می نوشند زهراب کینه افزا است و باز بر
زلیخای عاشق چون شکر است ،

صورت یوسف چو جامی بود زان پدر می خورد صد باده
خوب
باز اخوان را ازان زهراب بود کاندرا ایشان زهر و کینه می
فزود
باز از وی مر زلیخا را شکر می کشید از عشق افیون دگر

غیر آنچه بود مر یعقوب را بود از یوسف غذا آن خوب را

(دفتر پنجم، ص ۳۳۲-۳۳۳)

داستان عشق یوسف و زلیخا در ادبیات فارسی و مثنوی مولوی یک جلوه عرفانی و شاعرانه دارد این داستان اسرار محبت رامی نماید و پاکی و صداقت بی منتهارا مجسم می سازد عشق پاک و خالصانه ای که بظاهر گناه آلود جلوه می کند زلیخا این عاشق پاک باخته و از خود رفته ، درراه عشق یوسف از همه چیز می گذرد، زیبایی و جوانی را از دست می دهد تا به وصال معشوق برسد و بالاخره نیز به وصال می رسد اما آنگاه که در معشوق فنا می شود خود معشوق می گردد و عاشق معشوق می شود و معشوق عاشق ، مولوی می گوید:

عشق بحری آسمان بر وی کفی چون زلیخا در هوای یوسفی
دور گردونها ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان

(دفتر پنجم، ص ۳۸۷)

جای دیگر گفته:

چون زلیخا یوسفش بر وی بتافت از عجوزی در جوانی راه یافت
زندگی در مردن و در محنت است آب حیوان در درون ظلمت است

(دفتر ششم ، ص ۴۶۳)

همین طور خواب و خوابگزاری در زندگی یوسف نقش مهمی داشته است او در آغاز زندگی در خواب می بیند که ماه و خورشید و یازده ستاره او را سجده می کنند، مولوی می گفت :

دید یوسف آفتاب و اختران پیش او سجده کنان چون چاکران

(دفتر سوم، ص ۲۲۷)

خواب عزیز مصر نیز در شعر مولوی وسیله برای ایجاد تصاویر زیبا و بیان اندیشه های عرفانی است مولانا با اشاره ای صریح به تفسیر آیت قرآنی می پردازد ،

آن عزیز مصر می دیدی به خواب	چونکه چشم غیب را شد فتح باب
هفت گاو فربه بس پروری	خورد شان آن هفت گاو لاغری
در درون شیران بدند آن لاگران	ورنه گاوان را نبودندی خوران

(دفتر پنجم، ص ۱۰۱)

حضرت یونس(ع) :

یونس بن متی از پیامبران بنی اسرائیل است فقط دو پیغمبر را به نام مادر خوانند ، یکی عیسی بن مریم و یکی یونس بن متی. یونس قوم خود را نفرین کرد زیرا به دعوت او نمی گرویدند خداوندی ابری پر آتش بر ایشان فرستاد یونس از میان قوم خود بیرون رفت تا اورا نیابند و به او التجا نکنند مردم به درگاه خداوند تو به کردند و توبه ایشان پذیرفته شد و عذاب الهی باز گشت. مولوی در دفتر پنجم این واقعه را اینطور تذکر داد:

قوم یونس را چو پیدا شد بلا	ابر پر آتش جدا شد از سما
برق می انداخت می سوزید سنگ	ابر می غرید رُخ می ریخت رنگ

چون که یونس از میانشان رفته	از حجود وحقدان قوم عنود
بود	

لیک چون دیدند آثار بلا	در تضرع آمدند و لا به لا
جملگان از بام ها زیر آمدند	سر برهنه جانب صحرا شدند

از نماز شام تا وقت سحر خاک می کردند بر سر آن نفر
جملگی آواز ها بگرفته شد رحم آمد بر سر آن قوم لد

(همان ، ص ۱۶۷-۱۶۸)

خداوند بر یونس خشم گرفت که چرا از میان قوم خود بیرون رفته است درین زمان یونس سوار بر کشتی بود کشتی در غرقاب افتاد مردم قرعه زدند تا کسی را در آب اندازند تا کشتی سبک شود هر سه بار قرعه بنام یونس اصابت کرد یونس را به آب انداختند و ماهی (حوت) او را بلعید یونس هفت یا چهل روز در شکم ماهی بود و ازین رو به او ذوالنون یا ذوالحوت می گویند. این قصه در قرآن هم چند بار در آیات مختلف ذکر شده است گفته اند که یونس گرفتار سه تاریکی شد تاریکی شب ، تاریکی قعر دریا و تاریکی شکم ماهی و این سه تاریکی به ظلمات ثلاثه مشهوراست یونس درین سه تاریکی توبه کرد و توبه او پذیرفته شد و از شکم ماهی بیرون آمد و بر ساحل افتاد :

یونس در بطن ماهی پخته شد
گر نبودى او مسیح بطن نون
او به تسبیح از تن ماهی بجست
این جهان دریا ست تن ماهی و

روح

گر مسیح شد تو از ماهی رهید
ورنه در وی هضم گشت و ناپدید

(دفتر دوم، ص

۲۹۵-۲۹۶)

حضرت موسی (ع) :

حضرت موسی از پیامبران اولوالعزم است که از سوئی مظهر مقاومت در مقابل قومی سرکش و بهانه جوست واز سوی دیگر رویا روی کفر پیشه ستمکاری همچون فرعون قرار دارد- او پیامبری است که بی واسطه باحق سخن می گوید و در راه تحقق آرمانها و هدفهای خدای اش بیش از هر پیامبر دیگری رنج و سختی تحمل کرده است-

فرعون از منجمان خود شنیده بود که کودکی در بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد که او را هلاک خواهد ساخت. ازین رو فرعون حکم کرد که هر طفلی را که به دنیا آمد بکشند- زمانی که منجمان پیشگویی می کنند که مرگ و هلاک فرعون به دست اسرائیلی خواهد بود ، فرعون در پی چاره جویی بر می آید و در شبی که منجمین تعیین کرده بودند همه اسرائیلیان را به بزم شبانه فرا می خواند و از خازن خود، عمران، نیز درخواست می کند تا شب را با او بگذراند- موسی به وجود می آمد و عمران هراسان از پی پیشامد به همسر خود می گوید :

من چو ابرم تو زمین موسی حق شه شطرنج و ما ما نیم مات
نیات
صد هزاران طفل می کشت از خصم اندر صدر خانه در درون
پرون

(دفتر سوم، ص ۱۰۰)

داستان زندگی حضرت موسی در شعر مولوی به صورت بسیار گسترده تجلی کرده است همان گونه که در قرآن نیز نام موسی صد و سی بار مذکور است و بیش از دیگر پیغمبران آمده است- در شعر مولانا، زندگی پر حادثه موسی ، پیشخوانه ای بسیار قوی برای بیان اندیشه های شاعرانه و عارفانه اوست-

پیشگویان به جبران این خطا کاری را چاره دیگری می اندیشند و سوگند یاد می کنند که روز میلاد موسی را ”رصد بندند“ و پس از نه ماه هم زنان را به میدان جشن فرا می خوانند و به آنان وعده خلعت و گنج و کلاه زر می دهند :

آن زنان با طفلکان بیرون شدند شادمان تا خیمه شه آمدند
هر زنی نوزاده بیرون شد ز شهر سوی میدان غافل از دستان قهر
چون زنان جمله بدو گرد آمدند هرچه بود آن نر ز مادر بستند
سربریدندش که این است احتیاط تا نراید خصم و نرزاید خباط

(دفتر سوم، ص ۹۸)

در هر حال با وجود همه رنگها و نیرنگها و طفل کُشی های فرعون ، موسی به دنیا می آید و عوانان فرعون از وجودش مطلع شده، در جستجوی او به خانهٔ عمران می روند- مادر موسی به امرِ خداوند او را در آتش می افکند اما آتش برو اثر نمی کند زیرا او از اصل خلیل است و شرر بر جانش بی اثر :

پس عوانان آمدند او طفل را درتنور انداخت از امرِ خدا
و حی آمد سوی زن از دادگر که ز نسل آن خلیل است این پسر

(همان ، ص ۹۹)

اما جاسوسان فرعون از زنده ماندن موسی با خبر شده بار دیگر برای یافتن او قصد آمدن به خانه عمران می کنند این جاست که خداوند به مادر موسی فر مان می دهد تا فرا رسیدن خطر او را شیر بدهد بعدا بدریا بیفکند :

شیر ده ای مادر موسی او را و اندر آب افگن میندیش از بلا

(دفتر دوم، ص ۲۸۰)

حضرت موسی در خرد سالی شیر هیچکس را نپذیرفت ، چنان که در سوره قصص آیهٔ ۲۱ می فر ماید : ” و حرام ساختیم بر او شیر خوارگاه ها (پستان ها) را از پیش “ اما وقتی ما درش به او شیر داد ، خورد این جهت مادر او را بعنوان دا یه موسی پذیر فتند

هر که در روزِ الست آن شیر همچو موسی شیر را تمییز کرد
خورد

گر تو بر تمییز طفلت مولعی این زمان یا ام موسی ارضعی
تا به ببیند طعم شیر مادرش تا فرو ناید به دایه بد سرش

(همان ، ص ۲۸۰-۲۸۱)

چون موسی یک ساله شد فرعون به همسرش آسیه گفت آن پسر را چه کردی و چون موسی را بیاوردند فرعون او را در آغوش کشید ، موسی ریش فرعون را کشید فرعون گفت این دشمن من است و او را بکشم ، آسیه گفت چنین نیست، موسی کودکی بیش نیست و اگر خواهی او را بیازمای و فرعون یک طشت پر از آتش و یک پر از عناب طلب کرد و هر دو را پیش موسی بنها دند موسی دست به عناب دراز کرد تا بر گیرد جبرئیل در ساعت بیامد و دست او بگیرفت و سوی آتش برد موسی پاره آتش بر گرفت و بر زبان نهاد زبانش بسوخت و آن عقده زبان او از آن بود فرعون او را معذور داشت ازین رو موسی الکن شده بود و در سوره طه می فرماید ، ” پس ای خداوند گشاده کن سینه مرا و آسان کن کارم را و بگشای گره از زبان من (تا بتوانم خوب سخن گویم)
به همین دلیل هارون برادر موسی که در امور نبوت معاون موسی بود در موارد مهم به جای او سخن می گفت و ازین رو او را فصیح خوانده اند و تبلیغ را آغاز کرد :

رفت موسی بر طریق نیستی گفت فرعونش بگو تو کیستی
گفت من عظم رسول ذوالجلال حجة الله امائم از ضلال
(دفتر چهارم، ص

(۲۲۳

علت گریختن موسی از دیار مصر این بود که وقتی در شهر گردش می کرد ، ملاحظه کرد که دو مرد نزاع می کنند و اتفاقاً لَاقِبَطی (مصری) سبطی (بنی اسرائیل) را کتک می زد موسی به کمک سبطی شتافت و مشتت به قبطی زد که در حال درگذشت موسی بسیار ناراحت شد و با خود گفت که این کار شیطان بود و گفت که خدایا مرا بیمارز و خدا او را بخشید و چون به این قتل شناخته شده بود مجبور شد از شهر بگریزد و بدین ترتیب بود که به مدین و به نزد شعیب رسید، موسی دختر شعیب را کمک کرد و برای گوسفندان او آب فراهم آورد و شعیب دختر خود بنام صفورا ربا او ازدواج کرد در وادی ایمن شبانی کرد. حضرت شعیب برای شبانی به موسی چوبی داد

که همان عصای معروف موسی است. موسی ده سال خدمت شعیب کرد و با زن و گو سفندان خود روی به مصر نهاد .

هنگامی که موسی به هجرت مصر از مدین راهی مصر می شود در تاریکی شب ناگهان از سوی کوه طور آتش می بیند و یکباره امری در دلش زنده می شود و برای پرسیدن راه آوردن آتش به سوی کوه حرکت می کند، اما همین که به کوه نزدیک می شود درختی پر آتش می یابد که از آن ندای ” ای موسی منم پروردگار جهانیان “ (سوره قصص) می شنود و چون به سوی درخت می شتابد ندا می آید، ” خجسته باد آن که در آتش است و آن که پیرا مون آن است و منزه است پروردگار جهانیان “ (سوره نمل آیت ۸،۹) و از این جا رسالت موسی آغاز شد نیز در همین کوه بود که خدا به موسی فرمود در سوره طه آیت ۷۱، ۸۱، ۹۱، ۰۲، ۱۲” و چیست این به دست راست تو ای موسی ، گفت این است چوبدست من که بدان تکیه کنم و بریزم بر گها را بدان بر گوسفندانم و مراست در آن حوائجی دیگر ، گفت بیفکنش ای موسی ، پس افکندش و ناگهان آن ماری شد شتابان ، گفت بگیرش و نترس ، زود باش گردنیمش به شکل نخستین “ در دفتر دوم مثنوی ، مولوی می آرد که ،

ژغ ژغ دندان او دل می شکست جان شیران سیه می شد زدست
چون به قوم خود رسید آن مجتبی شفق او بگرفت و باز او شد

عصا

تکیه بروی کرد و می گفت ای پیش ما خورشید و پیش خصم
عجب شب

(دفتر سوم ، ص

(۱۱۳

سر انجام موسی به مصر رفت و فرعون را به حق دعوت کرد هنگامی که فرعون از موسی عاجز آمد او رابه مبارزه جادو گران وی مارهای خویش را به طرف موسی رها کردند موسی به فرمان خداوند ، عصای خود را بر زمین انداخت و آن عصا اژدها شد و

همه ماران را فرو بلعید ، چنان که در سوره اعراف آیت ۱۱۷ می فرمایند ، ' پس انداخت
عصای خود را پس آنگاه آن اژدهایی شد هویدا "

بر دل آن ساحران زد اندکی شد عصا و دست ایشان را یکی
(دفتر پنجم، ص

(۳۳۶)

هنگامی که آزار فرعونیان از حد گذشت ، موسی قوم خود را برداشت تا از مصر خارج
شود، دریا را شکافت و قوم را از آن عبور داد مولوی اینجا می گوید ،

گرد از دریا بر آوردم عیان تا رheidیت از شر فرعونیان
ز آسمان چل سال کا سه وخوان وز دعایم جوی از سنگی دويد
رسید

(دفتر دوم، ص ۱۹۸)

مولانا در مثنوی به داستان گاو موسی در موارد معدود اشاره کرده اما ز بیا ترین جلوه
شاعرانه و عارفانه را به آن داده است

تا ز زخم لخت یا بم من حیات زنده شد کشته ز زخم دم گاو
کشته بر جست و بگفت اسرار را چون که کشته گردد این جسم
چون قنیل از گاو موسی ای ثقات همچو مس از کیمیا شد زر ساو
وانمود آن زمره خونخوار را زنده گردد هستی اسرار دان
گران

(همان، ص ۱۴۴)

قارون در شعر مولانا مظهر اشخاص ثروتمند ، پر مکرو فریب است ، مولانا در باره انجام قارون در مثنوی می گوید :

**خاک قارون را چو فرمان در با زر و تختش به قعر خود کشید
رسید**

(دفتر اول، ص

۱۱۴)

قصه موسی و خضر و ملاقات آن هر دو در قرآن مجید در سوره کهف مذکور است و در شعر مولانا موسی طالب خضر مظهر رهروانی است که از شراب عشق سیر نمی گردند راهنمایی خضر نیز سبب شده است تا او را به عنوان پیر و مرشد را از مقام پیامبر اولوالعزمی چون موسی برتر بدانند و می گویند که :

**بهر آن است این ریاضت و این جفا
تا بر آرد کوره از نقره جفا**

**گر خضر در بحر کشتی را شکست
صد درستی در شکست خضر هست**

وهم موسی با همه نورو هنر شد ازان محجوب تو بی پر مپر

(همان ، ص ۵۵)

و جواب شکستن کشتی هم گفتند :

**پس خضر کشتی برای آن شکست تا که آن کشتی زغاصب باز
رست**

(دفتر پنجم، ص ۸۰)

در باره وفات موسی روایت است که عزرائیل سیبی از بهشت برای موسی آورد و موسی با بوئیدن آن جان سپرد.

حضرت داؤد (ع) :

داؤد که از پیامبران بنی اسرائیل از یازدهمین پشت یعقوب و پدر سلیمان است اسم کتاب آسمانی او زبور یا مزامیر است مز امیر جمع مزار است بمعنی سروده‌ها و اشعاری است که با آهنگ نی خوانده یا سروده شود به هریک ازین ترانه‌ها مزار یا مذمور و به مجموعه این سروده‌ها مز امیر گویند به کتاب مز امیر ، زبور نیز گفته می شود .

پس داؤدُ به نواختن نی مشهور است داؤد به خوش آوازی هم معروف است در سوره سبا آیت ۱۰ می فرماید ، ” همانا دا دیم داؤد را مزیتی “ مفسرین آن مزیت را به صدائی خوش و نرم کردن آهن تفسیر کرده اند. وقتی که داؤد کتاب خود را بالحن خوش می خواند مرغ از طیران باز می ایستاد. آواز خوش داؤد از قدیم در نزد یهود معروف بوده و تورات او را مغنی شیرین بیان بنی اسرائیل خوانده است. در تفسیر آمده است که داؤد را صوتی خوش بود هر گه که زبور خواندی به صحرا رفتی و علمای بنی اسرائیل باوی صف کشیده و جن از پس ایشان وحوش و ددان بیابان گو شها فرا گذاشته و مرغ در هوا پرواز چون داؤد زبور خواندن گرفتی ایشان همه سماع کردند و آب روان در جای بیستادی و باد فرو گشاده ساکن گشتی از لذت نغمه داؤد در مثنوی آمده است .

لحن داؤدی چنان محبوب بود لیک بر محروم نا مطلوب بود

(دفتر دوم، ص ۱۱۲)

سرگذشت داؤد و حوادث مختلف زندگی او در شعر مولانا جلوه خاص و شاعرانه دارد و اغلب آنها دستمایه ای برای اندیشه های عالی عرفانی او بوده است این آواز خوش در شعر مولانا طینی خوش و دلنشین دارد و خواننده را مسحور می گرداند، در مثنوی آمده است :

گفت جرم چیست ای دانای راز که مرا گویی که مسجد را مساز
گفت بیجرمی تو خونها کرده خون مظلومان به گردن برده

جان بدادند و شدند آن را شکار
بر صدای خوب جانپرداز تو

که ز آواز تو خلقی بی شمار
خون بسی رفته است بر آواز تو

(دفتر چهارم، ص ۴۹)

آواز داؤد بر سنگ و کوه اثر می گزارد،

گوش آن سنگین دلانش کم شنید
(دفتر سوم،

لحن داؤدی به سنگ و که رسید

ص ۲۷۳)

آهن در دست داؤد نرم می شد و در شعر مولانا جلوه خاصی یافته و برای بیان
اندیشه های عالی عرفانی او گردیده است

بر زمین رفتن چه دشوارش بود
موم چه بود در کف او ای ظلوم

آن که بر افلاک رفتارش بود
در کف داؤد کاهن گشت موم

(دفتر دوم، ص ۱۴۸)

پیش داؤد نبی موم است و رام

در حق تو آهن است و آن رخام

(دفتر ششم، ص

طلوت پادشاه بنی اسرائیل ، داؤد را زمانی که هنوز جوان بود و به پادشاهی نرسیده
بود به جنگ جالوت که پادشاهی جبار بود فرستادو داؤد او را به سنگ بکشت چنان که در
سوره بقره ، آیت ۲۵۱ آمده است ، ” پس هزیمت دادند ایشان را به دستور خداوند و
کشت داؤد ، جالوت را“

داؤد سه سنگ در توبره نهاد و فلاخن داشت و داؤد سنگی در فلاخن گذاشت و خدا تعالی باد را فرمان داد که ترک از سر جالوت بر گرفت و بر سرش آمد چنان که مغزش بریخت و بمرد مولوی گفت که

تو به سه سنگ و فلاخن آمدی صد هزاران مرد را بر هم زدی
سنگ هایت صد هزاران پاره شد هریکی هر خصم را خونخواره
شد

(دفتر سوم، ص ۲۴۲)

عَلَّازِيرُ :

اسم شخصی است از بنی اسرائیل که برخی او را همان عزرای مذکور در تورات دانسته اند، بگفته قرآن گروهی از یهودیان او را پسر خدا می پنداشته اند در قرآن آمده است که کسی از دهکده می گذشت و با خود می اندیشید که چگونه خداوند ، این دهکده و مردمش را بعد از نابودی زنده خواهد کرد ازین رو خداوند او و خرش را صد سال میراند و دوباره زنده کرد تا به رستاخیز و بعث ایمان آورد در تفاسیر اسم این شخص را عَلَّازِيرُ ذکر کرده اند عَلَّازِيرُ تمام تورات را حفظ بود سوره بقره نام عزیز فقط یک بار در قرآن مجید در سوره توبه آیت ۳۰ آمده است.

در شعر مولانا ، عَلَّازِيرُ مظهر همه کسانی است که چشم دل فرو می بندد در روایات مختلف مفسرین در احیاء عَلَّازِيرُ (یا ارمیا) و حمار او روایت کرده اند،

هین عزیزا درنگر اندر خرت که ببوسیدست و ریزیده برت
پیش تو گرد آورم اجزاش را آن سر و دم و دو گوش و پاش
چشم بگشا حشر را پیدا ببین تا نماند شبه ات در یوم دین
را

)

دفتر سوم ، ص ۱۷۷)

در دفتر پنجم مثنوی آمده است که ،

چون که دریا های رحمت جوش
سنگها هم آب حیوان نوش کرد

کرد

مرده صد ساله بیرون شد ز گور
دیو ملعون شد بخوبی رشک

حور

)

دفتر پنجم، ص ۲۳۳)

سلیمان (ع):

سلیمان بیستمین و کوچکترین پسر داؤد و از پیغمبران و پادشاهان بنی اسرائیل است و طبق تورات فقط شاه است نه پیغمبر که بر طبق روایات مذهبی ۷۰۰ سال سلطنت کرد و تورات را نشر داد اما در متون تاریخی پادشاهی او را از ۳۷۹ تا ۵۳۹ پیش از میلاد گفته اند او در سوریه قدیم یا شام می زیست .

حکومت سلیمان بر جن و انس وجود انگشتی سلیمان بود که نگینی به وزن نیم دانگ داشت و بر آن اسم اعظم نقش شده بود او پیامبری است که بر باد تسلط دارد و مس گذاخته در اختیار اوست تابا نیروی شیاطینی که در بند و زنجیر و مطیع فرمان اویند بناهای عظیم بر پا کند شیاطین برای او محرابهایی سازند و او خودبانی مسجد اقصی است .

قصه سلیمان و ملکه سبا بنام بلقیس یکی از قصه های زیبا و در عین حال آموزنده ای است که در قرآن نیز به آن اشاره شده و گوشه ای از سرگذشت سلیمان به آن مربوط می شود اما آنچه مورد توجه مولانا قرار گرفته و در شعر او متجلی شده است، قصه هدیه فرستادن بلقیس برای سلیمان است. داستان طولانی هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا را و برای سلیمان نقل می کند که چگونه هدیه گرانبهای بلقیس ' که چهل اشتر خشت زر بود، در مقابل صحرای ذهب سلیمانی بی آب می شود و کسادی هدیه در آنجا موجب شرمساری هدیه آورندگان می گردد و سلیمان هدیه را نمی پذیرد و

از آنان می خواهد که لایق هدیه شوند و دل به او آرند و عاشقانه زر روی زرد خویش را به معشوق هدیه دهند:

بار آنها جمله خشت زر بُدست
فرش آن را جمله زر پخته دید
سوی مخزن، ما چه بیکار اندریم
شرمساریشان همی واپس کشید
چیست بر ما بنده فرمائیم ما!
کز شما من کی طلب کردم مزید
بلکه گفتم لایق هدیه شوید
)

هدیه بلقیس چل اشتر بُدست
چون به صحرای سلیمانی رسید
بارها گفتند زر را وا بریم
چون کساد هدیه آن جا شد پدید
باز گفتند از کساد و از روا
خنده اش آمد چون سلیمان آن
بدید
من نمی گویم مرا هدیه دهید

دفتر چهارم، ص ۶۵ - ۶۶)

دنبال این ماجرا سلیمان ، بلقیس را تهدید می کند که ایمان بیاور و شرک نوزد و در این جاست

لشکرت خصمت شود مرتد شود
کز میان جان کنندم صفدری
چون مرا یابی همه ملک آن تست
(همان ، ص

هین بیا بلقیس ورنه بد شود
خود رها کن لشکر دیو و پری
ملک را بگذار بلقیس از نخست

(۸۷)

پیغام سلیمان به ملک سبا می رسد و روحهای مرده اهل آن از گور تن سر برمی زند و ندای جانبخش سلیمان را می پذیرند :

غلغلی افتاد در بلقیس و خلق

چون رسید اندر سبا این نور
شرق

روحهای مرده جمله پر زدند مردگان از گورتن سر بر زدند
 یکدگر را مزده می دادند هان نک ندای می رسد از آسمان
 (همان ، ص

(۹۱)

بلقیس از ملک و مال بیزار می شود و از شوق ایمان مست می گردد نظر از هر چیز
 بر می گیرد و غیرت عشق همه چیز را در چشم او خوار و بی مقدار جلوه می دهد و
 سلیمان که واقف دلهاست دستور می دهد تا تخت او را نیز بیاورند :

پس سلیمان از دلش آگاه شد کز دل او تا دل او راه بُد
 دید از دورش که آن تسلیم کیش تلخش آمد فرقت آن تخت خویش
 پس سلیمان گفت گر چه فی سرد خواهد شد برو تاج و سریر
 الاخیر

(همان ، ص ۹۴-

(۹۵)

در شعر مولانا واقعهٔ ساختن مسجد اقصی جلوهٔ خاص یافته و بسیار زیبا و شاعرانه
 پرداخته شده است مسجد اقصی با کمک دیگران ساخته شد این مسجد با همهٔ مساجد فرق
 دارد اما باهمه اوصاف نقل این مسجد بر دیگر مساجد از لحاظ سنگ و گل نیست مسجدی
 که سلیمان در بنایش بی حرص می کوشد و دیو پری در ساختن آن سنگ می برند ، مولوی
 می گوید

چون سلیمان نبی شاه انام ساخت مسجد را و فارغ شد تمام
 هر صباح او را وظیفه این بدی کامدی در مسجد اقصی شدی
 (همان ، ص

(۱۳۱)

در سورهٔ نحل قرآن مجید در باره سخن گفتن سلیمان با مرغان آمده است همه
 پرندگان خدمتگزار و سایه گستر حضرت سلیمان بودند اما هد هد اهمیت خاصی

داشت در قصه اهل سبا ، پیام آور سلیمان بوده است و او را از سر زمین و ملکه سبا آگاه می سازد

نوبت هدهد رسید و پیشه اش
گفت ای شه یک هنر کان کهتر
وان بیان صنعت و اندیشه اش
باز گویم گفت کوتاه بهتر است
است

گفت بر گو تا کدام است آن هنر
بنگرم از اوج با چشم یقین
پس سلیمان گفت مارا شو رفیق
تا بیابی بهر لشکر آب را
گفت من آنکه که باشم اوج بر
من ببینم آب در قعر زمین
در بیابانهای بی آب ای شفیق
در سفر سقا شوی اصحاب را

(دفتر اول، ص ۱۴۷)

سلیمان حشمت و قدرت و تسلط بر همه موجودات جاندار و بی جان داشت او
پادشاهی توانا بود که بر همه چیز فرمان می راند و حتی باد نیز در اختیار او بود

باد بر تخت سلیمان رفت کژ
باد هم گفت ای سلیمان کژ مرو
پس سلیمان گفت باد اکثر معژ
ور روی کژ از کژم خشمین مشو

(دفتر چهارم، ص ۱۸۵)

یکی از مهمترین چیز های که در زندگی سلیمان مورد توجه است و همه جا با نام
سلیمان تداعی می شود انگشتی یا خاتم سلیمان است که پادشاهی و قدرت او وابسته
به آن بوده است:

خاتم ملک سلیمان ست علم
جمله عالم صورت و جان ست
علم

(دفتر اول، ص

در سوره نحل داستان معروف مورها و سلیمان آمده است که بسیاری از شعرا برای بیان مفاهیم و اندیشه های خویش از آن سود جسته اند مولوی نیز گفته است:

پس سلیمان از دلش آگاه شد کز دل او تا دل او راه بد
آن کسی کو بانگ موران بشنود هم ز دوران سر دوران بشنود
آن که گوید راز قالت نملة هم بداند راز این طاق کهن
(دفتر چهارم، ص

۹۴)

عیسی (ع):

حضرت عیسی یا مسیح از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب آسمانی انجیل است مادر او مریم بدون شوی آبستن شده ، بدین معنی که جبرئیل در آستین مریم دمید و او عیسی را حامله گشت و ازین روی عیسی را روح الله گویند و هم ازین رو نصارا عیسی را پسر خدا گفته اند:

از دم جبرئیل عیسی شد پدید کی بصورت همچو او بد ناپدید

(دفتر پنجم، ص ۳۹۹)

به هنگام تولدش درخت خشک به درختی پر میوه مبدل می شود و چشمه آب در زیر پای مادرش جاری می گردد او در گهواره تکلم می کند و بر بی گناهی مادر گواهی می دهد:

آن که بی تعلیم بد ناطق خداست که صفات او زعلتها جدا ست
از برای دفع تهمت در ولاد که نزاده ست از زنا و از فساد

(دفتر چهارم، ص ۲۹۱)

پیامبری است که سوار بر خر به هدایت و تبلیغ مشغول می شود مردگان را زنده می کند و با دم مسیحائی خویش بیماران را شفامی بخشد و مرغ گلین را به پرنده ای زنده تبدیل می کند :

مرد زنده کرد عیسی از کرم من به کف خالق عیسی درم
کی بمانم مرده در قبضه خدا بر کف عیسی مدار این هم روا

(همان، ص ۱۱۱)

بر روی آب راه می رود بالآخره او پیامبری است که به ظاهر به صلیب کشیده می شود اما خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا می برد:

نردبانش عیسی مریم چو یافت بر فراز گنبد چارم پر شتافت

(دفتر دوم، ص ۹۷)

الیاس (ع) :

در دفتر ششم مولانا تلمیح الیاس را این طور بکار برده است که براوج زیبایی رسید:

چون خضر و الیاس مانی در تا زمین گردد ز لطف آسمان
جهان

(دفتر ششم، ص ۳۲)

ایوب (ع) :

حضرت ایوب که از پیغمبران بنی اسرائیل که در قرآن کریم چهار مرتبه ذکر او آمده است خدا تعالی ایوب را به بلا مبتلا ساخت تا صبر او را بیازماید ابتدا او را

تنگدست گردانید و پس فرزندان او را بمیراند و نیز او را سخت بیمار ساخت اما ایوب بر این همه طاقت آورد و ننا لید و بنام صبر ایوب معروف شد

هفت سال ایوب با صبر و رضا
تا چو وا گردد بلای سخت رو
در بلا خوش بود با ضیف خدا
پیش حق گوید به صد گون شکر
او

کز محبت با من محبوب کش
از وفا و خجالت حکم خدا
رو نکرد ایوب یک لحظه ترش
بود چون شیر و عسل او با بلا

(دفتر پنجم، ص ۳۷۰)

جای دیگر می گوید:

گفت حق ایوب را در مکرمت
من به هر موئیت صبری
دادمت

(همان ، ص ۲۹۵)

محمد (ص) :

حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب پیغمبر اسلام و آخرین پیغمبر خدا ست که از آمنه دختر وهب در سال عام الفیل (۵۶۹ م) در مکه ولادت یافت در چهل سالگی به پیامبری برگزیده شدو در ماه ربیع الاول سال ۱۱ هجری (۶۳۲ م) در شصت و سه سالگی رحلت فرمود .

مورخین در ضمن معجزات رسول اکرم آورده اندکه احجار بر پیغمبر سلام می کردند و سنگریزه در کف آن حضرت بر صحت رسالت گواهی داد مکرر عامری در خدمت آن حضرت آمد و معجزه یی طلبید حضرت نه سنگریزه در کف گرفت و همه به آواز بلند تسبیح گفتند و چون بر زمین گذاشت ساکت شدند و چون برداشت باز تسبیح گفتند ،

گفت ای احمد بگو این چیست
زود

بشنو از هریک تو تسبیح درست

در شهادت گفتن آمد بی درنگ
گوهر احمد رسول الله سفت
زد ز خشم آن سنگها را بر زمین
(دفتر اول، ص)

سنگ ها اندر کف بوجهل بود

گفت شش پاره حجر در دست
تست

از میان مشت او هر پاره سنگ
لااله گفت و الا الله گفت
چون شنید از سنگها بوجهل این

(۲۳۴-۲۳۵)

مولوی ، حضرت محمد را نوح ثانی هم نامیده است
باش کشتی بان در این بحر صفا که نوح ثانیی ای مصطفی

(دفتر چهارم ، ص ۱۴۵)

مولوی محمد (ص) را شمع هم گفته است که در شب جهالت و بی خبری قیام کرده
تا پناه شیران راه حق شود :

شمع دایم شب بود اندر قیام
بی پناهت شیر اسیر ارنب است

سیر را نگذارد از بانگ سگان
(همان ، ص ۱۴۵-)

هین قم اللیل که شمعی ای همام
بی فروغت روز روشن هم شب
است

بدر بر صدر فلک شد شب روان

(۱۴۶)

مولوی می گفت که محمد (ص) شق القمر می کند و همچون عیسی روح می بخشد:

گفت آن خنده نبودم از نبرد
چون که من پا بفشرم اندر

پس رسول آن گفتشان را فهم کرد
خودکیند ایشان که مه گردد

شکاف

سگ نیم تا پُر چُم مرده کنم

مصاف

عیسیم آیم که تا زنده اش کنم

(دفتر)

(سوم، ص ۴۳۰ - ۴۳۲)

سر انجام او سر چشمه معرفت است و شهر علم و علی دروازه آن است ، مولوی

می گوید که

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه واگو از آنچه دیده ای
چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب
(دفتر اول، ص ۳۸۱-)

(۳۸۳)

بدون شک داستا نه‌ای قرآن قصص پیامبران ، داستان برکت و جاویدانگی است. خداوند این داستانها را با گفتاری روشن و اسلوبی حکیمانه و الفاظی شیوا و شگفت انگیز بیان می فرماید تا مردمان را به اخلاق پسندیده و ایمان صحیح فرا خواند و به راه راست هدایت کند .

این جاست که ارزش و اهمیت قصه های قرآن و پیامبران و توجه به نکات ظریف و دقیق آن مشخص می گردد. این داستانها مشتمل بر اصول اخلاقی و انسانی است که طبع را می آراید و حکمت و آداب را اشاعه می دهد و راههای مختلف تهذیب را می نمایند این داستانها که گاه در قالب گفتگو و زمانی در قالب هشدار و انداز بیان می گردند در بسیاری موارد سرگذشت پیامبران و اقوام ایشان است و شرح اخبار اقوامی است که هدایت یافته اند و خداوند ایشان را قدرت و توان بخشیده است .

در این جا باید توجه داشت که ورود قصص و حکایات تنها از طریق اخباریون نبوده است ، بلکه به طور کلی کسانی که به تفسیر قرآن می پرداختند در توضیح برخی از آیات مطالبی از خود می افزودند .

منابع و مأخذ :

- ۱ - القرآن الکریم ، ترجمه ، آیت الله ناصر مکارم شیرازی ، ناشر انتشارات پیام آزادی ،
کوچه شهید مطهری ۱۳۸۷ ش .
- ۲ - شرح مثنوی معنوی نگاشته شاه داعی الی الله شیرازی چاپ شده مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان ۱۹۸۵.
- ۳ - نثر و شرح مثنوی شریف از عبدالباقی گو لپینارلی ترجمه و توضیح توفیق سبحانی ،
چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران تهران ، چاپ دوم ۱۳۷۲ ش .
- ۴ - فرهنگ تلمیحات از دکتر سیروش شمیسا ، چاپ نشر میترا تهران ۱۳۸۶ ش .
- ۵ - مثنوی مولوی معنوی ، مترجم قاضی سجاد حسین ، اسلامی کتب خانه اردو بازار
لاهور، بی تا.
- ۶ - فرهنگ قصه های پیامبران ، نگارش ، مه دخت پور خالقی چترودی ناشر آستان
قدس رضوی مشهد چاپ اول ۱۳۸۱ ش .
- ۷ - چشمه نور، نوشته دکتر غلام حسین یوسفی ، انتشارات علمی تهران ۱۳۸۰ .
- ۸ - ادب نامه ایران از مقبول بیگ بدخشانی ، نگارشات لاهور ، بی تا.
- ۹ - مثنوی معنوی ، با مقدمه دکتر جواد سلماسی زاده ، چاپ و انتشارات اقبال تهران
چاپ اول ، ۱۳۷۵ ش .
- ۱۰ - شکوه شمس از آن ماری شمل با مقدمه استاد سید جلال الدین آشتیانی شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی تهران چاپ سوم ۱۳۷۵ ش .
- ۱۱ - حیات انبیاء کانسائیکلوپی دیا مرتبه امیر علی خان ، مشتاق بک کار نر لاهور ، بی
تا.

نگوہش «علم بی عمل» در شعر سعدی

بلال احمد ساسولی*

چکیده:

علم به عنوان فضیلت و صفتی شریف که از جمله عوامل و وسایل رسانیدن آدمی به افق فرشتگان مقرب و جوار پروردگار است، آن گاه دارای منزلت و موجب بلندی مرتبه است که به پیرایه پربهای عمل نیز آراسته باشد. این مهم و پناه بردن به پروردگار از علم بی نفع و عمل از مضامین برجسته بسیاری از نویسندگان، سرایندگان و دانشمندان قلمرو حکمت و اخلاق است. پرداختن به این نکته حکیمانه از نکات مورد التفات بسیاری از سخنوران و نویسندگان پهنه ادب فارسی نیز هست. شاعران راستین، آینه زمانه خویشند و شاعرانی مورد لطف و احترام جامعه قرار می‌گیرند که دارای خلقی نیکو و پسندیده و اهل عمل باشند. اگرچه شعر هویت لحظه‌های بیتابی شاعر است ولی زبان شاعر هم زبان هویتی هر ملت و عصری است و شاعران آرمانهای انسانی و نیازهای اجتماعی را با زبان شعری که ودیعه‌ای الهی است بیان می‌کنند و چنانچه این زبان شعری، با لعاب صدق و راستی آذین داده شود، سبب ماندگاری اش در اذهان عمومی می‌شود. برخی از شاعران پارسی گوی، در انواع علوم عقلی و نقلی چیره دست بودند. در این پژوهش برای بار نخست به بررسی و تبیین نگوہش علم بی عمل در شعر شیخ اجل سعدی، پرداخته شده است.

*. استاد یار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بلوچستان، کویت

کلیدواژه ها: علم، علم بی عمل، نکوهش علم بی عمل، شعر، سعدی.

مقدمه:

علم به عنوان فضیلتی ارزشمند، همواره مورد توجه ایرانیان بوده، با ورود اسلام، جان تازه ای گرفته و مسیر پرپیچ و خمی را در گستره تاریخ، طی کرده است. درباره ارزش علم و مقام عالمان، سخنان بسیاری گفته شده است که بخشی از آن را در مصادیق این پژوهش خواهید دید. در قرآن کریم آمده است که دانایان با نادانان برابر نیستند: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، (زمر: ۹). علی (ع) علم را گنج گمشده مؤمن می خواند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ» (آمدی، ۱۳۷۳: ۵۸).

قیمت هر کس به قدر علم اوست

(ناصر خسرو، ۱۳۸۶: ۱۱۹)
علم را باید با تلاش و کوشش به دست آورد، چراکه خود به خود به سوی کسی نمی آید:

پس از آن باید علم را به کار بست، چراکه علم بی عمل سودی ندارد:

«لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شُكًّا، إِذَا عِلِمْتُمْ فاعْمَلُوا و إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا».
(نهج البلاغه، ۱۳۸۲: ۲۶۶).

در اسلام تشویق شده است که مسلمانان از اندیشه های دیگران آگاه گردند و بهترین آن ها را گزینش نمایند «يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۸).
شاعران راستین، آینه زمانه خویشند و شاعرانی مورد لطف و احترام جامعه قرار می گیرند که دارای خلقی نیکو و پسندیده و اهل عمل باشند. اگر چه شعر هویت لحظه های بیتابی شاعر است ولی زبان شاعر هم زبان هویتی هر ملت و عصری است و شاعران آرمانهای انسانی و نیازهای اجتماعی را با زبان شعری که ودیعه ای الهی است بیان می کنند و

چنانچه این زبان شعری، با لعاب صدق و راستی آذین داده شود، سبب ماندگاری اش در اذهان عمومی می‌شود.

بخش عمده‌ای از ادب متعالی ما را شعر تعلیمی به وجود می‌آورد. آثار اغلب شعرای غیردرباری، سرشار از زمینه‌های تعلیمی است. حتی ادب درباری نیز در موارد بسیاری مایه‌های تعلیم اخلاق به خود گرفته است از نخستین دوره پیدایش شعر فارسی دری سرودن شعرهایی با این نوع مضمون‌ها رواج داشته است و شاعران بسیاری با هدف تعلیم مبانی اخلاقی و فلسفی به سرودن منظومه‌هایی دست زده‌اند و به این ترتیب منظومه‌های تعلیمی بسیاری به وجود آمده است. منظومه آفرین نامه اثر ابوشکور بلخی، در قرن چهارم هجری، و کلیله و دمنه منظوم اثر رودکی سمرقندی، در همان دوره، که تنها بیت‌هایی پراکنده از آن‌ها باقی مانده است، از نخستین نمونه‌های منظومه‌های تعلیمی است که به زبان فارسی دری سروده شده است. کسایی مروزی، ناصر خسرو قبادیانی، انوری ابیوردی و ابن یمین فریومدی آثار بسیاری در این زمینه، در قالب‌های مختلف شعر فارسی به وجود آورده‌اند. بخش بزرگی از آثار متصوفه و آن چه شعر عرفانی نام گرفته، با تعلیمات اخلاقی همراه است و در شمار شعر تعلیمی به حساب می‌آید، اما بزرگ‌ترین اثر در شعر تعلیمی، بوستان یا سعدی‌نامه سروده سعدی است که مورد تقلید شاعران متعدد بعد از وی قرار گرفته است. شاعران فارسی زبان، به ندرت به ارائه مستقیم پند و اندرز در آثار خود، توجه داشته‌اند و بیشتر کوشیده‌اند نظریه‌های اخلاقی و فلسفی را در قالب حکایت‌ها و داستان‌ها و به عبارت دیگر به شکل تمثیل ارائه کنند. این روش به خصوص در آثاری که در قالب مثنوی سروده شده، بیشتر معمول است و می‌توان گفت که روش عرضه پند و اندرز در مثنوی روشی غیرمستقیم است، در حالی که شاعرانی که قصیده و قطعه را برای این کار انتخاب کرده‌اند، اغلب مقاصد خود را به صورت مستقیم بیان داشته‌اند. در زمینه شعر تعلیمی به معنای خاص که شامل آموزش علوم مختلف از طریق شعر است، آثار بسیاری را می‌توان برشمرد؛ در این گونه آثار، شاعران از وزن و قافیه برای کمک به حافظه و تسهیل به خاطر سپردن علوم و فنون و حتی گاه مطالب مربوط به فقه و علوم شرعی، استفاده کرده‌اند. از شعرهای تعلیمی به معنی خاص که بگذریم، بحث درباره ارزش شعرهایی که بیشتر جنبه اخلاقی دارد و اختلاف آن‌ها با اشعاری که صرفاً زاده

تخیل و احساس شاعر است، سابقه ای طولانی دارد. می‌توان گفت از زمانی که افلاطون فیلسوف معروف یونانی، شاعران را از مدینه فاضله خود طرد کرد، این مباحثه در تاریخ ادبیات شروع شده است و از آن زمان تا امروز، نظریه‌های مختلفی درباره ارتباط بین شعر، تعلیم و آموزش و به عبارت دیگر درباره جوهر و وظیفه هنر اظهار شده است. در این پژوهش، با نگاهی به شعر سعدی، مصادیق علم بی عمل، استخراج شده است.

علم و عمل در آیات و روایات:

علوم گوناگون به لحاظ ارتباط با رفتار آدمی از متغیرهای بسیاری برخوردارند. بعضی از علوم تأثیری بر رفتار انسان ندارند، مانند آگاهی در مورد قوانین حاکم بر طبیعت، تحولات در کرات آسمانی و پیشینه حیات در آن. گروهی از دانشها بر رفتار انسانها به صورت غیرمستقیم تأثیر می‌گذارند مانند علم پزشکی. برخی از علوم خیلی نزدیکتر به کنکاش رفتار آدمی می‌پردازند و یا با رفتار فردی و اجتماعی بشر ارتباط برقرار می‌کنند، مانند روانشناسی. در علوم مختلف دینی هم رویکردهای عمل‌گرایانه وجود دارد. برخی صرفاً به باورهای انسان توجه دارند اما چون بینشها برگرایشها و رفتارها تأثیر می‌گذارند، با رفتار هم مرتبط می‌گردند؛ اما برخی از مباحث دینی کاملاً به بایدها و نبایدهای رفتاری انسان می‌پردازند؛ مانند احکام عبادات، معاملات و مباحث اخلاقی. گزاره‌های دینی در حوزه باورها تکلیف‌ساز است و پس از اقتناع عقل، انسان نمی‌تواند به انکار آن بپردازد. از آنجا که این حیطه درونی است، اصل وجود ایمان، و عمق آن برای مردم ملموس نیست و کسی از آن مطلع نمی‌شود، اما مباحثی که مربوط به رفتار می‌شود، برای مخاطبان قابل ارزیابی است. مردم قبل و بعد از سخنرانی مبلغان دینی خاموش و آرام اما دقیق، رفتار مبلغ را ورنه‌انداز نموده، زیرکانه مورددقت قرار می‌دهند؛ اگر رفتار مبلغ را با گفتارش همگون احساس کردند، با عمق جان سخنرانی و مواعظ را دنبال می‌کنند و بالعکس. از این رو عمل به علم و عامل بودن عالم از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. علوم مختلف از جمله علوم دینی که رهنمودهای عملی برای انسان دارد، در صورتی برای عالم ارزشمند و مفید خواهد بود که بدان عمل کند. آن که دیده دل او بیناست و عمل وی از روی بصیرت است، مرحله آغازین عمل او علم می‌باشد. علم به این که عمل وی به سود

اوست یا به زیان او. اگر به سود او بود بدان اقدام نموده یا آن را ادامه می دهد و چنانچه به زیان وی بود آن را انجام نداده یا متوقف می کند: «فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِاَنْ يَعْلَمَ، اَعْمَلُهُ عَلَيْهِ اَمْ لَهُ؟ فَاِنْ اِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ»

(نهج البلاغه، ۱۳۸۲: ۱۵۴).

براین اساس، آنکه بدون علم دست به کاری می زند مانند کسی است که بی راهه یا کژراهه را طی می کند که دوری وی از راه راست، جز بر دور شدن او از هدفش نخواهد افزود. عالمی که در مرحله عمل، از راهنمایی علم خود مدد نگیرد و به غیر علم خویش عمل کند، مانند جاهل سرگردانی است که از بیماری جهل خود بهبود نمی یابد زیرا بین شخصی که به دستور راهبر خویش ترتیب اثر نمی دهد و بین کسی که فاقد راهنماست، از نظر نتیجه تفاوتی نیست. تشبیه علم به نور که در سخنان حضرت علی (ع) آمده است، تعبیر لطیف و دقیقی از تقدم علم نسبت به عمل می باشد. ویژگی نور آن است که به ذات خود روشن و نیز روشنگر غیر خویش است و هر چیز دیگر در شعاع آن دیده می شود. عالم، بهره مند از نور است و در پرتو آن، هم خود راه را از بیراهه تشخیص می دهد و هم راه دیگران را روشن می کند. پس، جامعه نسبت به او چون مأموم است نسبت به امام، که از نور علمش بهره مند می شود: «لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ» (همان: ۴۵).

حضرت علی (ع) مردم را سه گروه می داند. نخست: عالمان ربانی که هم ارتباط آنها با خداوند من□ان قوی است و هم نسبت به تربیت دیگران اهتمام می ورزند. یعنی نوری که آنها را احاطه کرده و آنان در صحبت یا کسوت آن قرار دارند، هم راهنمای خود آنهاست و هم راهبر انسان های دیگر. دوم: علم آموزانی که می کوشند در سایه به دست آوردن نور علم، راه نجات را شناخته و ببینند.

سوم: پشه های سرگردان و درهم غلتان که به پیروی هر بانگی و با وزش هر بادی به سمتی متمایل می شوند. کسانی که از فروغ علم بی بهره اند و به پایگاه مستحکم و استواری پناه نیاورده اند:

«الْأَناسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمَتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (همان: ۱۱۴). و جان آنها

چنان تشنه علم است که هرگز از آن سیراب نخواهند شد: «فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لَيْلِينَ، وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ» (همان: ۱۹۳). معیار تشخیص علم نافع از علم غیر نافع در کلمات نورانی ایشان بیان شده است: «الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِهِ كَالْكَنْزِ الَّذِي لَا يُنْفَقُ مِنْهُ أَتَعَبَ صَاحِبِهِ نَفْسَهُ فِي جَمْعِهِ وَ لَمْ يَصِلْ إِلَى نَفْعِهِ» (همان: ۳۵۲). علمی که به کار برده نشود مانند ثروتی است که صاحبش برای جمع آوری آن زحمت بسیار بکشد ولی هیچگاه آنرا برای نیاز خود مصرف نکند. علی (ع) در جایی دیگر می فرماید: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ» (همان: ۲۶۹). علم دو گونه است: علمی که در قلب و روح احساس میشود و علمی که فقط شنیده شده است و در ذهن جای دارد. اگر علم به درون نفوذ نکند فایده ای ندارد. علم مطبوع همان علم فطری است، علمی که همزاد انسان است و از آن به علم میزبان تعبیر می شود: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيَهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس/ ۷-۸). علم مسموع همان علمی است که انسان در بدو تولد فاقد آن است و آن را کسب «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (نحل/ ۷۸). و در هنگام رحلت از دنیا یا پیش از آن، آموخته های اکتسابی خود را از دست می دهد: «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (حج/ ۵). لذا از آن به عنوان علم میهمان یاد می شود. طبق فرمایش حضرت علی (ع) علم فطری، علم نافع است و نیز هر دانش کسبی که به علم فطری بازگردد و با آن هماهنگ باشد علم نافع خواهد بود و چون علم فطری با علم همراه، بلکه عین عمل است، پس علم نافع، علمی است که عین عمل باشد یا دست کم به عمل بنشیند تا انسان در پرتو آن راه کمال را ببیند و با پیمودن آن به هدف نایل گردد: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عِلْمًا وَ مَنْ عَمِلَ عِلْمًا» (نهج البلاغه، ۱۳۸۲: ۳۶۶). یعنی علم، قرین عمل است، از این رو عالمی که به علم خود عمل کند، علم او، عمل را فرا می خواند، اگر عمل به آن پاسخ مثبت داد و دعوت علم را اجابت کرد، علم برجای می ماند و گرنه از صحنه جان آدمی کوچ می کند. در مقابل، آن که به علم خود عمل کند، همواره بر علمش افزوده خواهد شد: «رَبِّ الْعَالَمِ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (همان: ۱۰۷). علم بی عمل نه تنها برای شخص عالم، بلکه برای دیگران نیز سودی در پی ندارد و چنین عالمی در دنیا و آخرت زبان می بیند: «فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ

اسْتَنْكَفَ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ إِذَا بَخَلَ الْعَى بِمَعْرُوفِهِ، بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ.» (همان: ۳۷۲). اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معادن علم و حکمتند: « نَحْنُ مَعَادِنُ الْعِلْمِ » (همان: ۱۰۹).

زندگی و اندیشه سعدی:

شیخ اجل، سعدی، که خانواده اش عالمان دین بودند، در سالهای اول سده هفتم هجری در شیراز متولد شده، در جوانی به بغداد رفته، در مدرسه نظامیه به تکمیل علوم دینی و ادبی پرداخته، در عراق و شام و حجاز سیاحت کرده، حج گزارده، در اواسط سده هفتم هنگامی که ابوبکر بن سعد بن زنگی از اتابکان سلغری در فارس فرمانروایی داشت به شیراز باز آمده است. در سال ۶۵۵ هجری، بوستان و در سال بعد گلستان را تصنیف کرد. نزد اتابک ابوبکر و پسرش، سعد، قدر و منزلت یافته، گاهی در ضمن قصیده و غزل به بزرگان و امرای فارس و سلاطین مغول و وزرای ایشان پند و اندرز داده است. در شعرش به مضامین غنایی و عرفانی و حکمی پرداخته و تا اوایل دهه آخر سده هفتم هجری در شیراز به عزت و حرمت زیسته، در یکی از سالهای بین ۶۹۱ تا ۶۹۴ در گذشته است. شیوه ای که انوری در غزل ایجاد کرد به دست سعدی تکامل یافت و به آخرین حد ترقی رسید. سعدی فصاحت بیان و روانی گفتار را به جایی رسانید که تاکنون هیچ شاعری نتوانسته است به پای او برسد. او شاعر دوره مغول است و به سبک عراقی تعلق دارد.

سعدی، دلداده است، ولی مانند عطار پایه عشق را در جایی که از دسترس عموم دور باشد نمی گذارد. سعدی دلبستگی خود را به هر چه زیباست آشکار می کند و کسانی را که دم از پرهیزگاری می زنند ریاکار می شمارد. غزلهای عاشقانه سعدی مانند خود عشق زیر و بم و نشیب و فراز دارد. گاه از درد هجر، سخت می نالد و در شب تنهایی بر آمدن آفتاب را آرزو می کند:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی	چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند	همه بلبلان بمرند و نماند جز غرابی
نفحات صبح دانی ز چه روی دوست	که به روی دوست ماند که برافکند

دارم

نقابی

دل من نه مرد آن است که با غمش بر
مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی
آید

دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم
عجبست اگر نگرده که بگرده آسیابی
سعدی

برو ای گدای مسکین و دري دگر طلب
که هزار بار گفתי و نیامدت جوابی
کن

(سعدی، ۱۳۸۲: ۵۸)

سعدی اصطلاحات عرفانی را از عطار و سنایی اقتباس کرده و اسلوب کلام را از انوری گرفته است.

گلستان و بوستان، یک دوره کامل حکمت عملی است. موضوعات اخلاق فردی و اجتماعی دستمایه بسیاری از شعرهای سعدی است:

دنیای آن قدر ندارد که بر او رشک
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
برند

عارفان هر چه ثباتی و بقایی
گر همه ملک جهانست به هیچش نخردند
نکنند

تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی
این سرایی است که البته خلل
خواهد کرد

دوستی با که شنیدی که به سر
برد جهان

کاشکی قیمت انفاس بدانندی
دمی چند که مانده ست غنیمت شمردند
خلقتا ؟

گل بی خار میسر نشود در بوستان
گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

(همان: ۱۰۲)

نزدیکی زبان او به زبان مردم موجب انتشار اشعار او میان توده فارسی زبانان است. روانی اشعار سعدی محتاج به بیان نیست. اغلب ابیات او را بخصوص در غزل اگر به نثر برگردانیم تقدیم و تاخیری در کلمات آن روی نخواهد داد:

تو از هر در که باز آبی بدین خوبی و دري باشد که از رحمت به روی
زیبایی خلق بگشایی

(همان: ۶۹)

سعدی با استفاده از مسایل زندگی روزمره درس اخلاق میدهد. او فیلسوف نیست، شاعری است که تعالیم اخلاقی میدهد، آداب و رسوم و اعمال و اخلاقیات معاصران خود را مورد مطالعه و نقد قرار میدهد. اخلاق، جنبه عملی حکمت است و همین جنبه عملی حکمت در شعر سعدی دیده می شود. انسان را در مواجهه با جامعه و همنوعان خود می نگرد. خطاها و عیب ها را می بیند و راهکارهای عملی پیشنهاد می دهد. او نخست یک نکته اخلاقی را بیان کرده، آن را به کمک تمثیل، مجسم می کند:

عدو را بکوچک نباید شمرد که کوه کلان دیدم از سنگ
خرد

نبینی که چون باهم آیند مور ز شیران جنگی بر آرند شور
نه موری، که مویی کزان چو پر شد ز زنجیر محکم
کمتر است ترست

(همان: ۶۴)

شاعروقتی می خواهد نکته ای اخلاقی را مطرح کند، ممکن است برای مخاطب قابل پذیرش نباشد. سعدی در این زمینه شگردی ویژه دارد:

جنگ از طرف دوست دل آزار یاری که تحمل نکند یار نباشد
نباشد

(همان: ۹۵)

زمینه آموزشی بیت پیداست. سعدی اگر می خواست از جنبه مستقیم استفاده کند، چندان خوشایند مخاطب نبود. ویژگی دیگری که در کلام سعدی می بینیم، توصیفی است که او

برای شفاف‌سازی زبان به کار می‌گیرد. این که کلام سعدی در بسیاری جاها سهل و آسان می‌شود، آن‌چنان که نیازمند تاویل نیست، به‌خاطر همین شفاف‌سازی است. دوره سعدی دوره غزل است و سعدی در صدر غزل سرایان قرار می‌گیرد و همانطور که سنایی، قصیده را به اوج رساند سعدی نیز غزل را به اوج می‌رساند. در اشعار سعدی مضامین متنوعی دیده می‌شود و به طور کلی می‌توان آنها را به چهار دسته تقسیم کرد که عبارتند از: مدحی، مذهبی، وصفی و وعظی. سعدی شاعری اندیشمند و برون‌گراست. عرفان سعدی عرفانی آفاقی و طبیعی است و همین عرفان باعث می‌شود تا سعدی نگاهی عاشقانه به هستی داشته باشد. او انسانی اجتماعی است. سعدی شاعری صرفاً درباری نیست و مدایح او نیز همراه با نقد و وعظ است و هیچگاه شخصیت خود را در مقابل ممدوحش خوار و حقیر نمی‌سازد. او به ممدوح خود می‌گوید: تو باید افتخار کنی که من از تو شعر می‌گویم و بعدها افتخار می‌کنند که تو در زمان حیات من زندگی کرده‌ای و مورد مدح من قرار گرفته‌ای. دوره سعدی دوره‌ای مغشوش است و حکومت‌ها در این دوره ناپایدارند. عرفان و تصوف هم اوج گرفته است. اما تصوف در آثار سعدی کم یافت می‌شود و آن هم اغلب در غزلیات اوست. سعدی با خود و جامعه خود صادق و روراست است و در قصاید مدحی خود صادقانه و مصلحانه ممدوحانش را نصیحت می‌کند و آنچه را که برای جامعه دارای ارزش است از آنها می‌خواهد و خیلی در بند منافع شخصی خود نیست. پندهای سعدی بر مبنای تفکرات مذهبی (اشعری) اوست. او در اشعارش به رؤیت خداوند تأکید دارد. سعدی در قصیده نگاه نویی داشته و مخصوصاً در قصاید اجتماعی تغییرات زیادی داده است.

آثار سعدی را می‌توان در دو نوع عمده غنایی و تعلیمی طبقه بندی کرد. غزلیات سعدی در حوزه غنایی و بوستان و گلستان و قصاید او نیز در حوزه ادبیات تعلیمی قرار می‌گیرد. سعدی، تحصیل کرده مدرسه نظامیه است و علوم دینی را بخوبی می‌شناسد. آثار او به عنوان منابع تربیتی و دینی نقش عمده‌ای در ساختار فرهنگ ایران ایفا کرده است.

علم بی عمل در شعر سعدی:

«سعدی، چون به روز نوجوانی رسید به پژوهش دین و دانش، سخت دل بست. در نظامیه بغداد بدان جایگاه علمی رسید که او را به دستیاری استادان برگزیدند. از محضر دو استاد بزرگ، بهره ها جست؛ نخست جمال الدین عبدالرحمن ابوالفرج بن جوزی دوم، مدرس مدرسه مستنصریه بغداد که به وعظ و تذکیر، شهره روزگار بود. دوم، عارف معروف، شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی، صاحب عوارف المعارف. آموزش و رهبری این دو استاد چنان در وی اثر بخشید که پس از سالیان چند در علوم دینی، گوی سبقت از همالان ربود و از عقاید فرزندگان در تهذیب نفس و تدبیر منزل و سیاست مدن آگاه شد. آن گاه با رنج های سفری دراز ساخت تا مباحثی را که با استدلال و تقریر استادان آموخته بود خود نیز بیازماید و جمال علم را با عمل بیاراید و به کمال آدمیت برسد» (خطیب رهبر، ۱۳۸۲: ۷-۱۱). او توجهی ویژه به همراهی علم و عمل داشته، تنها به محفوظات و آموزه های حکمت نظری بسنده نکرده، به یادگیری حکمت عملی یا اخلاق نیز اهتمام نموده، با سیر و سفر و تحمل رنج های فراوان علم و عمل را قرین یکدیگر کرده است. سعدی، بر اهمیت عمل به معلومات خویش آگاه بوده، در این راه، کوششی شایسته داشته است. «او، حکیمی روان شناس و واقف به رموز و اسرار اجتماع گشته بود و از قواعد اخلاقی، آن چه را با اوضاع زمان مناسب تر می نمود و به حال مردم، نافع تر بود برای موقع افاده و تعلیم در نظر گرفته بود. در سال اول ورود به شیراز خلاصه علوم و تجربیات خود را به نام بوستان که منظومه اخلاقی کامل عیاری است پرداخت. سعدی مسایل اخلاقی و حکمت عملی را بتاممی از دید عرفان مورد دقت قرار نداده بلکه به حکما و اهل سیاست نزدیک شده و در پاره ای از مطالب وجهه دینی را مقدم داشته است» (ناصرالدین شاه حسینی، به نقل از رستگار، ۱۳۵۷: ۲۳۶-۲۳۷). سعدی در محیط و خانواده ای دینی پرورش یافت:

همه قبيله من عالمان دین مرا معلم عشق تو شاعری
بودند آموخت

(سعدی، ۱۳۸۲: ۹۷)

او نیز چون حافظ از واژه فلسفه در شعرش استفاده نکرده است اما حکمت را در چند مورد به کار برده است:

خدا گر ز حکمت ببندد به رحمت گشاید در دیگری
دری

(۵۵:۱۳۸۱)

که همان مفهوم علم الهی را می‌رساند و از نظر او نیز حکمت و علم وقتی مطلوب و کار ساز است که از دین سرچشمه یافته باشد. در واقع علم مورد نظر سعدی که باید با عمل عجین باشد همان علم دین است:

چیست دانی سر دینداری و آن روا دار که گر بر تو رود
دانشمندی بیسنندی

(سعدی، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

بیتی که علاوه بر ملازمت دین و دانش، سخنی از مولا علی (ع) را نیز به ذهن متبادر می‌کند:

نه پرهیزگار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می
خرند

(یوسفی، ۱۳۸۱: ۶۵)

او واژه دانشمند را اغلب در معنای عالم دینی به کار می‌برد:

ناگاه بدیدم آن سهی سرو بلند وز یاد برفتم سخن دانشمند
نبرد پیش مصاف آزموده چنانچه مسئله شرع پیش
معلوم است دانشمند

(سعدی، ۱۳۸۲: ۷۲)

غالباً پس از بیان نکات اخلاقی، با آوردن برخی تمثیلات، آن نکات را محسوس و ملموس می‌کند:

هر که پرهیز و علم و زهد خرمنی گرد کرد و پاک
فروخت بسوخت

(همان: ۱۱۵)

و این بیت که چکیده همه ابیات بالا و دلیلی محکم است بر اینکه می گویم علم مورد نظر سعدی، علم دین است

سعدی بشوی لوح دل از نقش علمی که ره به حق ننماید
غیر او جهالت است

(همان: ۱۲۶)

البته او علم و دانش را در مفاهیم معمولی آن نیز به کار برده است اما وجه غالب، همین است که نوشته آمد:

در بیت زیر، دانش را در تقابل با نفس - به معنی مذموم آن - قرار می دهد:
نفس پروردن خلاف رأی طفل خرما دوست دارد صبر
دانشمند بود فرماید حکیم

(همان: ۱۳۹)

دانش مطلوب سعدی، آن است که در خدمت همه انسانها باشد نه منافع شخصی صاحب علم:

نکند هرگز اهل دانش و دل مردم خراب و گنج آباد
داد

(همان: ۱۴۲)

و دانشی که در خدمت دین نباشد ارزشی ندارد:

عام نادان پریشان روزگار به زدانشمند ناپرهیزگار

(همان: ۱۵۵)

در بیتی دیگر تاکید می کند که در روز قیامت، عمل صالح است که به فریاد انسان می رسد و بهشت را در برابر اعمال نیکو می دهند:

قیامت که بازار مینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند

(همان: ۱۲۲)

اوتاکید می کند که علم اگر با عمل همراه شود به کار خواهد آمد:

سخن های سعدی مثال و پند به کار آیدت گر شوی
است کاربند

(همان: ۱۶۳)

حال که دانستیم علم مورد نظر سعدی، اصولاً علم دینی است بنابراین عملی هم که مورد توصیه اوست عمل به همین علم است. علمی که به کار بسته نشود بیهوده است و دارنده اش حمالی بیش نیست:

نه محقق بود نه دانشمند **چارپایی بر او کتابی چند**

(همان: ۱۷۴)

آموختن علم دین برای فضل فروشی و ریاکاری نیست بلکه مردان خدا عمل به علم را بر خودستایی ترجیح می دهند:

عمل بیار و علم بر مکن که **رهی سلیم تر از کوی بی**
مردان **را** **نشانی** **نیست**

(سعدی، ۱۳۸۲: ۶۱)

اگر حتی علم را به کمال نیز فرا گرفته باشی بدون عمل به آن دروغگویی بیش نخواهی بود:

گر همه علم عالمت باشد **بی عمل مدعی و کذابی**

(همان: ۴۸)

پس بدون عمل به علم، با جاهلان برابر خواهی بود:

علم چندانکه بیشتر **چون عمل در تو نیست نادانی**
خوانی

(همان: ۵۳)

میوه درخت علم، عمل است و عالم بی عمل، درخت بی بر:

پار درخت علم ندانم مگر **با علم اگر عمل نکنی شاخ**
عمل **بی** **بری**

(همان: ۱۵۱)

سعدی، علم را به چشم تشبیه می کند که برای دیدن و تشخیص راه از چاه است و اگر به علم عمل نشود، کوری و گمراهی در پی خواهد داشت:

هر علم را که کار نبندی چه
فایده

چشم از برای آن بود آخر که
بنگری

(همان: ۱۵۲)

نتیجه

علم بی عمل و گفتار بی کار ارزشی ندارد و عالمان ریایی که خود عامل به علم خویش
نیستند نمی توانند دیگران را ارشاد کنند:

دامن آلوده اگر خود همه حکمت به سخن گفتن زیباش بدان به
گَوید نشوند

(همان: ۴۳)

سعدی، از اقیانوس بی کران حکمت قرآن بهره ها جسته است:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ - آیامردم رابه عمل نیک فرمان می دهید و خود
را فراموش می کنید؟(بقره/۴۴)»:

عالمی را که گفت باشد و بس هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق و خود نکند

(همان: ۳۹)

از نظر او، انباشتگی علوم و دانسته ها در ذهن، بدون عمل به آن ها، سودی در پی ندارد.

بلکه عمل به علم است که به آن ارزش و قدر می بخشد. بنابراین می گوید:

نخواهم در این نوع گفتن بسی که حرفی بس ار کار بندد کسی

(همان: ۱۳۰)

سعدی، عمل را به چراغی تشبیه می کند که روشنی بخش شب گور است:

شب گور خواهی منور چو از اینجا چراغ عمل
روز برفروز

(همان: ۱۵۷)

منابع برگزیده

- القرآن کریم
- نهج البلاغه ، ۱۳۸۲ ، تهران .
- سعدی شیرازی ، کلیات سعدی ، ۱۳۸۲ تهران .

میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان

محمدحسین تسبیحی*

چکیده:

مطالعه تاریخ سه هزار ساله ایران و پاکستان نشان می‌دهد این دو کشور در زمینه‌های انسانی، باستانی، مکتوب و شفاهی میراث فرهنگی مشترکی با هم دارند که همه آنها در کتابخانه‌ها، موزه‌ها، تکیه‌ها، دارالعلوم‌ها، مدارس دینی، خانقاه‌ها و امامزاده‌ها ذخیره شده‌اند؛ همچنین هر دو سرزمین مشترکاتی در موضوعات عمده جهان اسلام نظیر علوم قرآنی، عقلی و نقلی، علوم انسانی، علوم ادبی، تفسیر، فقه و اصول، عرفان

*. فهرست‌نگار پیشین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، کارمند دایره المعارف

و تصوف و سلسله‌های عرفانی و نیز از همه مهم‌تر مراسم و آیین‌های دینی از جمله سوگواری برای سیدالشهدا(ع) دارند. داشتن مرز مشترک در مسیر راهبردی جاده ابریشم نیز ارتباط بین دو کشور را از نظر سیاسی و جغرافیایی تقویت می‌کرده است. می‌توان گفت همه موارد یاد شده زمینه را برای داشتن اشتراکات مهم دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی فراهم کرده و میراثی ارزشمند را برای هر دو کشور بر جای گذاشته است. این مقال در پی آن است به تفصیل میراث فرهنگی مکتوب را در مکان‌های یاد شده بنمایاند.

کلیدواژه‌ها: میراث فرهنگی، انسانی، تاریخی، میراث شفاهی، علوم اسلامی و قرآنی، آیین مذهبی، عرفان، سلسله عرفانی.

مردم ایران و پاکستان مراسم‌های مذهبی و ملی مختلفی دارند. تحقیق و پژوهش در این زمینه نکات مهمی را درباره فرهنگ مشترک هر دو کشور آشکار می‌سازد و ما را به این می‌رساند که این آیین‌ها ریشه واحدی دارند و در پی تحقق هدفی یکسان هستند که با فرهنگ اسلامی ارتباطی معنوی و روحانی و عرفانی دارند.

پژوهش درباره مراسم‌های مذهبی و ملی ایران و پاکستان به سبب روابط هم‌کیشی، فرهنگی، هنری و تاریخی ارزش و اهمیت خاصی دارد؛ زیرا مردم این دو کشور مسلمان هستند و زبان و ادبیات فارسی، زبان تاریخ و فرهنگ و هنر و ادب و تفسیر و کلام و شعر این دو کشور است. این مراسم‌ها به طور کلی ریشه اسلامی دارند و تقریباً همه آنها از قرآن و حدیث و خبر و روایت و حکایت و قصص دینی سرچشمه گرفته‌اند؛ مانند مراسم محرم، عید فطر، عید قربان، دفن و کفن اموات، سماع و قوالی، دستاربندی و نکاح و همانند اینها. در کل می‌توان میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان را اینگونه تقسیم‌بندی کرد:

۱. **میراث مشترک فرهنگی انسانی:** همه اشخاص در جامعه اسلامی در حکم برادر و یار و یاور یکدیگرند و معتقد به اصول دین و برگزاری نماز و دعا و خواندن قرآن هستند. هر چند ممکن است مسلمانان این دو کشور در اذان گفتن و به نماز ایستادن و وضو گرفتن و شستن دست و پا و مسح و اقامه با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته باشند، اما مقصد و مقصودشان یکی است و وحدت کلمه دارند. همچنین هر دو به مسأله حلال و حرام در زندگی خود توجه ویژه‌ای دارند.

۲. **میراث مشترک فرهنگی مکتوب:** نسخه‌های خطی و کتاب‌های چاپی و اسناد و مدارک گوناگون نوشتاری دینی و تفسیر، تاریخ و تذکره ادیبان و شاعران، دیوان‌های شاعران، منشآت دبیران، سرگذشت پادشاهان و حاکمان، داستان‌های پیامبران و امامان و اولیاءالله و اتقیا و اصفیا، آثار هنر مندان و نقاشان و کاتبان، مثنوی‌های داستانی و عرفانی و معنوی، همه این آثار در کتابخانه‌های دو کشور ایران و پاکستان موجود هستند و آنها را میراث فرهنگی مشترک ملی و دینی و اسلامی می‌توان نامید. نمونه آن‌ها کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که اکنون حدود چهل و پنج سال است که در زمینه میراث فرهنگی دو کشور انجام وظیفه می‌کند و دربردارنده بیش از ۲۷ هزار نسخه خطی و حدود ۶۰ هزار اثر به صورت چاپ سنگی و سربی و لیتوگرافی است و تاکنون ۲۱۰ عنوان کتاب درباره میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان تألیف و منتشر کرده است؛ همچنین ۲۹ سال است که فصلنامه ادبی و فرهنگی و تاریخی و اسلامی «دانش» را منتشر می‌کند که در هر دو کشور و نیز در جهان اسلام طرفدارانی دارد.

۳. **میراث مشترک فرهنگی باستانی یا معماری:** بناهای تاریخی مانند: قلعه‌ها، برج‌ها، مسجدها، حسینیه‌ها، زیارت‌گاه‌ها، دربارها، خانقاه‌ها، لنگرها، آرامگاه بزرگان، سنگ‌های قبور، مجسمه‌ها، نوشتارها و نقش‌های گنبدها و ... را شامل می‌شود؛ نظیر قلعه دلاور در چولستان پاکستان و قلعه‌ها و کاروانسراهای جاده‌های ایران، آستان قدس رضوی و

آستانه شاه عبدالعظیم، آستانه شاهچراغ، حافظیه، سعدیه و هزاران بقعه و زیارتگاه بزرگ و کوچک دیگر و نیز شهر تاریخی اصفهان.

آرامگاه‌ها و زیارتگاه‌ها و مساجد و قلعه‌ها و خانقاه‌های موجود در پاکستان مانند: حضرت داتا گنج‌بخش در لاهور، شیخ شمس سبزواری مولتان، شیر سرخ جهانگشت بخاری اوچ شریف، آرامگاه شاه یوسف گردیزی مولتان، چوکندی کراچی، مکلی (شهر خاموشان) شهباز قلندر، شاه عبداللطیف بهتایی، سچل سرمست (سچیده) پیر جهندو (استان سند)، خوشحال خان ختک، دره و گذر خیبر که مسجد تاریخی به نام علی در آنجاست و ماجرابی عجیب درباره آن وجود دارد، رحمان بابا، محله یکه توت و آثار تاریخی آن در پیشاور و مساجد و قلعه‌های تاریخی آن و مسجد مهابت‌خان و بازار قصه‌خوانی و شاهراه شیرشاه سوری و سرای عالمگیر و همانند این آثار در سند و بلوچستان و کشمیر آزاد بسیار است. با مطالعه دقیق در این آثار باستانی و تاریخی و کتیبه‌های فارسی و کاشی-کاری‌ها و نشان‌های مقبره‌ها و سنگ‌مزارها که بیشتر به زبان فارسی و عربی و اردو و زبان‌های دیگر است، ارتباط معنوی و روحانی و عرفانی میان دو کشور ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار می‌سازد. این موارد باعث ارتباط مستقیم میراث فرهنگی و گردشگری دو کشور با هم شده است. گفته شده است شهرهای مولتان و لاهور از نظر بازارها و زیارتگاه‌ها و مسجدها و مقابر و مزارها و کاشی‌کاری‌ها و سنگ‌نبشته‌های مزارها به اصفهان و شیراز شبیه‌اند. تخت پولاد اصفهان و مزارهای ملتان و درگاه حضرت مولانا بهاء‌الدین زکریا ملتانی و شاه رکن عالم و کاشی‌کاری‌ها و گنبدها و گلدسته‌ها مکان‌های تاریخی بسیار دیدنی و جذابی هستند. در کتاب‌های تاریخ چین آمده که زبان فارسی از اوچ شریف به سرتاسر شبه قاره رسیده است و این مطلب در آثار نوشتاری گنبدها و گلدسته‌های بی‌بی جیوندی در اوچ و سلسله بخاریه و گیلانیه یافت می‌گردد.

۴. **میراث مشترک فرهنگی شفاهی:** عبارتهای گفتاری مردم ایران و پاکستان بسیار مطلوب و خوشایند است؛ مثلاً شیرازی‌ها در دعوت مهمانان این عبارت را بسیار به کار

می‌برند: «برگ سبزی است تحفهٔ درویش». همچنین مردم در زبان گفتاری‌شان چون اردو، پنجابی، سندهی، بلوچی، پوتھواری، بروهی، ملتانی، پشتو، سرائیکی ضرب‌المثل‌ها و چیستان‌ها و معماهای گوناگونی را به کار می‌برند که در زبان فارسی هم مستعمل است. علاوه بر این‌ها اشعار فارسی در گفتار و بیان شفاهی مردم پاکستان جاری و ساری است و حتی آن‌ها را بر در و دیوار و روی وسایل نقلیه عمومی نگاشته‌اند.
مثلا:

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیر کامل، کاملان

را رهنما

یا

شاه هست حسین پادشاه هست دین است حسین و دین پناه

حسین است حسین

سر داد و نداد دست در دست یزید حقا که بنای لا اله است حسین

یا

سعیدیا مرد نیکو نام نمیرد مرده آن است که نامش به

هرگز نکویی نبرند

یا

ای تو آمدنت باعث آبادی‌ها

یا

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنه جمیع خصاله صلّوا علیه و آله

یا

فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ رنگ بگذر از مجموعه اردو

که بی رنگ من است

یا

هرچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

این ابیات تنها جزئی از میراث شفاهی پاکستانی‌ها است که در زبان محلی‌شان رسوخ کرده است. آنان همواره از ایران و ایرانی و زبان فارسی به نیکی یاد می‌کنند و به این وابستگی و روابط فرهنگی میراث مشترک می‌بالند. اینک به تفصیل به تبیین فرهنگ مشترک ایران و پاکستان می‌پردازیم.

کتابخانه‌های پاکستان:

حدود ۶۷ سال از استقلال کشور اسلامی پاکستان می‌گذرد. نباید این مهم را نادیده گرفت که اشعار فارسی علامه اقبال در پی‌ریزی استقلال این کشور بسیار مؤثر بوده است. البته باید یادآور شویم این کشور از نظر تاریخی بیش از سه هزار سال قدمت دارد. نمونه‌هایی از آثار فرهنگی و باستانی پاکستان موهنجو دارو در وادی مهران یا سند و تاکسیلا در استان پنجاب و ... این نکته را تأیید می‌کند.

بزرگترین و بهترین مراکز میراث فرهنگی مشترک، کتابخانه‌های پاکستان است که بیشتر کتاب‌های آن‌ها در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و مدارس دینی و دارالعلوم‌ها به عنوان منابع درسی استفاده می‌شود؛ مثلاً کتابخانه دانشگاه پنجاب و شعبه‌های آن در بردارنده ذخایر بسیار گرانبه‌ای میراث مشترک مکتوب است و تقریباً همه منابع این کتابخانه چاپ شده و در دسترس است.

همچنین دیگر کتابخانه‌های شخصی و خصوصی پاکستان مثل کتابخانه غوثیه گیلانیه و بخاریه در اوچ شریف، کتابخانه مخدوم الملک در جمال دین وانی، کتابخانه فاضلیه در مکهد، کتابخانه معارف نوشاهیه در ساهنیپال (گجرات)، کتابخانه موزه ملی کراچی، کتابخانه دانشکده اسلامی دانشگاه پیشاور، کتابخانه میرزا قلیچ بیگ (حیدرآباد سند)، کتابخانه پیر جهندو، کتابخانه دانشگاه جام شورو (استان سند)، کتابخانه دانشگاه

بلوچستان (کوئته)، کتابخانه سردارخان قلات و صدها کتابخانه دیگر که از لحاظ میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان، مرکز مطالعه و دانش پژوهی است.

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان:

به جرات می‌توان گفت یکی از کتابخانه‌های بزرگ پاکستان، کتابخانه گنج‌بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که بیش از ۲۷ هزار نسخه خطی و حدود ۶۰ هزار کتاب چاپ سنگی و سربی قدیم و جدید دارد و بزرگترین مرکز فرهنگی و میراث مشترک فرهنگ مکتوب و مطبوع ایران و پاکستان است. ۶۵ درصد این میراث مکتوب فارسی، ۲۵ درصد عربی و ۱۰ درصد دیگر اردو و پنجابی و سندهی و پشتو و ترکی و بلوچی است. این کتابخانه در شهریور ماه ۱۳۴۹ هـ ش (۱۹۶۹ م) دایر شد، اما فعالیت خود را به طور رسمی در ۱۳۵۰ هـ ش (۱۹۷۰ م) آغاز کرد و به احترام و بزرگداشت حضرت ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی معروف به داتا گنج‌بخش (متوفی به ۴۸۵ تا ۵۰۰ هـ ق) کتابخانه گنج‌بخش نام گرفت. در حقیقت این کتابخانه ۲۳ سال پس از استقلال پاکستان تأسیس شد.

کتابخانه گنج‌بخش همواره می‌کوشد برای تاریخ و میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان، منابع و مآخذ ارزنده مکتوب و مطبوع گردآوری کرده و در اختیار دانشمندان و محققان و فرهیختگان قرار دهد.

نسخه‌های خطی یا میراث مشترک فرهنگی مکتوب:

بهترین و ارزنده‌ترین مآخذ و منابع میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان، نسخه‌های خطی یا میراث مکتوب در موضوعات علوم اسلامی و ادبیات و علوم انسانی است. تاکنون سه مجلد فهرست نسخه‌های خطی تألیف راقم این سطور و پنج مجلد تألیف استاد احمد منزوی چاپ شده است. البته جلد پنجم با همکاری دکتر سیدعارف نوشاهی انجام شد.

همو فهرست کتاب‌های چاپ سنگی را نیز در دو مجلد تألیف کرد. گویا به تازگی فهرست نسخه‌های خطی عربی اثر دکتر احمد تألیف شده است. همچنین فهرست الفبایی همه نسخه‌های خطی گنج‌بخش از آغاز تأسیس ۱۳۴۹-۱۳۸۴ هـ ش (۱۹۶۹ تا ۲۰۰۶ م) تألیف نگارنده این سطور چاپ شده است. در کل می‌توان گفت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان خدمات فرهنگی زیر را انجام داده است:

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان:

نسخه‌های خطی فارسی تألیف استاد احمد منزوی، یکی از خدمات بزرگ میراث فرهنگی و فهرست مشترک است که بیش از ۴۰۰ کتابخانه و حدود ۷۰ هزار نسخه خطی یا میراث مکتوب را از سر تا سر پاکستان معرفی کرده است. استاد منزوی از سال ۱۳۵۶ هـ ش خدمات فرهنگی فهرست‌نگاری را در کتابخانه گنج‌بخش آغاز کردند و تا سال ۱۳۶۹ هـ ش به کار خود ادامه دادند و پس از ایشان، شاگردشان دکتر سیدعارف نوشاهی امر فهرست-نگاری را در پاکستان عهده‌دار شدند و همچنان پیشرو هستند.

فهرست آثار فارسی چاپی:

در سال‌های اخیر بزرگ‌ترین اسناد میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان و بنگلادش و هند در چهار مجلد فهرست آثار چاپی فارسی تألیف آقای دکتر سید عارف نوشاهی از طرف مؤسسه فرهنگی و تاریخی میراث مکتوب طبع و نشر گردید و مورد تأیید و توجه همه مراکز فرهنگی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه ملی ایران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی (قم) قرار گرفت و از دکتر نوشاهی تقدیر شد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و کتابخانه گنج‌بخش بهترین و برترین نیروی میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان در کلیه

موضوعات علوم اسلامی و ادبیات فارسی و علوم انسانی است و اسناد و مدارک فرهنگی میراث مکتوب را گردآوری کرده است.

ماهنامه هلال و پاکستان مصور و سروش:

در سال‌های آغازین استقلال پاکستان، ماهنامه هلال به زبان فارسی منتشر شد و در همه موضوعات میراث مشترک فرهنگی خدمات ارزنده‌ای انجام داد. نویسندگان و شاعران و فرهیختگان دو کشور در موضوعات گوناگون فرهنگی مقاله‌های مستند و اشعار پرچوش و خروش نوشتند و سرودند. از شخصیت‌های برجسته‌ای که در این ماهنامه همکاری داشتند می‌توان به: محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، محمدمحیط طباطبایی، جلال‌الدین همایی، محمدعلی جمالزاده، دکتر محمد معین، دکتر حسین خطیبی، دکتر ذبیح‌الله صفا و دیگران از ایران، و دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، دکتر سیدباحیدر شهریار نقوی، دکتر راجه غلام سرور، ضیاء محمد ضیاء پسروری، دکتر محمداقبر، دکتر مولوی محمدمشفیق، دکتر سیدمحمد اکرم‌شاه (اکرام)، دکتر وحید قریشی و ... از پاکستان اشاره کرد. ابتدا مرحوم دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی مدیر مسئول این ماهنامه بود. سپس سیدمرتضی موسوی مدیرمسئول مجله هلال و پاکستان مصور شد. محبوبه هاشمی و سیفالله مدیریت مجله سروش را عهده‌دار بودند.

هم اکنون این سه مجله از بزرگترین منابع و مأخذ فرهنگی مشترک ایران و پاکستان است که بیشتر فرهیختگان در مقالات و اشعارشان به آنها استناد می‌جویند. مرحوم استاد ایرج افشار یزدی می‌گفت مجله هلال در بردارنده بزرگترین و مستندترین مقالات فرهنگی فارسی مشترک است؛ بعدها این مجله به شکل پاکستان مصور منتشر گردید. متأسفانه در حال حاضر به این شکل هم چاپ و منتشر نمی‌شود. به تازگی فصلنامه‌ای با عنوان «پیام پاکستان» در تهران از طرف بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی پاکستان انتشار یافت، البته فقط یک شماره از آن منتشر شد.

همچنین گفتنی است مجله چند زبانه دانشکده خاورشناسی لاهور و مجله سفینه و بعضی از نشریات دانشگاه پنجاب هم بسیار ارزنده هستند. مجله «بزم شوق» به سرپرستی دکتر غلام سرور منتشر می شد. همه اینها اسناد بسیار مهم میراث مشترک فرهنگی هستند.

فصلنامه دانش زبان فرهنگ مشترک:

فصلنامه دانش را نخست رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و به زبان فارسی و اردو منتشر کرد. مدیر مسئول آن رایزن وقت ایران بود. سید عارف نوشاهی و دکتر سیدعلی رضا نقوی مطالب و مقالات رسیده را به زبان اردو و فارسی و انگلیسی بررسی و چاپ می کردند. سپس فصلنامه دانش به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتقل گردید و عیسی کریمی عهده دار چاپ و نشر آن شد. مدیران مسئول آن در طول سال های مختلف به ترتیب عبارتند از: آقایان اکبر ثبوت، دکتر تمیم داری، سیدکمال حاج سیدجوادی، مهندس مرندی، محمد اسعدی، علی ذوعلم، دکتر محمدمهدی توسلی، دکتر سعید بزرگ بیگدلی، دکتر رضا مصطفوی سبزواری، دکتر نعمت الله ایرانزاده، صاحب فصول، قهرمان سلیمانی، قاسم مرادی.

دکتر صغری بانو شگفته پس از عیسی کریمی و دکتر سبط حسن رضوی، مدیر فصلنامه دانش شد و یک سال پس از ایشان سیدمرتضی موسوی عهده دار این سمت شد که فعالیت او در این بخش تا حال ادامه دارد. تا کنون ۱۱۹ شماره از این فصلنامه منتشر شده است. سیدمرتضی موسوی پیش از این سمت، مسئول مجله های هلال و پاکستان مصور بود و تجربه و تخصص فعالیت در امور فرهنگی و میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان را هم دارد. در کل ایشان همواره در عرصه های فرهنگی و میراث فرهنگی و امور مدیریت مطبوعات هر دو کشور فعالیت داشته اند و ریاست مراکز ملی پاکستان را نیز داشته اند.

فصلنامه دانش زبان فارسی را در پاکستان محفوظ داشته و توسعه و ترویج کرده و فرهنگ مشترک و میراث مشترک فرهنگی را در گوشه و کنار ایران و پاکستان یافته و به صورت منظوم و مثنوی معرفی کرده است. فصلنامه دانش را باید فرشته فرهنگی مشترک ایران و پاکستان نامید که زبان فارسی، زبان این فرشته است. حضرت علامه محمد اقبال - مرید هندی - به پیروی از حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی - مراد رومی (۶۰۴-۶۷۳ هـ.ق) - در ارمغان حجاز چنین می‌گوید: مرغ دین را به کره مریخ می‌فرستند و با دوشیزه مریخی همراهی می‌کنند و فرشته زبان فارسی را در کره مریخ کمک می‌کنند و بدین طریق زبان فارسی فرهنگ مشترک ایران و پاکستان را به کره مریخ می‌برند! (نگ به: ارمغان حجاز که به صورت منقش در لاهور چاپ شده است.)

مساجد ایران و پاکستان:

گنبد و مناره مساجد، ادعیه و اوراد و آیات قرآن و کلمات قصار و اشعار و نیز تاریخ تعمیر ساختمان مساجد و محراب و منبر و شبستان و درگاه‌ها بزرگ‌ترین و بهترین نمونه فرهنگ مشترک و میراث فرهنگی مردم مسلمان ایران و پاکستان و جهان هستند. نمونه‌های این مساجد عبارتند از: شاهی مسجد لاهور، مسجد مهابت‌خان پیشاور، مسجد طوبی کراچی، مسجد شاه‌جهان تهته، مسجد امام خمینی (ره) اصفهان و تهران، مسجد فیضیه قم، مسجد کبود تبریز، مسجد گوهرشاد مشهد، مسجد والصخر و مسجد کربلای تهران و ...

موزه‌های ایران و پاکستان:

بزرگترین محل شناخت میراث فرهنگی انسانی و اسلامی و حتی پیش از اسلام، موزه‌های هر دو کشور ایران و پاکستان است. موزه را در پاکستان به زبان اردو «عجایب‌گهر»

می‌گویند. نمونه این موزه‌ها عبارتند از: «عجایب‌گهر» لاهور و کراچی، موزه مردم-شناسی که غرفه ایران‌شناسی هم دارد و موزه مولتان و بهاولپور و پیشاور و کوئته؛ در ایران نیز موزه‌های: آثار باستانی، حیات وحش، فرش و لباس و پوشیدنی، جانورشناسی و طب و طبابت و فن‌آوری که بسیار در امور فرهنگ مشترک دخیل هستند.

زیارتگاه‌های ایران و پاکستان:

بهترین نماینده مستند میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان زیارتگاه‌ها هستند. حرم رضوی، حرم حضرت معصومه(س)، حرم حضرت شاه عبدالعظیم، آستان حضرت شاه‌چراغ شیراز و هزاران زیارتگاه دیگر که مشتاقان را به خود می‌خوانند.

آرامگاه عارفان و شاعران و نقاشان و هنرمندان نیز بزرگ‌ترین مرجع فرهنگی مشترک و گردشگری ایران و پاکستان هستند؛ مانند: آرامگاه ابوالقاسم فردوسی طوسی، آرامگاه خواجه ربیع و اباصلت در مشهد، آرامگاه ابوالقاسم گوکانی و آرامگاه شیخ احمد جام ژنده پیل در تربت جام، آرامگاه ابوالحسن خرقانی در خرقان، آرامگاه حکیم عمر خیام نیشابوری، آرامگاه عارف بزرگ ایرانی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، آرامگاه امامزاده محروق و آرامگاه کمال‌الملک(هنرمند نقاش) در نیشابور.

دکتر منوچهر ستوده در اثر ارزنده «از آستارا تا استراباد» بیش از ۲۰ هزار آرامگاه و امامزاده را معرفی کرده است که همگی مورد احترام مسلمانان است؛ برای نمونه مازندران و گیلان از لحاظ میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان، دو شهر بسیار مورد احترام هستند تا آنجا که در پاکستان به گیلان، «گیلان معلی» می‌گویند؛ زیرا در شهر صومعه-سرا نزدیک رشت آرامگاه «ام‌الخیر فاطمه» هست که اهل سنت و جماعت آن را آرامگاه مادر شیخ عبدالقادر گیلانی می‌دانند و در نزدیک شهر نور مازندران آرامگاه ابوصالح شیخ موسی جنگی دوست هست که اهل سنت و جماعت او را پدر شیخ عبدالقادر گیلانی می‌دانند و همیشه از پاکستان به زیارت این آرامگاه می‌روند؛ به همین

دلیل می‌توان گفت آنجا از بزرگ‌ترین میراث‌های مشترک فرهنگی دینی میان مسلمانان ایران و پاکستان است و به‌تازگی افتخاراحمد حافظ قادری که با دوستانش از ایران و زیارتگاه‌های آن دیدار کرده بودند کتابی با عنوان «زیارات ایران» نگاشته است که رفاقت‌علی‌شاه مشهدی کاظمی منگانوی در راولپندی آن را با تصاویر رنگین و مناظر دلاویز چاپ کرده است. نویسنده در این اثر درباره میراث باستانی مشترک بحث و گفت‌وگو نموده است. پس از انقلاب اسلامی ایران، در شهرهای بزرگ و کوچک به مناسبت جنگ تحمیلی و پاسداشت حرمت خون شهیدان مکان‌هایی چون بهشت زهراي تهران و بهشت معصومه در قم و همانند آن‌ها در شهرهای دیگر به وجود آمد. مرقد امام خمینی (ره) و دیگر بستگان ایشان در بهشت زهراي تهران سالانه زائران بسیاری را به خود می‌خواند.

مزارهای تخت فولاد اصفهان و مقبره الشعراي تبریز و امامزاده ابوصالح در تجریش و امامزاده قاسم در شمیران شباهت عجیبی با محوطه آرامگاه حضرت ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری غزنوی و مولانا بهاءالدین زکریا مولتانی و شاه رکن عالم و شیخ شمس سبزواری و گورستان‌های اوچ شریف و شاه جمال در لاهور دارند که سنگ قبور و خط نستعلیق و نقش‌های هنر سنگ‌تراشی آن‌ها بهترین نمونه میراث فرهنگی و میراث مشترک گردشگری به شمار می‌آیند.

امروزه آرامگاه علامه محمد اقبال در جلوی در ورودی شاهی مسجد و در محوطه شاهی قلعه (ایوان خاص و عام) مستندترین نمونه میراث مشترک فرهنگی و گردشگری است. در همان نزدیکی در لاهور، زیارتگاه ایاز محمودی سپهسالار سلطان محمود غزنوی و مسجد گنبد طلایی و مسجد وزیرخان در کشمیری بازار لاهور قرار دارد که همه کاشی‌کاری‌ها و سنگ قبرها و تاریخ ساختمان مسجدها و منبرها و محراب‌ها به صورت منظوم و مثنوی به زبان فارسی دارای کتیبه‌هایی هستند و همه با کاشی‌کاری‌هایی به سبک مولتانی و اصفهانی و لاهوری، دل و دیده را روشنی می‌بخشند. درباره همه این آثار یاد شده فهرست‌ها و کتاب‌های مصور و منقش چاپ و منتشر شده است. چوکندی گورستان

بلوچان در نزدیکی شهر کراچی است که همه سنگ قبرهای آن از نوعی سنگ زردرنگ ساخته شده است و گفته می‌شود این سنگ‌های قبرها همه از کشمیر آورده شده‌اند. کنگره‌ها و شمشیر و اسب و شکار، تصاویر روی این سنگ‌ها هستند و بعضی‌ها تسبیح و مهر و جانماز بدون هیچ نوشته و کتیبه‌ای روی سنگ‌ها نقش کرده‌اند که بسیار شگفت‌آورند. ساختمان مزارهای بلوچان در بعضی نقاط سبک راهنماها و ستون‌ها و کنگره‌های تخت جمشید شیراز را دارند.

مکلی یا شهر خموشان در نزدیکی حیدرآباد سند، بیش از هزار سال قدمت دارد و آرامگاه‌های پادشاهان و حاکمان و امیران و سرداران مسلمان سند در این شهر خاموشان همواره مورد استناد نویسندگان میراث مشترک فرهنگی و گردشگری ایران و پاکستان هستند. مرحوم استاد سیدحسام‌الدین راشدی کتاب «مکلی‌نامه» را درباره همین شهر خاموشان نوشته که انجمن ادبی سند آن را چاپ و منتشر کرده است. در آن کتاب آمده است که این شهر خاموشان ۱۸ کیلومتر طول و دو کیلومتر عرض دارد و تقریباً همه سنگ قبرها دارای کتیبه‌هایی به زبان فارسی و عربی‌اند و بیشتر اشکال و نقاشی‌ها و کنده‌کاری این مزارها اثر هنرمندان اصفهانی است. وادی مهران یا سند، چه از نظر اعتقادی و دینی و چه از نظر تاریخی و به‌خصوص از نظر فرقه‌های عرفانی مانند قادریه و سهروردیه و نقشبندیه و قلیجیه و قلندریه، حیدریه و لطیفیه و ... به عنوان میراث مشترک فرهنگی ارزش فراوانی دارد؛ زیرا درگاه‌های شاه عبدالطیف بهتایی، سچل سرمست (سچیده) شهباز قلندر مروندی، مسجد و درگاه نوح در هاله، درگاه و مسجد پیر جهند و مورد احترام همه مسلمانان است. به‌به‌هور جایی است که نخستین مسجد اسلامی از طرف محمدبن قاسم (۹۳هـ ق) در آنجا ساخته شده است و موزه و مسجد هم دارد.

آرامگاه حضرت داتا گنج بخش در لاهور:

لاهور یا لہاوور را شهر زندہ دلان و «شہر بسنت» یا جشن بہاران می گویند. این شہر از نظر عرفان و تصوف اسلامی، در ادبیات فارسی بسیار شہرت دارد و مستند است. در حدود ۴۰۰ھ ق ابوالحسن علی بن عثمان ہجویری جلابی غزنوی بہ ہمراہ لشکریان سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱ھ ق) وارد لہور گردید.

یادآوری این نکتہ ضرور است کہ سلطان محمود غزنوی مطابق روایات تاریخی، ہفدہ بار بہ ہندوستان برای «غزو» و «غزوات» حملہ کرد و بسیاری از ہندوان را بہ دین اسلام درآورد و غنیمت‌هایی بہ چنگ آورد و بہ غزنہ بازگشت و در آنجا درگذشت و آرامگاہ او در همان شہر است کہ از بزرگترین سند میراث فرهنگی و گردشگری است.

دکتر راجہ غلام سرور جہلمی در مقالہ‌اش کہ در ماہنامہ ہلال چاپ شدہ است، می‌گوید: «سلطان محمود غزنوی و لشکریانش، زمین‌های سرزمین ہندوستان را با شمشیرها و نیزہ‌های خود، خیش زدند و برای کاشت کاری فرهنگ قرآن و اسلام و دین محمدی(ص) آمادہ کردند و بسیاری از خردمندان و فیلسوفان و عارفان و بزرگان ادب و علم و تفسیر و ستارہ‌شناسی و نجوم و ہیئت در ہندوستان ماندند و یا اگر برگشتند، آثارگران بہا از خود بہ یادگار گذاشتند و در حقیقت در این زمین‌های خیش زدہ، دانہ‌های علم و ادب فرهنگ و ہنر را بہ وسیلہ زبان فارسی کاشتند و یادگار گذاشتند؛ مانند ابوریحان بیرونی، مسعود سلمان لہوری، ابوالفرج رونی.»

ارجمندترین و مہم‌ترین سند میراث فرهنگی، کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان ہجویری جلابی غزنوی است کہ مورد توجہ ہمہ مسلمانان جہان است.

آرامگاہ و بہشتی دروازہ او، مراسم شیرنوشی و چاہ فیض او و حجرہ اعتکاف خواجہ معین‌الدین چشتی و آرامگاہ شیخ ہندو متصدی شیر دادن او تا امروز برقرار و پای برجای است. می توان گفت بزرگترین سند مردم مسلمان پاکستان ہمین است و مسند ہجویری در دانشکدہ خاورشناسی لہور بسیار اہمیت دارد. ہمہ اینہا نشانہ ارزش میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان است. اصفہانی‌ها در زمان ذوالفقارعلی بہتو ، یک دروازہ

طلایی برای بهشتی دروازه به لاهور فرستادند و در آرامگاه حضرت داتا گنج‌بخش نصب کردند و همه عارفان و صوفیان معتقدند هرکس به زیارت آرامگاه حضرت داتا گنج‌بخش می‌رود باید از «بهشتی دروازه» یا «جنتی دروازه» وارد شود و سپس زیارت کند تا زیارتش مورد قبول درگاه حق شود. حتی به روایتی در این صورت، در آخرت هم وارد بهشت می‌شود.

سوگواری محرم میراث بزرگ فرهنگی دینی ایران و پاکستان:

محرم (به‌ویژه دههٔ اول آن) و صفر در ایران و پاکستان حرمت بسیاری دارند. برگزاری آیین سوگ و ماتم در رثای سیدالشهدا(ع) در هر دو کشور مرسوم است و می‌توان گفت این مراسم بزرگ‌ترین و برترین سند میراث فرهنگی دینی اسلامی مشترک ایران و پاکستان است و این امر باعث ایجاد وحدت ایمانی و روحانی مسلمانان شده است. از روز اول محرم همه مساجد پاکستان و امام بارگاه‌ها و مراکز بزرگ دینی در شهرها و روستاها به عزاداری و روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی و مرثیه‌سرایی می‌پردازند. مسلمانان پاکستان بیشتر، شب‌ها را برای عزاداری سیدالشهداء و شهیدان کربلا برمی‌گزینند، اما در روزهای نهم و دهم محرم مراسم را در کل روز با شور و ارادت خاصی برگزار می‌کنند. در پاکستان حسینیه انجمن ایرانیان در محله کاره‌دار و دانشگاه امام خمینی کراچی مراسم محرم را به شکل باشکوهی بر پای می‌دارند.

عزادرای محرم در همه شهرهای پاکستان از جمله لاهور، مولتان، راولپنڈی (پنجاب) حیدرآباد سند، پیشاور، بلتستان، پارا چنار همچون مراسم سوگ ایرانیان، با علم و دسته سوگواران و ذوالجناح و نوحه‌خوانی و روضه‌خوانی و نذر و نیاز و اطعام فقیران و نیاز مندان برگزار می‌شود و این میراث مشترک مذهبی فرهنگی همواره زنده و جاویدان است.

سلسله‌های عرفان و تصوف در پاکستان:

مطالعه و تحقیق پیرامون سلسله‌های عرفانی پاکستان یکی دیگر از ارزشمندترین میراث مشترک فرهنگی است. آثار بسیار ارزنده به سه زبان فارسی و اردو و عربی به صورت مکتوب و مطبوع در کتابخانه‌های این سلسله‌ها موجود است. گفتنی است همه خانقاه-های سلسله‌های عرفانی کتابخانه دارند و مجله و نشریه چاپ و منتشر می‌کنند. همچنین در این مکان‌ها مجالس و محافل سماع برگزار شده و اشعار فارسی و اردو می‌خوانند. بزرگترین سلسله عرفانی پاکستان، سلسله قادریه است. شیخ عبدالقادر گیلانی مؤسس این مکتب عرفانی است و آرامگاه و زیارتگاه او در بغداد قرار دارد. وی در ده یا دوازده سالگی برای تعلیم علوم اسلامی و قرآنی و فقه و حدیث و اصول از گیلان به بغداد رفت و همان‌جا بزرگترین مرکز میراث فرهنگی اسلامی ایران را پایه‌ریزی کرد.

سلسله‌های عرفانی دیگر عبارتند از: نقشبندیه، سهروردیه، کبرویه، اویسیه، همدانیه، کرمانیه، نوشاهیه، شاه‌دوله، منکانویه. متصوفه در مدارس خود همواره آثار قدیم فارسی را تدریس می‌کنند؛ مانند: گلستان سعدی، بوستان سعدی، پندنامه عطار، حمد بی‌حد، اوراد فتحیه، دلایل الخیرات، نصاب الصبیان ابونصر فراهی، شرح جامی، دیوان حافظ شیرازی، کشف المحجوب. با توجه به منابع درسی یاد شده می‌توان میزان وابستگی و پیوستگی میراث مشترک فرهنگی دو کشور مسلمان و همسایه را دریافت.

انجمن‌های فارسی در پاکستان:

مطالعه تاریخ ۶۷ ساله پاکستان نشان می‌دهد که بسیاری از انجمن‌ها یا سازمان‌های فارسی‌زبان و نیز دوستداران آن زبان در زمینه ثبت و ضبط میراث فرهنگی مشترک دو کشور کوشیده‌اند. نمونه آن‌ها انجمن ادبی فارسی است که در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همواره پیشرو بوده و مدیران مسئول آن، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و یا رؤسای خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند و از همه اینها بیشتر مدیریت اجرایی آن بر عهده سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش بوده است، اما پیش از ایشان مرحوم سیدسبط حسن رضوی، سیدنیاز احمد ترمذی، سیدصفی حیدر دانش، دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی،

سیدفیض الحسن فیضی، دکترمحمداکرم شاه (اکرام) و بسیار کسانی دیگر در این راه کوشیده‌اند و دغدغه مهم آنان پایدار و برقرار نگه‌داشتن میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان بوده است.

با فعالیت همین انجمن‌ها یا سازمان‌های فارسی‌زبان ایران و پاکستان، زبان فارسی به همه جا گسترش یافته و میراث مشترک فرهنگی را از هر گزندی محفوظ داشته است؛ البته زبان اردو و یا پنجابی یا پشتو و دیگر زبان‌های پاکستان در کنار زبان فارسی به حیات خود ادامه می‌دهند. به‌تازگی اشعار و غزل‌های امام خمینی (ره) به زبان اردو ترجمه شده است. آثار علامه دکتر محمد اقبال در ایران بسیار مقبول و مشهور است و آثارش با عنوان «فیلسوف شرق» و «شاعر مشرق» و «سفیر محبت مشرق» رواج داشته و میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان را گسترش داده است و در دانشگاه‌های ادبیات و علوم انسانی بعضی اشعار او را تدریس می‌کنند و آن را سند میراث فرهنگی مشترک به شمار می‌آورند.

کتابت و خوشنویسی و نقاشی‌های مینیاتوری:

تاکنون ایران اسلامی چندین جشنواره هنری نقاشی و کتابت و خوشنویسی و مینیاتور را در پاکستان برگزار کرده است. خانه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان همواره جشنواره هنری خوشنویسی و نسخه‌های خطی قرآنی و مینیاتورهای تاریخی و ادبی برگزار می‌کنند و بدین ترتیب میراث مشترک فرهنگی را گسترش می‌دهند. بازدیدکنندگان این نمایشگاه‌های فرهنگی، پیوسته از هنر نقاشی و مینیاتوری در کتاب‌ها و فرش‌ها یاد می‌کنند و هنر و فرهنگ ایران را می‌ستایند.

رسانه‌های جمعی صدا و سیما و جام جم در گسترش میراث مشترک فرهنگی نقشی ارزنده دارند. رسانه‌های پاکستان نیز فرهنگ هنری سرتاسر پاکستان را در ایران نشان می‌دهند. جشنواره مینیاتوری هنرمند زمان و چهره ماندگار دوران، استاد محمود فرشچیان در پاکستان برگزار شد و آثار گران‌بها و دیدنی او را در خانه‌های فرهنگ ایران و موزه مردم شناسی ایران در اسلام آباد به نمایش گذاشتند. مردم ایران آثار دکتر عبدالله چغتایی،

عبدالرشید بت، سیدانور حسین نفیس رقم، حسین سدید، محمدیوسف سدید، صادقین و صدها هنرمند خوشنویس و نقاش و نیز هنر خوشنویسی و نقاشی‌های اسلامی و قرآنی با همه خطوط اسلامی را می‌شناسند.

خانه‌های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان:

خانه‌های فرهنگ ایران در پاکستان نقش برجسته‌ای در تحکیم میراث مشترک فرهنگی دارند؛ از کلاس‌های درس فارسی تا جشنواره‌های گوناگون، تئاتر و نمایش‌های تصویری و رسانه‌ای (تلویزیون) و سی دی و عکس، کمک بسیاری به حفظ و گسترش مسائل مشترک فرهنگی می‌کنند. خانه‌های فرهنگ ایران که در شهرهای کراچی، حیدرآباد سند، لاهور، مولتان، اسلام‌آباد، راولپندی، پيشاور و کویته قرار دارند، عهده‌دار توزیع اسناد و آثار فرهنگی و مطالب و مقالات و نشریه‌ها و مجلات فرهنگی مشترک هستند و انتشارات الهدی و جامعه المصطفی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و سازمان گسترش زبان فارسی و سرانجام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز به حفظ و گسترش میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان یاری می‌رسانند.

موسیقی و قوالی و محافل سماع و نعت و منقبت در پاکستان:

این برنامه‌ها با جوش و خروش فراوان اجرا می‌شوند و با خواندن اشعار فارسی و اردو و پنجابی و دیگر زبان‌های پاکستان شنوندگان و حاضران را به وجد می‌آورند. مجالس مشاعره یکی از برنامه‌های بسیار مطلوب به زبان و ادب اردو و فارسی در پاکستان است که گاهی در آن‌ها اشعار را به آواز و ترنم هم می‌خوانند. در ایران هم انجمن‌های ادبی شب شعر و محفل مشاعره برگزار می‌کنند. محفل نقالی و مجلس آرایبی بیشتر در مراکز فرهنگی و ادبی و هنری تشکیل می‌شود. همه این محافل و مجالس و شب شعرها از بهترین

نمونه‌های میراث فرهنگی مشترک هستند؛ زیرا در این برنامه‌ها شاعران و ادیبان و هنرمندانی از دو کشور و یا کشورهای مسلمان دیگر حضور دارند.

در تهران «شب شعر اکو» به ریاست دکتر غلام‌علی حداد عادل برگزار می‌شود. افتخار عارف ریاست اکو، مسئول اجرایی شب شعر را بر عهده داشت. شاعران مشهور داد سخن دادند از جمله آقایان: دکتر غلام‌علی حداد عادل، افتخار عارف، علیرضا قزوه، گرمارودی، فاطمه راکعی، ماکان بقایی، دکتر رضا مصطفوی سبزواری و بسیار ادباء و شعرای مشهور دیگر شرکت می‌جویند. فرهیختگانی از کشورهای ایران، افغانستان، ازبکستان، پاکستان، تاجیکستان، قرقیزستان در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند و پیوسته از میراث فرهنگی یکدیگر سخن می‌گویند. من شنیده‌ام که کشورهای چین، هند و بنگلادش هم در مجالس و محافل ادبی و فرهنگی و هنری شرکت می‌کنند؛ زیرا آنان معتقدند شاهراه ابریشم بزرگترین مسیر روابط فرهنگی و اقتصادی بوده است. در گذشته از این مسیر بسیاری از آداب و رسوم میراث مشترک فرهنگی رد و بدل می‌شد و حتی ساختمان‌ها و کاروانسراهای موجود بر سر این شاهراه محل تبادل اخبار فرهنگی بوده است.

منابع:

1. آتشکده اسرار یا مخمس چهل اسرار: خواجه مستان شاه کابلی، به کوشش دکتر محمدحسین تسبیحی، چاپ راولپندی.
2. آتشکده وحدت: دیوان خواجه مستان شاه کابلی، به کوشش محرم‌علی چشتی، چاپخانه رنبر پرکاش، جمون (کشمیر).
3. ارمغان شوق: ضیاء محمد ضیا پسروری، چاپ راولپندی.
4. ارمغان عشق: ترجمه اشعار و دوبیتی‌های علامه دکتر محمد اقبال، دکتر فایزه زهرامیرزا و ملیحه پیشوا، چاپ خانه فرهنگ ج - 1 - ایران کراچی.

۵. ارمغان فارسی: سروده‌های فارسی در وصف فارسی، دکتر محمدحسین تسبیحی و دیگر شاعران پاکستان، چاپ راولپندی.
۶. اشاعت اسلام: ماهنامه خانه فرهنگ ایران، راولپندی.
۷. بزم شوق (ماهنامه)، دکتر راجه غلام سرور جهلمی، بخش فارسی دانشگاه کراچی.
۸. پاکستان مصور (ماهنامه فارسی)، مدیریت سید مرتضی موسوی، اسلام آباد (اداره انطباعات پاکستان)
۹. پاکستان‌نامه: سروده‌های دکتر محمدحسین تسبیحی درباره فرهنگ و ادب و تاریخ و آداب و رسوم پاکستان.
۱۰. پیغام آشنا (فصلنامه اردو)، نشریه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد.
۱۱. تذکره شاه همدان، سیدآقا حسین همدانی، چاپ راولپندی
۱۲. دانش (فصلنامه فارسی) (دوره بیست و نه ساله) چاپ اسلام آباد، زیر نظر رایزنان فرهنگی رؤسای مرکز تحقیقات) و مدیریت سیدمرتضی موسوی و دیگران.
۱۳. سروش (فصلنامه)، مدیریت محبوبه هاشمی و سیف‌الله (نشریه اداره انطباعات پاکستان).
۱۴. سفینه (شش ماهه)، نشریه دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، زیر نظر بخش فارسی.
۱۵. فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، تألیف دکتر محمدحسین تسبیحی، چاپ راولپندی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۶. فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی (ج ۱ و ۲)، تألیف دکتر محمدحسین تسبیحی، چاپ لاهور (پاکستان).

۱۷. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان (۱۵ جلد)، تألیف استاد احمد منزوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۸. مجله دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، زیر نظر استادان دانشگاه پنجاب.
۱۹. فهرست نسخه خطی خواجه سناءالله خراباتی، تألیف محمدحسین تسبیحی، چاپ لاهور.
۲۰. محک خسروان (تذکره منظوم): شاعران فارسی‌گوی ایران و پاکستان و هند، میرزا خسرو بیگ گرجی، به کوشش دکتر فایزه زهرامیرزا، تهران: مؤسسه نشر میراث مکتوب.
۲۱. مکالمه روزمره زبان فارسی، تألیف دکتر محمدحسین تسبیحی، زیر نظر بخش فارسی دانشکده ملی زبان‌های نوین، چاپ راولپندی.
۲۲. کتابخانه‌های پاکستان (ج ۱)، تألیف دکتر محمدحسین تسبیحی، چاپ لاهور، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد.
۲۳. مکی‌نامه (تاریخ شهر تهته و گورستان مکی)، به کوشش استاد پیرحسام‌الدین راشدی، زیر نظر و چاپ و نشر انجمن ادبی سند (حیدرآباد و کراچی).
۲۴. میراث صوفیه (فصلنامه)، به زبان اردو در عقاید افکار سادات همدانیه و سلسله نوربخشیه، چاپ اسلام‌آباد پاکستان، زیر نظر انجمن سادات همدانیه.
۲۵. نوشته گنج‌بخش (مجله)، نشریه درگاه حضرت نوشته گنج‌بخش ساهنپال شریف (گجرات - پنجاب).
۲۶. وصف پاکستان در شعر فارسی: سروده‌های شاعران ایران و پاکستان در وصف پاکستان، به کوشش دکتر محمدحسین تسبیحی، چاپ راولپندی.
۲۷. همدانی‌نامه: احوال و آثار میرسیدعلی همدانی و چهل اسرار، به کوشش دکتر محمدحسین تسبیحی، چاپ راولپندی.

۲۸. هلال کراچی (ماهنامه فارسی)، مدیریت دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، سید مرتضی موسوی، چاپ کراچی (اداره انطباعات پاکستان).

مشخصات و مطالعه تحلیلی دانش آموختگان پاکستانی دانشگاه تهران در نیم قرن اول استقلال کشور

سید مرتضی موسوی*

چکیده

با استقلال کشور اسلامی پاکستان در اوت ۱۹۴۷ نخستین کشوری که پس از به رسمیت شناختن دولت مستقل پاکستان سفیر خود را به کراچی (پایتخت وقت پاکستان) اعزام کرد، دولت ایران بود. همچنین نخستین سفیر پاکستان در ایران، غضنفر علی خان - وزیر فدرال وقت - (اوایل ۱۹۴۸م) و نخستین وابسته فرهنگی سفارت پاکستان در تهران، عبدالحمید عرفانی (اوایل ۱۹۴۹م) بود. اولین قرارداد مناسبات فرهنگی میان دو کشور در

* . مدیر فصلنامه «دانش» اسلام آباد.

۱۹۵۱م به امضا رسید که بر مبنای آن خانه‌های فرهنگ در لاهور و کراچی دایر گردید و کلاس‌های آموزش فارسی علاوه بر دانشگاه‌های معتبر پاکستان و کالج‌های بخش دولتی و خصوصی، در خانه‌های فرهنگ افتتاح شد. بر اساس همین توافق‌نامه کلاس‌های آموزش زبان اردو نیز در دانشگاه تهران راه‌اندازی شد. این جستار بر آن است میزان ارتباط علمی دو کشور ایران و پاکستان را با ارائه مستندات دقیق آماری نشان دهد. دقت و بررسی‌ها گویای این است که پاکستان پس از استقلالش با کشورهای مختلف روابط فرهنگی برقرار کرد که در این میان ایران اسلامی و خاصه دانشگاه تهران سهم بسزایی در تربیت دانش‌آموختگان این کشور و از همه مهم‌تر ترویج زبان فارسی در خارج از مرزهای ایران داشته است.

کلیدواژه‌ها: مناسبات فرهنگی، دانش‌آموختگان پاکستانی، ایران اسلامی، دانشگاه تهران، زبان اردو.

دانش‌آموختگان دکترای زبان و ادبیات فارسی:

در ۱۹۵۰م نخستین دانشجویان دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی پاکستانی در دانشگاه تهران، استاد سیدوزیرالحسن عابدی و سیدباحیدر شهریار نقوی بودند که پس از پایان تحصیلاتشان، استاد عابدی دانشیار دانشگاه پنجاب لاهور شد و دکتر نقوی در ۱۳۳۴هـ ش به عنوان اولین استادیار زبان و ادبیات اردو از طرف دولت پاکستان در دانشگاه تهران منصوب گردید. ایشان به مدت دوازده سال در این سمت ادامه خدمت کرد. از خدمات علمی وی می‌توان به تدوین کتاب درسی زبان اردو و فرهنگ اردو - فارسی و فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، که موضوع پایان‌نامه ایشان هم بوده است، اشاره کرد. دکتر نقوی پس از پایان دوره فعالیتش در دانشگاه تهران، به دعوت دانشگاه اصفهان به تدریس زبان اردو در آنجا ادامه داد. نام‌برده در چندین مجله علمی و ادبی ایران و مجله فارسی‌زبان هلال کراچی مقالاتی درباره موضوعات فرهنگی و ادبی شبه قاره نوشت. ماهنامه «وحید» از مجلات ادبی دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی ایران از نوشته‌های ایشان استقبال می‌کرد.

گفتنی است دکتر علیرضا نقوی در اواسط دهه ۱۳۳۰ ش دومین دانشجوی پاکستانی دانشگاه تهران، پیش از برقراری بخش دکترای خارجی در این دانشگاه مشغول تحصیل بودند. عنوان پایان‌نامه ایشان «تذکره‌نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان» بود؛ همچنین از ایشان آثار متعدد ارزنده‌ای به فارسی و انگلیسی در ایران و پاکستان چاپ شده است. او در حدود سه دهه در اداره تحقیقات اسلامی دانشگاه بین‌المللی اسلامی، کرسی فقه شیعه را برگزار می‌کرده و از دهه‌های نخست در شورای علمی فصلنامه دانش فعالیت داشته است.

دانش‌آموختگان دکترای خارجی

اولین دانشجوی پاکستانی دوره دکتری خارجی «نذیر میرزا برلاس» اهل پیشاور است که عنوان پایان‌نامه وی «شعرای فارسی زبان پیشاور» بود. او پس از اتمام تحصیل در ۱۳۳۶ به وطن خود بازگشت. حال لیست اسامی دانش‌آموختگان را به ترتیب الفبایی و عنوان پایان‌نامه ایشان ذکر می‌کنیم:

ردیف	اسم	موضوع	سال	سمت
۱	اصغر آفتاب	تاریخ‌نویسی در دوره تیموریان هند و پاکستان از بابر تا اورنگ زیب	۱۳۵۱	رئیس گروه فارسی دانشگاه پنجاب
۲	اطاعت یزدان (مرحوم)	شرح حال و اشعار شیخ ابوالفیض فیضی	۱۳۳۹ش	دانشیار گروه فارسی دانشگاه پیشاور
۳	اعجاز احمد ندیم	پارسی‌گویان ایرانی در شبه قاره (۱۱۳۱ هـ ق تا ۱۳۴۴)	۱۳۷۶ش	مربی فارسی کالج دولتی شکر

گره		ه ق)		
استاد فارسی کالج دولتی فیصل آباد	۱۳۶۲	تصحیح انتقادی شاه جهان نامه تالیف محمد امین قزوینی	امت الرفیق ظفر الله خان	۴
رئیس گروه فارسی کالج دولتی حیدرآباد سندھ	۱۳۴۸	شرح احوال و سبک اشعار مولانا وحشی بافقی و تصحیح خلدبرین	اویس صالح صدیقی (مرحوم)	۵
محقق مرکز مطالعات اسمعیلی لندن	۱۳۵۴	تصحیح انتقادی خوان الاخوان ناصر خسرو و آرای اجمالی فلسفه وی	پروین پیروانی	۶
	۱۳۷۳	حدیقه ہندی تالیف بهگوان داس ہندی: تصحیح و تحشیه	جلال حسین	۷
مربی گروه فارسی دانشگاه سرگودھا — سرگودھا	۱۳۷۹	نقد و بررسی شرح‌های مہم فارسی بر دیوان حافظ در شبہ قارہ	چاند بی بی	۸
رئیس گروه فارسی کالج دولتی لاہور	۱۳۵۲	احوال و آثار و افکار ابوالقاسم عارف قزینی شاعر ملی و انقلابی	حامد خان حامد (مرحوم)	۹
رئیس گروه فارسی کالج دولتی دخترانہ	۱۳۴۷	نسخ خطی فارسی در کتابخانہ‌های لاہور و نظر انتقادی پارہ ای از آن نسخ	خالدہ صدیق	۱۰

لاهور				
رئیس گروه فارسی دانشگاه کراچی	۱۳۵۰	تصحیح بابرنامه و مختصری از احوال ظهیرالدین محمد بابر	خانم روشن آرا بیگم	۱۱
رئیس گروه فارسی دانشگاه کراچی	۱۳۵۰	داستان سرایی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند در دوره تیموری	خانم طاہرہ صدیقی	۱۲
استادیار فارسی دانشگاه زبان‌های نوین - اسلام آباد	۱۳۷۴	تصحیح انتقادی دیوان ناصرعلی	رشیدہ حسن ہاشمی	۱۳
	۱۳۷۶	حواشی و مقدمہ بر اصطلاحات صوفیہ	رضیہ سلطانہ	۱۴
مربی کالج دولتی گوجرانوالہ	۱۳۷۶	تصحیح قصاید محمد جان قدسی مشہدی	رفعت طاہرہ نقوی	۱۵
رئیس گروه فارسی دانشگاه کراچی	۱۳۷۶	تصحیح انتقادی دیوان شیخ حامدین فضل اللہ جمالی دہلوی	ریحانہ افسر	۱۶
رئیس کالج دولتی دختران سیالکوٹ	۱۳۵۳	عنصری و مقام او در ادبیات فارسی	زاهدہ پروین شیخ	۱۷
استاد گروه اردو دانشگاه تہران	۱۳۵۶	تصحیح انتقادی متن تذکرہ مجمع النفایس سراج‌الدین علی‌خان آرزو	زیب‌النسا سلطان علی	۱۸
مربی فارسی	۱۳۷۵	تصحیح دیوان قادری	سایرہ خانم	۱۹

کالج دولتی مادل تاون گوجرانوالہ				
رئیس گروہ فارسی کالج دولتی راولپندی و مدیر سابق فصلنامه دانش - اسلام آباد	۱۳۴۷	شاعران پارسی گوی معاصر پاکستان	سبط حسن رضوی (مرحوم)	۲۰
دانشیار گروہ فارسی دانشگاه زبان‌های نوین	۱۳۶۸	تصحیح، تحقیق سراج الصالحین	سراج الدین سید (مرحوم)	۲۱
کارمند دولت فدرال اسلام آباد	۱۳۴۴	شرح حال و آثار تاریخی شیخ ابوالفضل علامی	سیدآل یاسین رضوی (مرحوم)	۲۲
دانشیار گروہ فارسی دانشگاه کراچی	۱۳۵۳	شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان خانان و خدمات او به پیشرفت ادبیات فارسی	سیدحسین جعفر حلیم	۲۳
استاد دانشگاه پیشاور	۱۳۴۷	مطالعه در احوال اشرف الدین شفروه و تصحیح دیوان او	سیدمرتضی جعفری (مرحوم)	۲۴
استاد دانشگاه فاطمه جناح و کارمند سابق	۱۳۵۰	شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی و تصحیح	شمیم ناصر زیدی	۲۵

دولت فدرال اسلام آباد		خلاصه العارفين		
کارمند دولت فدرال اسلام آباد	۱۳۵۳	فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۲۶
استاد فارسی کالج دولتی کشمیر آزاد	۱۳۵۲	تصحیح و ترجمه فارسی راج ترنگینی (تاریخ کشمیر باستان)	صابر آفاقی، احمد الدین (مرحوم)	۲۷
استاد و رئیس گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد و مدیر سابق فصلنامه دانش	۱۳۴۷	شرح احوال و آثار فارسی امیرعلی شیر نوائی متخلص به فانی	صغری بانو شگفته	۲۸
دانشیار فارسی دانشگاه زبان های نوین - اسلام آباد	۱۳۷۵	تصحیح انتقادی و تحشیه تاریخ دلگشای شمشیر خانی	طاهره پروین	۲۹
رئیس گروه فارسی دانشگاه کراچی	۱۳۴۰	عرفی شیرازی شرح حال و سبک اشعار و آثار او	عابد علی خان (مرحوم)	۳۰
استاد فارسی کالج گوردن راولپندی و	۱۳۷۲	تصحیح ملفوظات خواجه عبید الله احرار نقشبندی	عارف نوشاهی	۳۱

فهرست نگار ممتاز				
استادیار فارسی کالج دولتی پنجاب	۱۳۴۹	داستان نویسی در زبان فارسی تا پایان قرن ششم هجری	عبدالمجید قریشی (مرحوم)	۳۲
	۱۳۴۰	کلیات اسدالله خان غالب دهلوی	غلام اکبر نقوی (مرحوم)	۳۳
در تهران شاغل بود	۱۳۴۶	شرح احوال و آثار سردار مهردل خان بارکزی	غلام حسین پنجوانی (مرحوم)	۳۴
دانشیار پژوهشگاه فرهنگی تهران	۱۳۴۶	روابط زبان‌های فارسی و پنجابی	غلام نبی شاهد چوهدری	۳۵
در تهران شاغل بود	۱۳۴۵	شرح احوال و آثار خاندان جوینی	فدا حسین پنجوانی (مرحوم)	۳۶
استاد فارسی کالج دولتی فدرال دخترانه اسلام آباد	۱۳۵۸	تصحیح و بررسی انتقادی نور الهدایه و مصدر الولاية نصیب الدین رضا	فرحت ناز	۳۷
رئیس کالج دولت - سوات	۱۳۴۶	واژه‌های مشترک زبان فارسی و پشتو	قیوم سلیمانی	۳۸
استاد دانشگاه	۱۳۵۳	مقام شیخ فخرالدین	محمد اختر	۳۹

چیمه	ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	جی.سی فیصل آباد
۴۰	محمد اقبال ثاقب	تاثیر سعدی در شبه قاره بر اساس تالیفات پیرامون احوال و آثار شیخ
۴۱	محمد اقبال شاهد	سفرنامه نویسی ایرانیان در شبه قاره (از آغاز تا تجزیه هند)
۴۲	محمد اکرم شاه	شرح حال و آثار و سبک اشعار و افکار اقبال
۴۳	محمد بشیر حسین چشتی (مرحوم)	فعل مضارع در زبان فارسی
۴۴	محمد حنیف چوهدری	تصحیح و تحشیه دیوان ملاشاه بدخشی
۴۵	محمد ریاض خان (مرحوم)	شرح حال و آثار میرسیدعلی همدانی و تصحیح متن فتوت نامه
۴۶	محمد سرفراز ملک	احوال و آثار و تصحیح دیوان میر محمد علی رایج سیالکوتی
		رئیس گروه فارسی دانشگاه جی.سی. لاهور
		گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور
		رئیس گروه اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور
		استاد کرسی علی هجویری دانشگاه پنجاب - لاهور
		کارمند دولت فدرال اسلام آباد
		رئیس گروه اقبال شناسی دانشگاه علامه اقبال - اسلام آباد
		دانشیار فارسی دانشگاه زبانهای نوین - اسلام

آباد				
سرپرست پژوهشی مرکز تحقیقات تاریخ و فرهنگی - اسلام آباد	۱۳۵۲	تحقیق در مثنویات حکیم سنایی	محمد سلیم اختر	۴۷
رئیس گروه فارسی دانشگاه پنجاب - لاهور	۱۳۷۶	بررسی احوال و آثار پارسی‌گویان ایرانی در شبه قاره	محمد سلیم مظهر	۴۸
گروه فارسی دانشگاه سرگودها - سرگودها	۱۳۷۶	نقد و بررسی کتب تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره در قرن چهاردهم هجری	محمد شریف	۴۹
	۱۳۵۳	تصحیح متن گلشن راز درباره عقاید و عرفان محمود شبستری	محمد شیر احمد چوهدری	۵۰
رئیس گروه اردو دانشگاه علامه اقبال - اسلام آباد	۱۳۴۷	تأثیر فارسی در تشکیل زبان اردو	محمد صدیق خان شبلی	۵۱
رئیس گروه فارسی دانشگاه راجشاهی بنگلادش	۱۳۴۸	فرق تصوف اسلامی و نفوذ و تأثیر آن در بنگال تا قرن دوازدهم هجری	محمد کلیم سهسرامی (مرحوم)	۵۲
استادیار زبان اردو	۱۳۴۸	احوال و آثار و سبک شعر و	محمد محمود	۵۳

دانشگاه تهران		نشر ظهوری ترشیزی	الحق انصاری (مرحوم)	
دانشیار فارسی کالج دولتی - پنجاب	۱۳۵۲	بررسی و تصحیح تذکره بغراخانی - تذکره اویسیه در ماوراءالنهر	محمد منیر عالم	۵۴
محقق بنیاد پژوهشهای اسلامی مشهد	۱۳۳۵	تصحیح انتقادی جهانگیر نامه	محمد هاشم	۵۵
رئیس کالج دولتی دخترانه ملتان	۱۳۴۷	کتابهای تصوف به زبان فارسی در پاکستان و هند	ممتاز بیگم چوهدری	۵۶
مربی کالج دولتی فیصل آباد	۱۳۷۵	تصحیح نسמת القدس من حدایق الانس	منیر جهان ملک	۵۷
رئیس گروه فارسی دانشگاه زبان‌های نوین	۱۳۵۳	فکر آزادی در ادبیات مشروطه ایران	مهر نور محمد خان	۵۸
	۱۳۶۴	شعر فارسی در ایالت سرحد شمال غربی پاکستان	میر غزن خان ختک	۵۹
دانشیار گروه فارسی دانشگاه پنجاب - لاهور	۱۳۷۸	تاریخ و نقد شعر فارسی در شبه قاره تا در قرن دوازدهم	نجم الرشید	۶۰
استاد فارسی کالج دولتی فدرال - اسلام	۱۳۵۸	تصحیح ثواقب المناقب	نذر حسین چوهدری	۶۱

آباد				
رئیس گروه فارسی دانشگاه پنجاب - لاهور	۱۳۵۲	نامه‌های اورنگ زیب عالمگیر	نسرین اختر	۶۲
استاد فارسی دانشگاه پیشاور	۱۳۶۶	انشا نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان	نصرت جهان ختک	۶۳
مربی کالج دولتی دخترانه شکر گره	۱۳۷۶	تصحیح مطلوب الطالبین	نکتهت عابد حسین	۶۴

اسامی و مشخصات سایر دانش‌آموختگان پاکستانی در محدوده سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۷ در کتاب «فارسی‌آموختگان خارجی (۱۳۷۷-۱۳۳۴ ش)» چاپ تهران آمده است.

پیش از اینکه به موضوع عوامل توسعه آموزش عالی زبان و ادبیات فارسی در پاکستان و سهم دانشگاه‌های ایران در نیم قرن اول استقلال پاکستان بپردازیم، اسامی چند تن دیگر از دانش‌آموخته پاکستانی دانشگاه تهران در همان مدت مزبور ذکر می‌شود:

ردیف	اسم	موضوع	سال	سمت
۱	الله دتا چوهدری (مرحوم)		اواخر دهه ۱۹۶۰م	استادیار کالج دولتی در منطقه بهاولپور
۲	زبیده صدیقی (مرحومه)	دیوان سیف اسفرنگی	اواخر دهه ۱۹۶۰م	استادیار در کالج دولتی دخترانه ملتان
۳	کلثوم فاطمه سید (مرحومه)	تحقیق در الهی‌نامه شیخ عطار	۱۹۷۳	دانشیار گروه فارسی دانشگاه

ملی زبان‌های نوین اسلام آباد				
استاد کالج دولتی - لیه	۱۹۷۴	در موضوع مزدک	سیدعلی مهدی نقوی(خیال امروهوی) مرحوم	۴
گروه فارسی دانشگاه پیشاور	۱۹۸۰	تصحیح خلاصه الحیات تألیف قاضی احمدبن نصرالله تتوی	عصمت نسرین	۵
رئیس گروه فارسی دانشگاه پیشاور	۱۹۸۶	دستورنویسی فارسی در هند و پاکستان	شفقت جهان	۶
گروه علوم اسلامی دانشگاه مهندسی کراچی	اواخر دهه ۱۹۶۰	پژوهش در زمینه تاریخ	عفان سلجوق	۷

مقیاس آموزش در کالج‌ها و دانشگاه‌های پاکستان:

در نیمه دوم قرن بیستم در صدها کالج دولتی دوره متوسطه رشته ادبیات و علوم انسانی سراسر پاکستان درس فارسی انتخابی تدریس می‌شد. در دوره کارشناسی علاوه بر فارسی انتخابی، درس اختیاری فارسی نیز ارائه می‌شد که در آن هزارها دانشجو نام‌نویسی و شرکت می‌کردند. تخمین زده می‌شود که در حدود دویست کالج پاکستان، سِمَت‌های مربی و استادیار فارسی و حتی در برخی از کالج‌ها ۲ سمت معلم فارسی در نظر گرفته شده بود.

سابقه آموزش فارسی در دانشگاه پنجاب پاکستان ۱۴۴ ساله است. در محدوده سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۷۱م با توجه به اینکه پاکستان شرقی جناح شرقی کشور محسوب می‌شد، در دانشگاه داکا از ۱۹۲۱م در گروه مشترک فارسی و اردو، فارسی تدریس می‌شد و در بخش زبان‌های دانشگاه راجشاهی از دهه ۱۹۵۰م آموزش فارسی انجام می‌شد. گفتنی است از ۱۹۴۷ در دانشگاه سند، از ۱۹۵۰ در

دانشگاه پیشاور، از ۱۹۵۵ در دانشگاه کراچی، از ۱۹۷۰ در دانشگاه ملی زبان‌های نوین اسلام‌آباد و دانشگاه بلوچستان کوئته و دانشگاه اسلامیة بهاولپور گروه‌های فارسی فعالیت می‌کنند. همچنین باید گفت در سال‌های اخیر در دانشگاه‌های تازه تأسیس (که پیشتر کالج‌های دولتی در سطح کارشناسی ارشد بودند) مثل دانشگاه جی سی لاهور، دانشگاه دخترانه ایل سی لاهور، دانشگاه جی سی فیصل‌آباد، دانشگاه سرگودها، دانشگاه ایف سی لاهور دوره‌های عالی زبان و ادبیات فارسی دایر شده است.

نقش دانشگاه تهران در ترویج فارسی در پاکستان

دانشگاه تهران دانشگاه مادر ایران است که در ۱۹۳۵م تأسیس شد. پیش از آن این مرکز، «دارالفنون» بوده و نیازهای علمی و آموزشی جامعه را تأمین می‌کرد و در رشته‌های پزشکی و مهندسی و علوم طبیعی دانشجویان ایرانی را برای ادامه برای دانشجویان پاکستانی در نظر گرفت. هم‌اکنون وزارت آموزش عالی جمهوری اسلامی ایران این مسئولیت را به عهده دارد. همچنین چند نفر از شاغلان یا اتباع پاکستانی - که تعداد آنان کمتر از پنج در صد بوده - با هزینه شخصی خود مشغول تحصیلات عالی در تهران بوده‌اند.

نتیجه‌گیری:

این تحقیق نشان می‌دهد از نخستین سال‌هایی که دانشجویان پاکستانی برای تحصیل به ایران رفتند حدود ۷۴ نفر تا ۱۹۹۷ فارغ‌التحصیل شدند که به استثنای چند نفر که به تدریس زبان اردو در ایران مشغول شدند بقیه به کشور بازگشتند و در دانشگاه‌ها و کالج‌های پاکستان به آموزش و تربیت ده‌ها هزار دانش‌آموخته فارسی پرداختند.

همچنین باید یادآور شویم که از کل ۱۴۸ دانش‌آموخته از کشورهای خارجی دانشگاه تهران، ۷۴ نفر یعنی ۵۰ درصد از پاکستان و ۵۰ درصد دیگر از کشورهای هند، افغانستان، ترکیه، کشورهای عربی، اروپا و امریکا تحصیل کردند. البته اگر لیست دانشجویان پاکستانی در محدوده سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۴م تهیه شود رقم اشاره شده بی‌شک افزایش خواهد یافت.

منابع

- شعبان آزادی کناری ، ۱۳۷۷، فارسی‌آموختگان: مشخصات و چکیده‌های پایان‌نامه فارسی، فارسی‌آموختگان خارجی دوره دکترای زبان و ادبیات (۱۳۷۷-۱۳۳۴ش) تهران: دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- یادداشت‌های شخصی نگارنده.

روابط علمی، ادبی و فرهنگی بین بنگلادش و ایران

(از ۱۹۷۱ م تا ۲۰۱۴ م)

کلثوم ابوالبشر*

سرسخن

پیشینه روابط علمی، فرهنگی و ادبی ایران و بنگاله به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد. پیش از ورود مسلمانان به بنگاله، صوفیان، فقها و مبلغان فارسی و عربی‌زبان برای تبلیغ و اشاعه دین اسلام در این سرزمین حضور داشتند. مریدان و شیفتگان دین

*. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه داکا - بنگلادش

اسلام متأثر از مرشدان زبان فارسی را فراگرفتند و پس از آن نفوذ زبان و ادبیات فارسی را در بنگاله می‌توان دید. همچنین با پیروزی محمد اختیارالدین بن بختیار خلجی، سپهسالار معزالدین محمدسام غوری در سال ۱۲۰۴م در بنگاله زبان فارسی ریشه عمیقی در این سرزمین دوانید؛ چرا که زبان اصلی بیشتر حکمرانان خلجی فارسی بود.

کلیدواژه‌ها: روابط دینی، فرهنگی، ایران، بنگاله، زبان فارسی، اسلام.

مقدمه

از دوران غیاث‌الدین اعظم‌شاه تا دوران مغول به دلیل نفوذ ایرانی‌ها کتاب‌های فارسی بسیاری در موضوعات گوناگون تألیف گردید. در دوران انگلیسی‌ها در ۱۸۳۷م زبان انگلیسی به جای زبان فارسی زبان رسمی این سرزمین شد، اما با توجه به اینکه زبان فارسی ریشه عمیقی در این مرزو بوم داشت به طور کامل از بین نرفت و توانست در مدرسه عالیه و دیگر مدارس دینی به حیات خود ادامه دهد.

دانشگاه داکا در ۱۹۲۱م. تأسیس شد و از همان ابتدا گروه فارسی و اردو در این دانشگاه تشکیل شد. آقایان دکتر فداعلی خان، معیدالاسلام بورا، دکتر عندلیب شادانی و فیض احمد چودوری از برجسته‌ترین استادان گروه فارسی بودند که برای ترویج و توسعه زبان فارسی کارهای مهمی انجام دادند ولی از لحاظ سیاسی در دوره پاکستان (۱۹۴۷-۱۹۷۱م) در منطقه پاکستان شرقی برای ترویج و تشویق "زبان اردو" بیشتر از زبان فارسی کوشش بسیاری شد. گرچه روابط فرهنگی و ادبی بین ایران و پاکستان بسیار مطلوب و پایدار بود، ولی متأسفانه بهره آن بیشتر به استادان و دانشجویان پاکستان غربی می‌رسید و پاکستان شرقی اغلب محروم می‌ماند. البته گفتنی است در آن دروه در مدارس دینی و حوزه علمیه و چند دانشگاه این خطه زبان فارسی تدریس می‌شد ولی برنامه و کتب درسی و روش تدریس این زبان خیلی کهنه و قدیم بود.

پس از استقلال بنگلادش در سال ۱۹۷۱م روابط فرهنگی، علمی و ادبی بین ایران و بنگلادش دوباره مستحکم‌تر و پایدارتر شد. در ماه مارس ۱۹۷۸م با همکاری سفارت ایران در داکا مرحوم آقای نعم البصیر و خانم کلثوم ابوالبشر که اولین دانشجویان گروه

فارسی بودند، با دریافت بورسیه برای دوره آموزشی رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع دکتری دانشگاه فردوسی مشهد به ایران اعزام شده و در در ۱۹۷۹م. تحصیل خود را به پایان رساندند. در همان سال مرحوم دکتر مصطفی صراف (داماد دکتر معین) به عنوان نخستین استاد اعزامی از ایران به دانشگاه داکا رفتند. در آن دوره آقای سلطانی مسئول بخش وابسته فرهنگی سفارت ایران بودند و با همکاری ایشان روابط فرهنگی و ادبی و علمی بین ایران و بنگلادش به تدریج پیشرفت کرد، تا اینکه در ۱۹۸۴م خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در داکا تأسیس شد.

آقای سابقی اولین وابسته فرهنگی خانه فرهنگ ج. ا. ایران بودند (۱۹۸۲-۱۹۸۸م). در زمان وی مهم‌ترین سمینار ادبی درباره «شیخ سعدی» در ماه نوامبر ۱۹۸۴م در موزه ملی، شاه باغ برگزار شد؛ در همین دوره خانم کلثوم ابوالبشر تدریس زبان فارسی را در خانه فرهنگ ج. ا. ایران آغاز کردند که تا ۲۰۰۵ م. ادامه داشت. گفتنی است از زمان فعالیت آقای سابقی روابط فرهنگی بین بنگلادش و ایران گسترش یافت.

در زمان **آقای هوشنگ مددی**، (۱۹۸۸-۱۹۹۲م) که دومین رایزن خانه فرهنگ بودند بسیاری از کنگره‌ها و سمینارهای ادبی و فرهنگی درباره موضوعات ادبیات فارسی در داکا و جاهای دیگر بنگلادش برگزار شد. بسیاری از دانشجویان برای فراگرفتن زبان فارسی در خانه فرهنگ ثبت نام کردند. در ۱۹۸۵م. آقای ابوموسی محمد عارف بالله در گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا به عنوان نخستین دانشجوی زبان فارسی برای تحصیل دوره لیسانس ثبت نام کرد. پیش از وی خانم کلثوم ابوالبشر، آقایان رستم‌علی دیوان، مصلح الدین (استاد گروه عربی دانشگاه داکا)، نعم البصیر، خانم ام سلمی، آقای شمیم خان و خانم شمیم بانو در رشته زبان و ادبیات فارسی مدرک فوق لیسانس دریافت کردند.

در ماه فوریه ۱۹۹۰م نوه حضرت امام خمینی (ره) خانم فاطمه با حضور در دانشگاه داکا به فارغ‌التحصیلان زبان فارسی مدرک تحصیلی اعطا کردند. تعداد دانشجویان آن دوره حدود ۹۰ نفر بودند که در خانه فرهنگ مشغول یادگیری زبان فارسی بودند. تعدادی از آن‌ها مهندس، پزشک و کارمند دولت بودند که علاقه فراوانی به زبان فارسی داشتند. در آن سال تعدادی از دانشجویان گروه زبان فارسی و اردو برای تحصیل در

رشته ادبیات فارسی (مقطع لیسانس) ثبت‌نام کردند. بدین ترتیب پس از مدتی طولانی دوباره به گروه زبان فارسی و اردوی دانشگاه داکا جانی تازه دمیده شد. در ماه دسامبر ۱۹۹۰م کنگره بزرگداشت فردوسی و هزارمین سال تدوین شاهنامه در هتل پوربانی با همکاری یونسکو برگزار شد. نمایندگان یونسکو و دیگر استادان فرهیخته ایرانی در این کنگره شرکت نمودند. دکتر تمیم داری و آقای موسوی گرمارودی هم در این کنگره حضور داشتند.

در ژوئن ۱۹۹۰ مرکز «اردو مجلس» اولین سالگرد وفات امام خمینی(ره) را در هتل پوربانی برگزار کرد. رئیس این جلسه دکتر کلثوم ابوالبشر بودند و نمایندگان ویژه و فرهنگی ایران در این سمینار شرکت داشتند.

نخستین، مهمترین و پربارترین سمینار فرهنگی درباره «حضرت فاطمه الزهرا (س)» در هتل سنارگان ۲۷ دسامبر ۱۹۹۱م برگزار شد. وزیر زن دولت بنگلادش، خانم جهان‌آرا، مهمان ویژه این برنامه و دکتر ملیحه خاتون، دکتر عابده حفیظ و دکتر کلثوم ابوالبشر سخنرانان ویژه بودند.

همچنین در ۱۹۹۲م برای گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش یک انجمن به نام "شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش" تشکیل شد. مرحوم آقای پروفیسور شمس الحق شیدایی رئیس انجمن و دکتر کلثوم ابوالبشر به عنوان مدیر کل انتخاب شدند و عهده‌دار برگزاری چندین برنامه در این انجمن بودند. از ۱۹۹۲م به کوشش آقای هوشنگ مددی برای دانشجویان گروه فارسی در دانشگاه داکا و در خانه فرهنگ ج. ا. ایران و در گروه فارسی موسسه زبان‌های نوین بورسیه اجرا شد. بعدها به دانشجویان فارسی دانشگاه راجشاهی نیز بورسیه تعلق گرفت.

می‌توان گفت اولین دوره زرین ادبیات فارسی بنگاله در عهد غیاث الدین اعظم شاه بود که در آن، بیشتر کتاب‌ها به زبان فارسی نوشته شد. در مدارس بنگاله تدریس زبان فارسی پیشرفت می‌کند. ولی به نظر بنده دومین دوره زرین ادبیات فارسی در بنگلادش به خصوص در داکا از ماه ژوئن سال ۱۹۹۲م با حضور آقای آورسجی، سومین رایزن خانه فرهنگ ج. ا. ایران آغاز شد. با آمدن ایشان گروه فارسی دانشگاه داکا، به طور کلی تغییر یافت و فعالیت‌های ادبی و فرهنگی و علمی به تدریج گسترش یافت. باید گفت

تحولات و رشد زبان و ادبیات فارسی در دههٔ آخر قرن بیستم در بنگلادش مرهون لطف و همت خانه فرهنگ ج. ا. ایران است. در اینجا بر خود لازم می‌دانم از تلاش‌های آقای علی آورسجی در شکل‌گیری این تحولات و تجدید حیات گروه فارسی تقدیر و تشکر کنم. اینک مهم‌ترین فعالیت‌های فرهنگی و ادبی و آموزشی و علمی در زمینه زبان و ادبیات فارسی ارائه می‌شود.

افزایش تعداد دانشجویان زبان فارسی و استخدام استادان فارسی‌زبان:

پس از استقلال بنگلادش در ۱۹۷۱م. تعداد دانشجویان زبان فارسی در دانشگاه داکا و راجشاهی بسیار کاهش یافته بود، اما در حال حاضر یعنی بین سی و سه سال گذشته این امر بسیار بهبود یافته است. تعداد دانشجویان فارسی هر سال رو به افزایش است. این موضوع در خور توجه است که از ۱۹۲۱م. با تأسیس گروه فارسی و اردو در دانشگاه داکا تا ۱۹۹۰م یعنی تقریباً هفتاد سال ۹۰ نفر دانشجو از این گروه فارغ التحصیل شدند. ولی از ۱۹۹۰م تا حال یعنی بین این ۲۴ سال صدها دانشجو برای لیسانس و فوق لیسانس ثبت نام کردند. این نتیجهٔ همکاری خانه فرهنگ ج. ا. ایران، داکا و استادان فارسی است. همین طور در مؤسسه زبان‌های نوین، دانشگاه داکا، گروه فارسی روز به روز پیشرفت کرد. در این مؤسسه دوره مقدماتی، متوسط، دیپلم و فوق دیپلم تدریس می‌شود. با همکاری خانه فرهنگ ج. ا. ایران و کوشش رایزن، اتاق فارسی و اردو یکی از مجهزترین اتاق‌های این مؤسسه شد. تلویزیون، رادیو، ویدیو و قفسه‌ای از کتاب‌های فارسی از طرف خانه فرهنگ ج. ا. ایران به این مؤسسه اهدا شد.

گروه زبان‌ها در دانشگاه راجشاهی هم از نظر علمی، فرهنگی و ادبی پیشرفت کرده است. پیش از ۱۹۹۰م در این گروه فقط تدریس دورهٔ مقدماتی به زبان فارسی بود. ولی اینک علاوه بر کلاس‌های دورهٔ مقدماتی، دوره متوسطه، و لیسانس و فوق لیسانس هم به زبان و ادبیات فارسی هست. دانشجویان بسیاری در این گروه ثبت نام کرده‌اند. همچنین تا ۲۰۰۴ م. در خانهٔ فرهنگ راجشاهی و جاهای دیگر مانند مینسینگ و خولنا دانشجویان علاقه‌مند به زبان فارسی آن را فراگرفتند. در خانه فرهنگ داکا، کلاس‌های

فارسی به صورت منظم تشکیل می‌شود و در فاصله زمانی سی سال حدوداً ۵۰۰ نفر برای آموزش زبان فارسی ثبت نام کرده‌اند.

تا سال ۱۹۹۰م. در گروه فارسی دانشگاه داکا فقط دو نفر، دکتر کلثوم ابو البشر و دیگر دکتر امّ سلمی، استاد فارسی بودند. ولی بین این ۲۵ سال نه نفر استاد فارسی در این بخش فعالیت می‌کنند. اسامی این استادان عبارتند از: آقایان ابوموسی محمد عارف بالله، ک. م. سیف الاسلام‌خان، محسن‌الدین میا، طارق ضیاء الرحمان سراجی، عبدالصبورخان، ابوالکلام سرکار، بهاء‌الدین، ممیت الرشید و احسن الهادی استاد فارسی هستند. تا ۱۹۹۱م. در مؤسسهٔ زبان‌های نوین خانم شمیم بانو، آقای حفیظ الرحمان و دکتر کلثوم ابو البشر به عنوان استاد موقتی درس فارسی می‌دادند. اینک خانم شمیم بانو استاد فارسی این گروه هستند و دکتر کلثوم ابوالبشر نیز به صورت پاره-وقت تدریس می‌کنند. امیدوار است به‌زودی استادان دیگری در گروه فارسی جذب شوند. پس از باز نشسته شدن دکتر کلیم سه‌سرامی در دانشگاه راجشاهی، دکتر شمیم خان، دکتر نور الهدی عهده‌دار گروه فارسی شدند. همچنین هشت استاد فارسی دیگر نیز استخدام شدند که عبارتند از: دکتر کمال‌الدین، دکتر عطاء‌الله، دکتر شفیع‌الله، دکتر عثمان غنی، آقای نذر الاسلام، دکتر محمد عبدالله، دکتر تهمینه بیگم و دکتر رضوانه شمی. همچنین در اوایل قرن بیست و یکم میلادی با همت آقای شهاب‌الدین دارایی رایزن ایران در این کشور، تدریس فارسی در دانشگاه کوشتیا، دانشگاه جهانگیرنگر، دانشگاه چیتاگانگ، و دانشگاه خولنا آغاز شد و در راجشاهی، چیتاگانگ، خولنا و میمن سینگ، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران فعالیت‌های فرهنگی خود را شروع کرد و به تدریس فارسی پرداخت ولی متأسفانه در حال حاضر جز داکا همه خانه‌های فرهنگ تدریس فارسی و فعالیت‌های فرهنگی و علمی خود را ترک کرده‌اند. در دانشگاه خولنا دکتر شاه جلال رئیس گروه زبان‌ها است و زبان فارسی تدریس می‌کند. از ژوئیه ۲۰۱۳ م در دانشگاه چیتاگانگ دوره لیسانس زبان و ادبیات فارسی تشکیل شد. که در آن پنج تن استاد فارسی هستند که عبارتند از: آقایان ابوالهاشم، دکتر نور عالم، عبدالکریم، الطاف و خانم عاصمه. در حال حاضر آقای ابوالهاشم رئیس گروه فارسی هستند

تحول در برنامه درسی دوره لیسانس و فوق لیسانس:

تا ۱۹۹۰م. به دلیل دسترسی نداشتن به کتاب‌های تازه منتشر شده ایران، برنامه‌ریزی درسی ما برای لیسانس و فوق لیسانس روش جدیدی نداشت، ولی به کوشش رایزن فرهنگی، بسیاری از کتاب‌های نویسندگان معاصر ایران به دست ما رسید. پیش از آن برنامه‌ریزی ما بر اساس ادبیات کلاسیک فارسی بود؛ اما امروزه غیر از آثار کلاسیکی چون غزلیات حافظ شیرازی، مولانا رومی، شاهنامه، تاریخ بیهقی و سیاست نامه، دروسی از ادبیات معاصر نیز چون اشعار پروین اعتصامی، ملک الشعراء بهار، دکتر معین، فروغ فرخ زاد، شاملو تدریس می‌شود. در دانشگاه راجشاهی، چیتاگانگ و خولنا برنامه درسی تقریباً نظیر دانشگاه داکا است.

سفر رئیس جمهوری ایران و تأثیر آن در گسترش و تقویت زبان و ادبیات فارسی:

سفر رسمی جناب حجه الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی رئیس محترم وقت جمهوری اسلامی ایران به بنگلادش از ۱۰ تا ۱۳ اکتبر ۱۹۹۵م در تاریخ روابط فرهنگی و ادبی ایران و بنگلادش بسیار به یاد ماندنی است. در این سفر، رئیس جمهوری اسلامی ایران در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۵م در اجتماع استادان و شخصیت‌های فرهنگی و ادبی دانشگاه داکا شرکت نموده و سخنرانی مهمی ایراد فرمود و سنگ بنای ساختمان فارسی به دست ایشان نصب گردید.

تشکیل انجمن فارسی:

برای گسترش و ترویج زبان فارسی در بنگلادش، ایجاد همبستگی بین فارسی‌دانان و پژوهشگران ادبیات فارسی و تحکیم روابط هزار ساله زبان فارسی و بنگالی، **انجمن فارسی** در ماه مه ۱۹۹۶م تشکیل شد. این انجمن به‌طور کامل انجمنی فرهنگی و ادبی است و هیچ نوع فعالیت سیاسی نداشت. این انجمن با کوشش و تشویق رایزن فرهنگی - آقای آورسجی - فعالیت خود را شروع کرد. هیأت اجرایی این انجمن ۹ نفر بودند.

نخستین رئیس این انجمن دکتر کلثوم ابوالبشر و دبیر کل آن آقای دکتر مولانا محبوب الرحمان بودند. انجمن فارسی بنگلادش تا ۲۰۰۰م چند برنامه عمومی را برگزار کرده است؛ از جمله این برنامه‌ها عبارتند از:

- ۱ - سخنرانی: نعت پیامبر(ص) در اشعار فارسی، چهاردهم اوت ۱۹۹۶م
- ۲ - مسابقه قصه‌گویی به زبان فارسی، پانزدهم اکتبر سال ۱۹۹۶م
- ۳ - مراسم استقبال سفیر محترم، بیست و هشتم اوت سال ۱۹۹۶م
- ۴ - مراسم تودیع دکتر محمد کاظم کهدویی، استاد اعزامی، پانزدهم سال ۱۹۹۶م
- ۵ - سیر تحولی اشعار جدید فارسی، هفتم مه ۱۹۹۷م
- ۶ - مسابقه شعر خوانی، هیجدهم ژانویه سال ۱۹۹۸م

در ژوئیه ۱۹۹۸م (۱۳۷۷ هـ ش) مجله یادبود به نام «**انجمن**» در زمان همایش دو سالانه انجمن فارسی بنگلادش از داکا انتشار یافت. این اولین مجله بود که انجمن فارسی چاپ کرد. بدون حمایت‌های رایزن فرهنگی این مجله منتشر نمی‌شد. بعدها در ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲م. انتشار این مجله ادامه یافت.

هفتاد و پنجمین سال تأسیس گروه فارسی و اردو، دانشگاه داکا:

پس از تأسیس گروه فارسی و اردو در دانشگاه داکا، در سپتامبر ۱۹۹۷م بزرگترین و پُربارترین جشنواره در این گروه برگزار شد و یک مجله «**یادبود**» به سه زبان فارسی، اردو و بنگالی منتشر شد. مدیر این مجله، رئیس گروه دکتر کلثوم ابوالبشر بودند. رئیس دانشگاه داکا، رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سفیر جمهوری اسلامی ایران و رایزن فرهنگی پیامی به این مجله فرستادند. متأسفانه در این جشنواره حمایت‌کننده و پشتیبان آن، یعنی آقای آورسجی حضور نداشتند و در ایران بودند.

اعزام استادان و دانشجویان برای دوره‌های دانش‌افزایی زبان و ادبیات فارسی:

«مسافرت به ایران»، آرزوی دیرینه استادان و دانشجویان بنگلادشی است که در دهه آخر قرن بیستم محقق شد. از این تاریخ به بعد هر ساله از هند و پاکستان گروه‌هایی از دانشجویان و استادان فارسی برای دوره‌های دانش‌افزایی فارسی به ایران رفت و آمد داشتند البته تا ۱۹۹۰م. مرکز آموزش عالی و فرهنگستان ادب ایران به بنگلادش توجه چندانی نداشتند. خوشبختانه به کوشش رایزن فرهنگی انتظار ما به پایان رسید. در مارس ۱۹۹۴م. نخستین گروه دانشجویان فارسی: آقایان ک. م. سیف الاسلام خان، نورالهدی و محسن الدین برای مدت کوتاه چهار ماهه برای دوره دانش‌افزایی فارسی در دانشگاه اصفهان تحصیل کردند.

در ژوئیه ۱۹۹۷م. دکتر کلثوم ابوالبشر، ابو موسی عارف بالله، سیف الاسلام، شمیم بانو دوره دانش‌افزایی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه علامه طباطبایی سپری کردند. مسئول این برنامه سازمان و مدیر کل گروه اجرایی گسترش زبان فارسی بود. در فوریه ۱۹۹۸م. خانم امّ سلمی، آقایان محسن‌الدین، عیسی شاهدی، محمد شاه جلال، محمد عبدالصبور خان، محمد کمال‌الدین و عالمگیر در دوره دانش‌افزایی فارسی دانشگاه علامه طباطبایی شرکت کردند. اوت ۱۹۹۸م. آقایان ابوالهاشم و منظورالحق دانشجویان فوق لیسانس دوره دانش‌افزایی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی بودند. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴م. تعداد زیادی از دانشجویان فارسی برای دوره دانش‌افزایی به ایران رفتند که اسامی آن‌ها عبارت است از: آقایان کمال حسین، احسن الهادی، محمدمهدی حسن، خانم‌ها خانم شاهینور بیگم، عاصمه اختر، فهیمه، خالده. همچنین دانشجویان راجشاهی هم برای دوره دانش‌افزایی کوتاه و بلند مدت به ایران مسافرت کردند.

برنامه دوره بازآموزی به زبان فارسی در دهلی نو (هند) هم رایج است. استادان فارسی‌زبان از ایران برای تدریس زبان فارسی به شهر دهلی نو می‌روند و این برنامه در تعلق‌آباد نزدیک دانشگاه همدرد برگزار می‌شود. خوشبختانه در مه ۱۹۹۵م. برای نخستین بار چندین استاد بنگلادشی برای شرکت در این دوره به دهلی رفتند و از ۳۰ اردیبهشت تا ۱۱ خرداد ۱۳۷۴هـ ش یازدهمین دوره را با موفقیت به پایان رساندند. دکتر کاظم کهدویی استاد اعزامی به دانشگاه داکا، نیز به عنوان استاد در این دوره شرکت کردند.

در ۱۹۹۶م. دوازدهمین دورهٔ بازآموزی در تعلیم آباد همدردنگر برگزار شد. در این دوره نیز نماینده بنگلادش دکتر کاظم کهدویی بودند و آقایان ابوموسی محمد عارف بالله، ک. م. سیف الاسلام خان، نورالهدی و محسن‌الدین نیز ایشان را همراهی کردند. از ۱۹۸۵ تا ۲۰۱۴م. چندین استاد فارسی از بنگلادش برای شرکت در کنگرهٔ بین‌المللی هند، پاکستان، امریکا، ترکیه، قطر و ایران رفتند که برنامه دقیق آن‌ها عبارت بود از:

- برگزاری هفتمین کنگرهٔ استادان زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه عثمانیه و نیز حیدرآباد هند در فوریه ۱۹۸۵م: دکتر کلثوم ابوالبشر در این کنگره شرکت کردند و مقاله‌ای با عنوان «زبان و ادبیات فارسی در مسلم بنگال» ایراد نمودند.
- برگزاری «کنگرهٔ بین‌المللی در تصوف» در کتابخانه خدابخش پتنه، بهار، هند در فوریه ۱۹۸۵: در این کنگره دکتر کلثوم ابوالبشر دربارهٔ «نسخه خطی در دانشگاه داکا (سجات و الجانب الغربی)» توضیحاتی ارائه کردند و دکتر کلیم سهرامی هم آنجا حضور داشت.
- برگزاری «هشتمین کنگره استادان فارسی هند» در کلکته، در دسامبر ۱۹۸۵: دکتر کلثوم ابوالبشر در این مجمع استادان فارسی شرکت داشتند
- برگزاری «کنگرهٔ بین‌المللی در تهران»^{۱۱} در ژوئن ۱۹۸۶: دکتر کلثوم ابوالبشر در این کنگره درباره «مسائل تدریس زبان فارسی در بنگلادش» سخنرانی کردند.
- برگزاری «کنگره بین‌المللی دربارهٔ امیر خسرو» از طرف امیر خسرو سوسایتی در شیکاگو، امریکا در ژوئن ۱۹۸۷: دکتر کلثوم ابوالبشر در این کنگره مقاله‌ای با عنوان «مثنویات امیر خسرو» ایراد نمودند.
- برگزاری «کنگره استادان زبان فارسی هند» در ۱۹۸۷م در دهلی نو: دکتر کلیم سهرامی و دکتر شمیم خان در این کنگره حضور داشتند.
- برگزاری «کنگره بین‌المللی بزرگداشت حافظ شیرازی» به همکاری یونسکو در نوامبر ۱۹۸۸ در شیراز: دکتر کلثوم ابوالبشر در این کنگره مقاله‌ای با عنوان «حافظ-شناسی در بنگاله» ارائه کردند و آقای عیسی شاهی نیز در این کنگره حضور داشت.

- تشکیل نخستین سمینار سالگرد وفات امام خمینی(ره) از طرف **اردو مجلس** بنگلادش در ژوئن ۱۹۹۰ در هتل پوربانی داکا: نمایندگان و پژوهشگران ایرانی نیز در این سمینار حضور داشتند. رئیس اردو مجلس، دکتر کلثوم ابو البشر و مدیر آن مرحوم جمال مشرقی، دکتر کلیم سهسرامی درباره زندگی نامه امام خمینی(ره) سخنرانی کردند.

- برگزاری سمینار «بزرگداشت فردوسی و هزاره تدوین شاهنامه» در دسامبر ۱۹۹۰ در هتل پوربانی: دکتر تمیم‌داری و آقای موسوی گرمارودی در این سمینار حضور داشتند. دکتر کلیم سهسرامی درباره اهمیت شاهنامه سخنرانی کردند.

- برگزاری «کنگره استادان زبان فارسی در هند» در دانشگاه شانتی نکیتن، بنگاله غربی در ۱۹۹۱: در این کنگره دکتر کلیم سهسرامی و دکتر کلثوم ابو البشر شرکت کردند و مقاله «سهم خواجهگان داکا» مشترکاً ارائه شد.

- برگزاری «کنگره بین المللی» مرکز تحقیقات فارسی و ایران در اسلام آباد پاکستان در ۱۹۹۳: دکتر کلیم سهسرامی، دکتر کلثوم ابوالبشر، دکتر ام سلمی و ابوموسی محمد عارف بالله در این کنگره حضور داشتند و سخنرانی کردند.

- برگزاری «سمینار فریدالدین عطار» در ۱۹۹۵ در نیشابور: دکتر کلیم سهسرامی، دکتر کلثوم ابوالبشر، ابوموسی محمدعارف بالله در این سمینار شرکت داشتند.

- برگزاری «نخستین کنگره بین المللی استادان فارسی» در ۱۹۹۶ در تهران: خانم شمیم بانو، دکتر ام سلمی و ابوموسی محمدعارف بالله در این کنگره شرکت داشتند.

- برگزاری «کنگره استادان زبان فارسی هند» در بمبئی در ۱۹۹۶: دکتر کلثوم ابوالبشر و دکتر کاظم کهدویی در این کنگره شرکت داشتند.

- کنگره حافظ شیرازی در بمبئی: دکتر کلثوم ابوالبشر و دکتر کاظم کهدویی در این کنگره شرکت داشتند.

- برگزاری کنگره «استادان زبان فارسی در رامپور و گجرات هند» در ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷: آقای ابو موسی محمد عارف بالله در آن حضور داشت.

از نخستین تا هفتمین کنگره مجمع بین المللی استادان زبان فارسی که از ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱م در تهران برگزار شد و بیشتر استادان فارسی از همه دانشگاه‌های بنگلادش در آن شرکت داشته و سخنرانی کردند. در آخرین کنگره دکتر محمدباقر خرمشاد، رئیس

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به دکتر کلثوم ابوالبشر «**مدال طلایی**» "هدیه داد و از خدمت طولانی چهل ساله ایشان در امر آموزش و گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش قدردانی کرد.

در مؤسسه ک، آر، کاما بمبئی هند «دومین کنفرانس بین المللی ادواری» در ژانویه ۲۰۰۰ برگزار گردید. دکتر کلثوم ابوالبشر به عنوان نماینده بنگلادش مقاله‌اش را به زبان انگلیسی ایراد نمود.

وزارت آموزش بنگلادش در دهم دسامبر ۲۰۰۲ سمینار ویژه «نفوذ زبان‌های خارجی بر بنگالی» را برگزار کرد. زبان‌شناسان و محققان برجسته‌ای چون مرحوم قاضی دین محمد (رئیس گروه بنگالی دانشگاه داکا)، در این سمینار شرکت داشتند. دکتر کلثوم ابوالبشر درباره «تأثیر بان فارسی بر زبان بنگالی» سخنرانی کرد.

رایزن فرهنگی داکا نخستین تا پنجمین دوره دانش‌افزایی (از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۳م) زبان فارسی را برای استادان و فارغ‌التحصیلان فارسی برگزار کرد.

«جشن طلایی ایران سوسایتی» در کلکته در ۲۰۰۴م برگزار شد. دکتر کلثوم ابوالبشر و دکتر شمیم خان در این جشن مقاله ارائه دادند.

گروه زبان فارسی و اردو «نخستین سمینار بین المللی فارسی و اردو» را در دسامبر ۲۰۰۴م برگزار کرد. دکتر عابدی (هند) مقاله‌ای به این سمینار فرستاد. تقریباً همه استادان فارسی سراسر بنگلادش در این سمینار حضور داشتند. همزمان با این سمینار «نخستین مجله فارسی و اردو» گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا انتشار یافت.

گروه فارسی دانشگاه علی‌گر هند کنگره بین‌المللی «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در فرهنگ شبه قاره» را به اهتمام خانم دکتر آذر میدخت در آوریل ۲۰۰۵ برگزار کرد. آقای مبارک حسین و خانم دکتر کلثوم ابوالبشر نماینده بنگلادش در این کنگره بودند.

گروه فارسی و سانسکریت دانشگاه کلکته، سمیناری بین المللی را در مارس ۲۰۰۶ برگزار کرد. دکتر کلثوم ابوالبشر در این سمینار سخنرانی نمود.

گروه فارسی دانشگاه جامعه ملیه دهلی نو کنگره‌ای بین المللی را درباره امیرخسرو در مارس ۲۰۰۶ برگزار کرد. دکتر کلثوم ابوالبشر در این کنگره حضور داشت.

گروه فارسی دانشگاه اسلامی علی‌گره در آوریل ۲۰۰۶ سمیناری بین‌المللی برگزار کرد. دکتر کلثوم ابوالبشر و آقای مبارک حسین در این کنگره شرکت داشتند.

مؤسسه تحقیقات فارسی دانشگاه اسلامی علی‌گره هند هر سال ماه مارس کنگره‌ای بین‌المللی برگزار می‌کند. در ۲۰۱۲ دکتر کمال الدین (راجشاهی) و دکتر عبدالصبور و خانم شمیم بانو در این کنگره شرکت داشتند. در ۲۰۱۳ دکتر کلثوم ابوالبشر و دکتر عبدالصبورخان در آن حضور داشتند و در ۲۰۱۴ دکتر شمیم خان در این کنگره شرکت کردند. دکتر کمال الدین و شمیم بانو در سمینار ایران سوسایتی کلکته در ۲۰۱۳ شرکت داشتند.

دکتر ک. م. سیف‌الاسلام خان و دکتر ابوالکلام سرکار در سمینار بین‌المللی قطر و ترکیه (۲۰۱۱ و ۲۰۱۲) شرکت و مقاله خود را ارائه کردند. دکتر طارق ضیاءالرحمان سراجی در ۲۰۱۲ در سمینار دانشگاه گوهاتی، آسام هند شرکت داشتند.

در ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ دکتر ابوالکلام سرکار و دکتر عطاء الله (راجشاهی) در کنگره بین‌المللی دهلی نو و حیدرآباد (هند) و ایران شرکت داشتند.

در این قسمت لیست تعدادی از تحصیلکردگان بنگلادشی را که در فاصله زمانی ۱۹۲۱ تا ۲۰۱۴ در ایران در زبان فارسی در مقاطع دکتری و پیش‌دکتری و دیپلم دریافت کردند، بیان می‌کنیم:

۱ - دکتر وجاهت حسین عندلیب شادانی، استاد زبان فارسی دانشگاه داکا که در ۱۹۳۳ از دانشگاه تهران دیپلم دریافت کردند.

۲ - آقای فیض احمد چودوری، استاد زبان فارسی دانشگاه داکا که در ۱۹۵۲ از دانشگاه تهران دیپلم دریافت کردند.

۳ - دکتر کلیم سه‌سرامی، استاد زبان فارسی دانشگاه راجشاهی که در ۱۹۷۰ از دانشگاه تهران دکتری گرفتند.

۴ - خانم دکتر روشن آرا (دانشجوی بنگلادشی بودند ولی پس از استقلال به داکا مراجعت نکرد و در دانشگاه کراچی استاد زبان فارسی شدند) ایشان در ۱۹۷۰ از دانشگاه تهران دکتری گرفتند.

- ۵ - آقای حفیظ الرحمان، استاد پاره وقت مؤسسه زبان‌های نوین که در ۱۹۷۶ از دانشگاه تهران دیپلم دریافت کردند.
- ۶ - مرحوم آقای نعم البصیر، استاد پاره وقت مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا که در ۱۹۷۸ دیپلم و در ۱۹۷۹ پیش دکتري از دانشگاه فردوسی مشهد دریافت کردند.
- ۷ - دکتر کلثوم ابوالبشر، استاد فارسی دانشگاه داکا که در ۱۹۷۸ دوره دیپلم و در ۱۹۷۹ پیش دکتري از دانشگاه فردوسی مشهد دریافت کردند.
- ۸ - خانم شمیم بانو، استاد فارسی مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا که در ۱۹۸۹ از دانشگاه تهران دوره دیپلم و پیش دکتري دریافت کردند.
- ۹- دکتر شمیم خان، استاد فارسی دانشگاه راجشاهی در ۱۹۹۸ از دانشگاه تهران دکتري گرفتند.
- ۱۰- دکتر ک. ام سیف الاسلام خان، استاد فارسی دانشگاه داکا که در ۲۰۰۲ از دانشگاه تهران فوق لیسانس و دکتري گرفتند.
- ۱۱- دکتر محسن الدین میا، استاد فارسی دانشگاه داکا که در ۲۰۰۹ از دانشگاه فردوسی مشهد فوق لیسانس و دکتري گرفتند.
- ۱۲- آقای میمت الرشید، استادیار فارسی دانشگاه داکا، در دانشگاه علامه طباطبایی، ایران در مقطع دکتري ثبت نام کرده است.

اردوهای آموزشی:

در ابتدا تعداد دانشجویان فارسی به قدری کم بود که نمی‌توانستند به اردوهای آموزشی بروند؛ اما با کوشش و حمایت و تشویق رایزن فرهنگی ایران، در چند سال گذشته بر تعداد دانشجویان افزوده شده است. از آن پس نخستین بار در دسامبر ۱۹۹۲ دانشجویان خانه فرهنگ و دانشجویان دانشگاه داکا به اردوی آموزشی باغ المللی در نزدیکی غازیپور رفتند. پس از آن به طور مرتب هر سال با همکاری خانه فرهنگ در فصل زمستان اردوهای آموزشی در جاهای مختلف برگزار می‌شود؛ برای مثال، در

شفی پور، چندرا، سونارگاون که از بهترین مناطق اردویی نزدیک شهر داکا هستند و در اوایل قرن بیست و یکم میلادی دانشجویان فارسی خانه فرهنگ به چیتاگانگ، کاکس بازار، سیلهت و سندربن برای اردوی آموزشی رفتند و خیلی لذت بردند.

چاپ و نشر آثار گرانقدر فارسی:

می‌دانیم که از قرن ۱۲ تا ۱۹ میلادی به دلیل نفوذ ایرانی‌ها در شبه قاره به خصوص در بنگاله کتاب‌های بسیاری در موضوع تاریخ و تذکره به زبان فارسی نوشته شده بود. تعداد زیادی از کتاب‌های فارسی به زبان بنگالی هم ترجمه شدند. غیر از این اهمیت و تأثیر ادبیات فارسی بر زبان بنگالی به قدری است آداب اجتماعی بنگاله، نفوذ رسوم ایرانی مثل ده روز اول محرم، داستان کربلا و نوروز به چشم می‌خورد. در کل تا سال ۲۰۰۰ تقریباً سیصد کتاب از فارسی به بنگالی ترجمه شد و نیز تاریخ ادبیات فارسی به قالب بنگالی در آمد. مهمترین کتاب‌های ادبی که در موضوعات فارسی از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ در بنگلادش به چاپ رسیدند، عبارتند از:

۱- **دکتر عندلیب شادانی - حیات و کارنامه**، مقاله دکتری دکتر کلثوم ابوالبشر، نظارت آقای علی آورسجی، تاریخ انتشار ۱۹۹۲م، داکا.

۲- **ادبیات فارسی در بنگاله غربی (قرن نوزدهم)** از دکتر محمد عبد الله، داکا.

۳- **آموزش زبان فارسی** تألیف دکتر یدالله ثمره، مترجم دکتر کلثوم ابوالبشر، نظارت آقای علی آورسجی، تاریخ انتشار: مارس ۱۹۹۵م، داکا.

۴- **گزیده احوال و آثار قاضی نذر الاسلام (شاعر ملی بنگلادش)**، گردآوری و ترجمه محمد عیسی شاهی (با همکاری دکتر کلثوم ابوالبشر)، تاریخ انتشار: اکتبر ۱۹۹۵م همزمان با سفر تاریخی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران به داکا.

۵- **تاریخ ایران در دوران معاصر**، ترجمه نورحسین مجیدی، با نظارت علی آورسجی، تاریخ انتشار: دسامبر ۱۹۹۶م، ۱۳۸۵ هـ ش، ناشر: خانه فرهنگ، داکا.

۶- **یادگار** (یادبود هفتاد و پنجمین سال تأسیس بخش فارسی و اردو، در دانشگاه داکا)، مدیر: دکتر کلثوم ابوالبشر، با حمایت آقای علی آورسجی، تاریخ انتشار: دسامبر ۱۹۹۶ م، ناشر: گروه فارسی و اردو، دانشگاه داکا.

۷- **فرهنگ فارسی - بنگالی - انگلیسی** (اولین فرهنگ در جهان به زبان بنگالی)، به کوشش علی آورسجی و اعضای گروه پژوهش، تاریخ انتشار: مارس ۱۹۹۸ م نوروز ۱۳۷۷ هـ ش، ناشر: خانه فرهنگ، داکا.

۸- **انجمن** (مجله یادبود همایش دوسالانه انجمن فارسی، بنگلادش، مدیر: محبوب الرحمان، رئیس تحریریه: دکتر کلثوم ابوالبشر، مشاور: علی آورسجی، تاریخ انتشار: ژوئیه ۱۹۹۸ م، ۱۳۷۷ هـ ش، ناشر: خانه فرهنگ، داکا.

۹- **خدمت گزاران فارسی در بنگلادش** از دکتر کلیم سهسرامی، با نظارت علی آورسجی، تاریخ انتشار: ۱۹۹۹ م، ناشر: خانه فرهنگ، داکا.

علاوه بر کتاب‌های یاد شده، کتاب‌های دیگری هم در سراسر بنگلادش به- خصوص در داکا برای گسترش زبان شیرین فارسی در دهه آخر قرن بیستم میلادی به چاپ رسیدند که عبارتند از:

۱- **دستور زبان فارسی** (فارسی به‌اشار بیاکرن)، نویسنده انیس الرحمان شپن، تاریخ انتشار: ۱۹۹۰ در داکا، ناشر: بوک ویو، نیو مارکت، داکا.

۲- **شعرهای طاهره صفارزاده** (سرنا باچیت کبیتا)، مترجم: انیس الرحمان شپن، ناشر: بیگم فیض النهار شیلی، صفحات: ۵۵، تاریخ انتشار: مه ۱۹۹۱، داکا.

۳- **شعرهای امام خمینی(ره)**، مترجم: محمد فریدالدین خان، ناشر: نشریه صحیفه، صفحات: ۸۰، تاریخ انتشار: ژانویه ۱۹۹۱، داکا.

۴- **لغات فارسی و عربی در اشعار نذراالاسلام** (نذرل کابی عربی فارسی شبدو)، نویسنده: کوی عبدالستار، ناشر بنیاد اسلامی، تاریخ انتشار: ۱۹۹۲ م، داکا.

۵- **ناگورشناسی در ایران**، نویسنده: انیس الرحمان شپن، ناشر: بیگم فیض النهار شیلی، تاریخ انتشار: اوت ۱۹۹۳ م.

۶- **نامه‌های پارس**، نویسنده: سیدابوالمقصد، ناشر: نشریه احمد، داکا، صفحات: ۸۲،
تاریخ انتشار: فوریه ۱۹۹۲.

۷- **مجموعه کتیبه‌های عربی و فارسی در بنگاله** (Corpus of Arabic and Persian Inscription of Bengal)، نویسنده: عبدالکریم، ناشر: انجمن
آسیای، داکا، صفحات ۸۹ + ۸۹۱.

۸- **رباعیات عمر خیام**، مترجم: سید ابوریحان، ناشر: ریناخان، تنگائیل، صفحات: ۱۰۹،
تاریخ انتشار: ۳۰ اکتبر ۱۹۹۵.

۹- **ناکور در ایران**، نویسنده: انیس الرحمان شپن، تاریخ انتشار: اوت ۱۹۹۵ م.

استاد اعزامی ایران:

فعالیت‌های فرهنگی، ادبی و آموزشی در زمینه زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش
بیشتر شده است. در ۱۹۹۴ با همکاری آموزشی عالی دولت ایران، برنامه اعزام استادان
فارسی برای گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا مطرح شد. ما از سفارت ج.ا. ایران و خانه
فرهنگ داکا سپاسگزاریم که همه اقدامات لازم را انجام دادند تا استادانی به دانشگاه
داکا اعزام شدند. پس از رفتن آقای مرتضی صراف، استاد اعزامی، در ۱۹۸۱ هیچ
استادی تا ۱۹۹۴ اعزام نشد. سپس آقای کاظم کهدویی، استاد دانشگاه یزد در مارس
۱۹۹۴ به بنگلادش وارد شدند و تقریباً دو سال و چهار ماه به عنوان استاد اعزامی
فعالیت خود را انجام دادند.

آقای دکتر ولی الله ظفری استاد دانشگاه اهواز در سپتامبر ۱۹۹۶ به جای دکتر
کهدویی به عنوان استاد اعزام شدند و به مدت یک سال به تدریس مشغول بودند. سپس
دکتر سیروس شمیسا و پس از وی، در مارس ۱۹۹۷ دکتر احمد تمیم داری، استاد
دانشگاه علامه طباطبائی پنجمین استاد اعزامی به کشور ما بودند که مدت دو سال
فعالیت کردند.

سپس دکتر محمود بشیری به عنوان استاد به کشورمان اعزام شدند. در دسامبر ۲۰۰۲
نخستین دوره دانش‌افزایی برای استادان و فارغ‌التحصیلان فارسی در خانه فرهنگ جمهوری

اسلامی ایران، داکا برای دو هفته برگزار شد. استاد بشیری این برنامه را با موفقیت به پایان رسانید. سپس دکتر فاطمی استاد دانشگاه فردوسی، دکتر گیتی فروز و دکتر شاهرخ بیگی استادان اعزامی گروه فارسی بودند. اینک دکتر نعمت الله ایرانزاده به عنوان استاد اعزامی در کشور ما حضور دارند.

یادآوری این نکته ضرور است که از ایران چندین بار تیم‌های فوتبال، هاکی، والیبال و تینس برای مسابقه در بنگلادش شرکت کردند. علما و دانشمندان فرهیخته ایرانی بسیاری برای احیای دینی و فکری و فرهنگی به بنگلادش آمده‌اند. حجت الاسلام آقای شاهرخ نماینده ویژه دولت ایران هر سال تقریباً سه یا چهار بار به داکا تشریف می‌آورند. وی در شهر داکا اداره خصوصی دارد ولی در این چند سال به داکا نیامده است.

دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های مختلف بنگلادش در رشته‌های پزشکی، دندان پزشکی و مهندسی مشغول تحصیل هستند و برخی با خانواده خود اینجا زندگی می‌کنند. خوابگاه بین المللی دانشگاه داکا پر از دانشجویان ایرانی است. همچنین دانشجویان و استادان فارسی و علما دینی و رئیس دانشگاه‌های مختلف برای درس و بازدید به ایران رفت و آمد دارند.

همه ساله کتاب‌فروشان بنگلادش در **نمایشگاه بین المللی کتاب** تهران شرکت می‌کنند. در نتیجه پیوندهای دوستی و فرهنگی بین ایران و بنگلادش، هیئت عالی بنگلادش هر سال در جشن پیروزی انقلاب اسلامی ایران شرکت می‌کنند. همچنین در نمایشگاه بین المللی کتاب داکا، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، داکا غرفه ویژه‌ای دارند که فرهنگ ایران را توضیح می‌دهد.

فیلم‌های ایرانی نیز رابطه دو کشور را پایدارتر می‌سازد. تا ۲۰۰۵م شنبه هر هفته فیلمی ایرانی با دوبله (ترجمه) بنگالی در خانه فرهنگ ج.ا. ایران پخش می‌شد. نمایشگاه بین المللی فیلم در شهرهای مختلف بنگلادش برگزار می‌شود. مردم بنگاله به فیلم‌های ایرانی علاقه بسیاری دارند. فیلم‌های ایرانی به صورت ویدیو و سی دی نیز در زندگی فرهنگی و اجتماعی بنگلادش نفوذ زیادی پیدا کرده است. آخرین فیلم جشنواره

ایرانی در فوریه ۲۰۱۳ در سالن مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا به مناسبت ۳۴ جشن جمهوری اسلامی ایران پخش شد.

هر سال در ماه ژانویه نمایشگاه بین‌المللی تجاری در داکا و چیتاگانگ برگزار می‌شود. بسیاری از کشورهای دنیا مثل هند، پاکستان، اردن، امارت متحده عربی، تایلند، چین و غیره در این نمایشگاه تجاری شرکت می‌کنند و فرهنگ کشورشان را ترویج می‌دهند. این امتیازی برای ایران است که بهترین غرفه خود را در این نمایشگاه برپا می‌کند.

همواره هیئت‌های ادبی و فرهنگی بین ایران و بنگلادش در رفت و آمد هستند. قرارداد و پیمان‌نامه‌ای بین هر دو مملکت امضا شده است که برای تعاون بیشتر یک کمیسیون مشترک تشکیل شود. وزیر امور خارجه و وزیر فرهنگ هم به همراه هیئت سازمان هر دو کشور تبادل اطلاعات می‌کنند و برای پیشرفت ادبی و فرهنگی بین این دو کشور بسیار می‌کوشند.

وجود منابع بسیار غنی از آثار ادبی و هنری در بنگلادش نشان‌گر این حقیقت است که این زبان نه تنها در ادبیات و هنر بسیار مؤثر بوده، بلکه در انتقال علوم وابسته به تاریخ، حدیث، قرآن، خطاطی، نقاشی و معماری نیز تأثیری انکارناپذیر دارد. کتیبه‌های موجود در مساجد و خانقاه‌ها و بناهای تاریخی در بنگلادش که به زبان فارسی نوشته شده نشان‌گر تحول بزرگ اجتماعی و فرهنگی است.

رادیو تهران همواره بخشی را به برنامه‌ای بنگالی اختصاص داده است که در آشنایی مردم با فرهنگ بنگلادش بسیار مؤثر است.

می‌توان گفت فعالیت‌ها و مبادلات ادبی، علمی، فرهنگی و هنری میان ایران و بنگلادش از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ گسترش یافته است.

مهمانان بسیاری از ایران برای فعالیت‌های علمی و فرهنگی به بنگلادش می‌آیند و بسیاری از فرهیختگان بنگلادشی نیز از سوی رایزنی برای شرکت در سمینار و همایش علمی و ادبی و دوره آموزش کوتاه و بلندمدت فارسی به ایران اعزام می‌شوند. در ۲۰۰۷ با همکاری مسئولان مدرسه دوره‌های آموزشی زبان فارسی برای مدرسان حوزه‌های قومی در نواخالی برگزار شد. مقدمات راه‌اندازی دوره‌های فارسی‌آموزی به منطقه سیلپت نیز فراهم شد. برگزاری نمایشگاه عکس، نمایشگاه مشترک خوش‌نویسی قرآنی

با کمک خوش‌نویسان هنرمند بنگالی، برگزاری مسابقات علمی و ادبی مثل نقاشی کودکان، حفظ و قرأت قرآن، مسابقه معارف قرآنی و مقاله‌نویسی از فعالیت‌های رایزن فرهنگی است.

سمینارهای بین‌المللی یک روزه «وحدت» به مناسبت میلاد النبی (ص) و سمینار میلاد حضرت فاطمه زهرا (ع) نیز برگزار شد. سمینار بین‌المللی مولوی به مناسبت سال مولانا و همایش‌های مهم دیگر در ۲۰۰۸ مورد توجه و تشویق فرهیختگان بود. بخش انتشارات رایزنی از ۱۹۸۴م با تلاش خود آثار زیادی را منتشر می‌کند، انتشار دو ماه‌نامه‌های نیوز لیتر بزرگسالان و کودک و نوجوان ادامه دارد. ترجمه آثار مهم از فارسی به بنگالی مهم‌ترین فعالیت‌های رایزنی و استادان زبان فارسی است.

در پایان از خداوند متعال می‌خواهم تا زمینه توسعه هر چه بیشتر روابط فرهنگی، ادبی، علمی و هنری بین دو ملت بنگلادش و ایران را فراهم سازد و آن را پایدارتر گرداند.

«تأثیر افکار و اندیشه‌های علامه اقبال در گسترش مطالعات ایرانی در پاکستان»^۱

محمد مهدی توسلی*

بهروز گراوند**

چکیده

علامه اقبال، عصاره و چکیده سده‌ها تبادل فرهنگی دو سرزمین ایران و شبه قاره هند است که اینک حلقه‌ای مستحکم برای پیوندهای فرهنگی بین آنان محسوب می‌شود. در این مقاله تلاش خواهد شد تأثیر افکار و اندیشه‌های این اندیشمند جهان اسلام، در خصوص مطالعات ایرانی در پاکستان بررسی شود. روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی-توصیفی و گردآوری اطلاعات بر اساس شیوه کتابخانه‌ای است. با بررسی عوامل جذب کننده اندیشه‌های اقبال به ایران و نوع نگاه ایشان به ادبیات، بزرگان،

*. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان-زاهدان

mohamadmehditavasoli@yahoo.com

** کارشناسی ارشد ایران‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی-تهران

Behrooz.geravand@yahoo.com

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد بهروز گراوند با موضوع «مطالعات ایرانی در پاکستان» با راهنمایی دکتر محمد مهدی توسلی در بنیاد ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی است.

تاریخ و فرهنگ ایران و مشرق زمین، تاثیر افکار و اندیشه های او را در مطالعات ایرانی در پاکستان، با این فرضیه که علامه اقبال بر روند ایرانشناسی در پاکستان تاثیر داشته و یکی از عوامل گسترش جدی آن بوده مورد بررسی قرار دهیم.

کلید واژه: علامه اقبال، مطالعات ایرانی (ایران شناسی)، پاکستان

مقدمه

روند مطالعات ایرانی در پاکستان با دیگر کشورها بخصوص کشورهای غربی تفاوت عمده ای دارد، بنابراین پژوهش درباره مطالعات ایرانی در کشور پاکستان دارای ویژگی خاصی می باشد که باید مورد توجه باشد. این ویژگی ها از عوامل خاصی از جمله؛ الف) - دین اسلام ب) - حضور طولانی زبان فارسی در این سرزمین ج) - وجود فراوان میراث ایرانی در پاکستان د) - موقعیت جغرافیایی و همسایگی با ایران ه) - توجه پدر معنوی پاکستان یعنی علامه اقبال به ایران، تاثیر پذیرفته است. در خصوص این عوامل تا کنون بحث هایی صورت گرفته اما آنچه تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است، تاثیر افکار و اندیشه های علامه محمد اقبال بر مطالعات ایرانی در پاکستان می باشد. این در حالی است که خود اقبال را نیز می توان یکی از برجسته ترین پژوهشگران مطالعات ایرانی در شبه قاره قلمداد کرد، زیرا «اقبال با در نظر داشتن حیثیت ایران در شرق، نه تنها خود به شناختن آن مبادرت کرد، بلکه برای شناساندن ایران به جهان نیز کوشش های بلیغ به عمل آورد» (اکرام، ۱۹۹۹: ۶۲). و با در نظر گرفتن تعریف ایران شناسی که می گوید «ایران شناسی عبارت از مطالعه و تحقیق در تمامی جنبه ها و مظاهر تمدن ایرانی و شناساندن ایران به جهان است» (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۳)، می توان ایشان را یکی از مصداق های راستین ایران شناسی دانست که در شناختن و شناساندن ایران تلاش فراوانی انجام داد. او نه تنها زبان فارسی را به کار گرفت، بلکه «در تمامی کتابها و اشعار اردو و فارسی خود از اندیشه بزرگان، عارفان، شاعران، و سیاستمداران ایران استفاده کرد» (چوهدری، ۱۳۸۰: ۱۰۸) و

کانونی برای انتشار فرهنگ ایرانی در جهان بخصوص در پاکستان شد به طوری که «از سوز سخنان اقبال چراغ نیم مرده زبان فارسی در شبه قاره دوباره شعله ور گردید و به محض تاسیس پاکستان تدریس زبان فارسی در مدرسه‌ها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها به صورت بهتری شروع شد» (اکرام، ۱۹۹۹: ۶۳). در حالی که ایران شناسی غربیان ریشه در جستجوی «دیگری» دارد، ایران شناسی اقبال برای اثبات «خودی» و برای «خودآگاهی» است؛ همان خودی که خودش اینگونه شرح می‌دهد: «...عالی‌ترین و راقی‌ترین شکل این معنی عبارت است از ایجاد ارزش‌ها و ایده‌آل‌ها و کوشش در راه تحقق دادن به آنها» (سروش، ۱۳۸۱: ۴۹). و همین دید خودی نیز به طور کلی در مطالعات ایرانی کشور پاکستان دیده می‌شود.

اقبال در حقیقت پیامبر «خودی» است. فلسفه خودی اقبال تنها علاج تعمیر و استحکام شخصیت افراد استعمارزده شرقی است که بر پایه‌های اسلام و فرهنگ ایرانی قرار دارد (همان: ۲). خودی اقبال، جهان شرق است، و مهمترین کشور شرق در نظر او ایران است از این رو مطالعات اقبال برای بدست آوردن ارزش‌ها و ایده‌آل‌های مشرق زمین حول تاریخ و فرهنگ ایران شکل می‌گیرد و در اندیشه او ایران مرکز دنیای شرق است؛ به همین سبب است که او، تمدن ایرانی، زبان ایرانی، عرفان ایرانی و ادبیات ایرانی را برای رسیدن به خود آگاهی برمی‌گزیند.

پس از من شعر من خوانند و جهانی را دگرگون کرد یک مرد
دریابند خودآگاهی

(اقبال)

لاهوری، ۱۳۸۱: ۱۴)

اما نکته بسیار مهم آنست که اقبال کمتر به نام ایرانشناس معرفی شده است. یکی از دلایل این امر همین نگاه خودی وی به ایران است و دیگر اینکه ایرانشناسی وی در زیر

لایه‌های اندیشه‌های سیاسی و فلسفی او قرار گرفته است و این پژوهش سعی در آشکار کردن این لایه زیرین دارد. و با این پرسش اصلی روبرو می‌باشد که تا آیا اقبال بر روند ایران شناسی در پاکستان تا چه میزان تاثیر گذاشته است، و این تاثیر به چه دلیل بوده است؟

اهمیت اندیشه «خودی» در زمان اقبال برای شرق

ملت‌های شرقی زمانی شروع به بازشناختن خود از طریق غرب کردند که بار ننگ و نکبت تاریخ بر گرده‌شان نهاده شده بود. آنها در هم شکسته و تحقیر شده، و ترس و احساس حقارت گریبانشان را گرفته، شروع به باز نگرستن و تفسیر مجدد گذشته خود کردند، به گذشته خود با کینه و عداوت نگرستند و شروع به جستجوی ریشه‌های انحطاط و فلاکت خود در عمق تاریخ خود کردند. (آشوری، ۱۳۵۷/۲۵۳۵: ۲۰) که یکی از نتایج چنین دیدگاهی نفی «خود» می‌باشد و «هیچ چیز این سو- یعنی شرق - را از «خود» و خود را با هیچ چیز آن پیوند خورده نداند (همان، ۲۳). اقبال در این زمان زندگی می‌کند «زمانه‌ای که انسان غفلت زده مشرق زمین هویت و ملیت خویش را گم کرده است و متاثر از سلطه فرهنگی غرب، به هرگونه خواری و زبونی تن می‌دهد و حتی روشنفکران جامعه هم، از جایگاه و رسالت خویش بی‌خبرند. اقبال می‌خواهد که ارزشهای والای این انسان مشرق زمینی را به او بیاوراند و او را از آنچه پیرامونش می‌گذرد، باخبر سازد (واعظی، ۱۳۸۰: ۱۲۹). علامه اقبال در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی مطابق با سال ۱۳۵۳ هجری قمری در گذشته است و این زمان مقارن است با حکومت رضاخانی در ایران که نوعی شوونیزم و ملیت‌خواهی افراطی را رواج می‌دادند و روشنفکران، سعی در جاری ساختن بی‌چون و چرای فرهنگ غربی در ایران کردند و برای رسیدن به اهدافشان تلاش در تخریب فرهنگ جامعه، بویژه باورهای اعتقادی مردم داشته‌اند. البته کشورهای دیگر مشرق زمین در شرایطی همانند ایران، به سر می‌برده‌اند... او در روزگاری به فرهنگ و تمدن و عرفان ایران می‌پردازد که روشنفکران بشدت با عرفان و ارزشهای

متعالی فرهنگ و ادب گذشته ایران مخالفت می‌ورزند. کسانی همچون احمد کسروی به شاعران و عارفان می‌تازند و آثار آنان را مایه بدآموزی و باعث خواری و سرشکستگی مردم جامعه می‌دانند، و مثنوی مولوی، آثار سعدی، حافظ و عارفان نامدار را مورد اهانت قرار می‌دهند... او در زمانی می‌خواهد درس عرفان بدهد که روشنفکرانی نظیر آخوند زاده، آثار عرفانی... را خرافه می‌انگارد و عارفان بزرگ را به اتهام ایده‌آلیست مطرود می‌شمارند (همان: ۱۳۱) اما اقبال که خود سالیان دراز در غرب کسب علم کرده بود، فریفته فرهنگ آنان نشد و تمام اندیشه خود را برای احیاء شرق به کار برد و از خود بیگانگی را ننگ می‌داند.

کهن شاخی که زیر سایه او پر
چو برگش ریخت از وی آشیان برداشتن
درآوردی
ننگ است

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۱: ۱۵۵)

او می‌داند که نباید خودشناسی را با خود بینی اشتباه کند و راه افراط پیش گیرد «تا شناسای خودم خود بین نیم / با تو گویم او که بود و من کیم» (همان: ۱۸۹) بنابراین اقبال در زمانه خودش که تفکرات شونیزم رو به رشد است. با اندیشه‌های مترقی‌اش به دنبال آگاه کردن شرق بر می‌آید او با غرب دشمنی ندارد اما با استعمار سر ستیز دارد، او با تقلید از غرب مخالف است و به تنقید غرب نظر دارد، به این معنی که علم و فن غرب را شایسته آموختن می‌داند ولی فرهنگ مخالف اعتقادات شرق را طرد می‌کند، گویاتر خود شعر اقبال است که می‌گوید:

شرق را از خود برد تقلید غرب	باید این اقوام را تنقید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب	نی ز رقص دختران بی حجاب
نی ز سحر ساحران لاله روست	نی ز عریان ساق و نی از قطع

موست

محکمی او را نه از لادینی است

نی فروغش از خط لاتینی

است

قوت افرنگ از علم و فن است

از همین آتش چراغش روشن

است

(همان، ۳۶۹)

کوتاه سخن آنکه اقبال، علم و دانش غرب را رد نمی‌کند چرا که مشرق زمین نیاز به پیشرفت در این زمینه را دارد و لازم است از این علم و دانش که در غرب است، استفاده کند، اما نباید خودی و باورهای مشرق زمین را زیر پا بگذارد و می‌گوید: غربیان را شیوه‌های ساحری است، تکیه جز بر خویش کردن، کافری است (همان، ۳۷۰) بنابراین اقبال به منزله پدر معنوی استقلال پاکستان، توجه کشورهای همسایه و اسلامی را، که باهم نزدیکی فرهنگی و تاریخی دارند، به سوی فرهنگ خودی جلب می‌کند.

علاقه‌ی علامه اقبال به ایران

علامه اقبال به ایران و مفاخر این کشور بسیار علاقه مند بود و این را می‌توان از آثار او به راحتی درک کرد، تا آنجا که در هر مورد زبان به ستایش ایرانیان می‌گشود و با دیده احترام و تقدس به ایران و مظاهر ایران و شاعران و دانشمندان ایران می‌نگریست (مصطفوی سبزواری، ۱۳۸۹: ۲۵). اولین چیزی که این علاقه را نشان می‌دهد، آموختن زبان فارسی در نوجوانی است. وی سپس رساله دکتری خود را دربارهٔ سیر فلسفه در ایران نگاشت. این رساله که بعداً به چاپ رسید، آنچنان با عشق و علاقه و سعی و کوشش همراه بود که خاورشناس بزرگ انگلیسی "ای.جی. برون" بعضی از مطالب آن را در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران، آورده و به تحسین و تمجید آن پرداخته است (ریاض خان، ۱۳۵۰: ۵۲) از سوی دیگر آنچه خود اقبال درباره علاقه‌اش به ایران و ایرانیان به زبان آورده، جای هیچ تردیدی در این دل‌بستگی نگذاشته است.

آنجا که می‌گوید؛

ای جوانان عجم، جان من و جان شما	چون چراغ لاله می‌سوزم در خیابان شما
تا بدست آورده‌ام افکار پنهان شما	غوطه‌ها زد در ضمیر زندگی، اندیشه‌ام
پاره لعلی را که دارم از بدخشان شما	فکر رنگینم کند نذر تهی‌دستان شرق
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما	حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل

و یا درباره تهران گوید؛

شاید کوهی ارض کی تقدیر بدل جای	طهران هو گر عالم مشرق کاجینوا
-----------------------------------	----------------------------------

این آرزو که اگر طهران به جای "ژنو" مرکزیت امور عالم را به دست می‌گرفت، این چهره شوم که در جهان بوده، تغییر پیدا می‌کرد، نشان از علاقه او به ایران است. و این علاقه تا آنجا پیش می‌رود که «برای بلندی و ارتفاع زمین، با وجود داشتن کوه هیمالیا در کشورش، آن را به کوه الوند و دماوند تشبیه می‌کند. برای سرعت و تندروی، رخس، شبدیز، اشهب را به میدان می‌آورد و برای تصوف و عرفان، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و... را نام می‌برد». (چوهدری، ۱۳۷۹: ۱۰۹) و اوج این علاقه در سرودن بیشتر اشعارش به زبان فارسی، مشخص می‌شود که با این اشعار، هم تسلط خود را بر شعر فارسی نشان داد و هم آشنایی خود را با فرهنگ ایران بیش و پس از اسلام آشکار کرد.

مولوی شناسی اقبال

جلال الدین محمد بلخی با شعر خود از جمله مثنوی معنوی و غزلیات توانسته است، جاذب دل و جان مردم فارسی زبان شبه قاره هند و پاکستان بشود و فکر روحانی و معنوی خود را در آنجا گسترش بدهد، از جمله برجسته‌ترین پیروان فکری او در دوره معاصر علامه محمد اقبال است. بطوری که می‌توان گفت حتی اوج گرفتن فکر اقبال از برکت خواندن مثنوی معنوی شروع می‌شود و وزن اشعارش نیز ارتباط مستقیم با وزن مثنوی معنوی دارد. شاید بتوان گفت عشق او به زبان فارسی ملهم از عشق او به مولانا می‌باشد، تا آنجا که در **جاویدنامه** در سفرهای روی‌اش همراه مولانا از گسترش زبان فارسی نیز در مریخ سخن گفته است:

نطق و ادراکش روان چون آب	محو حیرت بودم از گفتار
جو	او
این همه خوابست یا	بر لب مریخیان حرف دری
افسونگری	

(اقبال لاهوری، ۳۲۷)

مولوی برای اقبال، زیبایی حقیقی و نور مطلق است که اندیشه او، آن را می‌پرستد، چنانکه می‌گوید؛ فکر من بر آستانش در سجود، در تمام آثار اقبال نام جلال‌الدین محمد بلخی با کمال احترام و ارادت خاص برده شده و تاثیر افکار آن عارف در افکار اقبال به تمام و کمال مشهود است (اکرام: ۱۳۵۸/۲۵۳۶: ۲۷). این تاثیرگذاری مولوی و تاثیرپذیری اقبال تا به آن حد است که می‌توان بین این دو رابطه مراد و مریدی را دریافت. مرید سیالکوتی با تخیلات شاعرانه فاصله زمانی و مکانی را حذف می‌کند و با مراد رومی همزمان می‌شود و با او در سفرهای زمینی و آسمانی هم قدم می‌شود «پیش از اقبال هیچکس این قدر به مولانای روم نزدیک نشده بود و حقیقت اینست که فلسفه مولانا را

آن طوری که اقبال در نظر دارد، قبل از او بررسی نشده بود (چوهدری: ۱۳۵۸/۲۵۳۶: ۲۵) مولوی شناسی اقبال که بخشی از مطالعات ایرانی اقبال است به شناختن صرف محدود نماند و به رسالتی برای «خودآگاهی» جامعه مبدل شد، او از عرفان ایرانی در کالبد نیمه جان انسان شرقی دمید تا به خود باوری برسد و برای این کار سترگ از مولوی مدد می‌گیرد. برخلاف شرق شناسان غربی که «شرق شناسی و ایران شناسیشان نه بدان سبب بود که بخواهند برای بهبود و پیشرفت تمدن جهانی عناصری از فرهنگ غیر غربی را به کمک گیرند، بلکه قصد آنها بیشتر جستجوی سوابقی بود که بتواند مؤید و مکمل اصالت تمدن خود آنها باشد» (نراقی: ۱۳۵۷/۲۵۳۵: ۱۵۵). اما اقبال برای بهبود و پیشرفت شرق و ایران به شرق شناسی و ایران شناسی رو می‌آورد، بدین سبب مولوی شناسی اقبال به شناخت محدود نماند و به استفاده از مفاهیم و مضامین مولانا برای زنده کردن اقوام مشرق زمین اقدام می‌کند، یک مولوی شناسی متفاوت و بی نظیری که منجر به خودباوری و خودآگاهی می‌شود.

اندیشه‌های ایرانی در آثار اقبال

در سرزمین‌های شبه قاره هند و پاکستان، به دلیل سابقهٔ ممتد زبان فارسی در آن نواحی و توجه خواص و عوام بدان، موضوع ایران و زبان فارسی عملاً وضعی دیگر داشته است و به کلی از امور سیاسی و مسائلی که وابسته اغراضی مختلف است، به دور مانده است. با این وصف بحث شرق شناسی و به ویژه ایران شناسی در شبه قاره، رنگ خالصانه‌ای داشته به دور از تزویرهای سیاسی شکل گرفته است (ناصر: ۱۳۷۴، پیشگفتار). از این رو اقبال با دید خودی و همسانی‌های فرهنگی به ایران نظر داشته است. «اقبال اکثر آثار خود مانند: *اسرار خودی، رموز بیخودی، زبور عجم، مثنوی مسافر، مثنوی پس چه باید کرد، پیام مشرق و جاویدنامه* را به زبان فارسی سروده است. در اشعار اردوی وی نیز، نه فقط کلمات و واژه‌ها و اصطلاحات و تعبیرات فارسی بسیار زیاد است، بلکه اصولاً همه آثار وی تحت تاثیر زبان فارسی نوشته شده،... اما گذشته از زبان، مهمترین ویژگی اقبال بهره

گیری از فکر و اندیشه ایرانی است (چوهدری: ۱۳۸۰: ۱۰۷). ایشان همچنان که ذکر شد کتابی به نام «سیر فلسفه در ایران» دارند که از اولین گام‌ها در بررسی علمی فلسفه ایران می‌باشد. این تلاش برای شناخت و بهره برداری از اندیشه‌های ایران زمین، در دیوان اشعار او به خوبی انعکاس پیدا کرده و از این طریق فرهنگ و تمدن ایران را در بین مخاطبان بی شمارش ترویج داده است. ایشان در خصوص زرتشت، مانی، مزدک،... به ایراد نظر پرداخته و در مورد تحول فکری و فلسفی در ایران و منشاء تصوف قلم فرسایی کرده است و در جای جای آثار خود، از بایزید بسطامی، منصور حلاج، زکریای رازی، ابن مسکویه، حکیم ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابومحمد غزالی، امام فخر رازی، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ محمود شبستری، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا شیرازی، حاج ملاحادی سبزواری،... یاد می‌کند و از شاعرانی چون مولوی، سعدی، حافظ و... پیروی می‌نماید و با دیگر شاعران ایرانی چون منوچهری دامغانی، ناصر خسرو، سنایی، عطارنیشابوری، فخرالدین عراقی، عبدالرحمن جامی و... آشنایی کامل دارد و این جز با مطالعه و آشنایی کامل با فرهنگ و تمدن و بزرگان علم و ادب ایران ممکن نیست.

علامه اقبال و زبان فارسی

آنچه در مورد علامه اقبال بر ایرانیان و پاکستانیان بسیار جذاب و تاثیرگذار بوده، استفاده از زبان فارسی برای بیان آراء و افکار خود، آنهم در قالب شعر بود. این امر باعث شد تا ایرانیان مجذوب اقبال و پاکستان شوند و پاکستانیان مجذوب ایران. اینکه چرا اقبال زبان فارسی را برای بیان افکار خود انتخاب کرده، بسیار جای سوال قرار گرفته است و

می‌توان چهار دلیل عمده را به شرح زیر فهرست کرد:

۱. اتحاد بین مسلمانان ایران و مسلمانان شبه‌قاره هند

۲. ظرفیت ادبیات و شعر فارسی در مقابل زبان اردو

۳. علاقه شخصی او به فارسی

۴. وجود سنت شعر فارسی در شبه قاره هند

۱- *اتحاد بین مسلمانان ایران و شبه‌قاره*؛ از آنجا که در دوره‌ای که اقبال می‌زیست، شبه قاره هند با استعمار در حال ستیز بود و پس از آن بین مسلمانان و هندوها اختلاف پدید آمد، اقبال سعی در اتحاد بین مسلمانان داشت و در راه این مبارزه شعر فارسی در دست او، وسیله‌ای برای بیداری و آگاهی برای مسلمانان هندوستان، افغانستان، ایران، ترکیه و تاجیکستان به منظور یکپارچه ساختن و اتحاد بین آنها بود (دامادی، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۹) زیرا او می‌دانست که زبان فارسی به هر لهجه و گویش که باشد در کشورهای ذکر شده و میان افراد تحصیل کرده و دانشمند فهمیده می‌شود، بنابراین زبان اردو که محدوده اش در شبه قاره هند بود، توانایی رساندن آن منظور عالی و پیام سراسر غرق در نور الهی را بدون واسطه در دیگر کشورها نداشت (چوهدری، ۱۳۸۰: ۱۰۸). بنابراین او با انتخاب زبان فارسی فکر و پیام جهانی خود را به دور دست ترین نقاط زندگی فارسی زبانان رساند (رادفر، ۱۳۸۰: ۱۲۱).

۲- *ظرفیت ادبیات و شعر فارسی در مقابل زبان اردو*؛ زبان فارسی با پشتوانه غنی چنان دارای صنایع بدیع است که علامه اقبال را شیفته خود نمود، و انتخاب زبان فارسی توسط او که نسبت به زبان اردو استعداد و ظرفیت ادبی بیشتری دارد و قدرت بیان مفاهیم وسیعتر و شیرین‌تری را در خود جای داده است، به این امکان دست یافت تا محملی مناسب برای اندیشه‌هایش پیدا کند و ضمناً به گنجینه گران‌سنگ و بی پایان ادبیات فارسی راه یابد و از این طریق به باروری ذهن و اندیشه خود بیفزاید (رزمجو، ۱۳۸۰: ۱۴۹). بنابراین اگرچه شاعری خود را با زبان اردو آغاز کرد ولی به زودی فهمید که زبان اردو، گنجایش اندیشه‌های عمیق او را ندارد و افق وسیعتری به نام زبان فارسی یافت در حالی که زبان مادری او فارسی نبود (رضوی، ۱۳۵۰: ۱۸۲).

۳- *علاقه شخصی اقبال به فارسی*؛ مسلماً کسی اقبال را مجبور به سرودن شعر فارسی نکرد و به قول استاد شعبانی او این کار را نه برای نام کرد و نه برای نان، فقط به خاطر عشقش بود و اخلاصش و درکی که از نیاز روزگارش داشت (شعبانی، ۱۳۷۹: ص ۲۷۲). این بیگانه‌آشنای در زمان افول زبان و ادب فارسی در شبه قاره، با

دلبستگی و علاقه‌ای که به زبان و فرهنگ ایرانی داشت، موجب رونق مجدد آن در جغرافیای وسیعی شد و بی‌تردید ارزش او نزد ایرانیان در این نکته مهم است (کراچی، ۱۳۸۰: ۱۷۹)

۴- اقبال متاثر از وجود سنت شعر فارسی در شبه قاره هند؛ از زمانی که زبان فارسی وارد شبه قاره هند شد، شعر و ادبیات فارسی نیز در این دیار رونق گرفت و حتی صاحب سبک هم شده‌اند به طوری که سبک هندی در این دیار پرورش یافت و بعد از آن نیز در دوره جدید «سبک پاکستانی» شکل گرفت که نماینده اصیل آن علامه اقبال است (رضوی، ۱۳۵۰: ۱۷۹).

علامه محمد اقبال حلقه‌ای از زنجیر فارسی‌گویان شبه قاره است و می‌توان او را در ادامه بزرگانی چون امیر خسرو دهلوی، میر حسن دهلوی، فیضی دکنی، غنی کشمیری، بیدل دهلوی، غالب دهلوی دانست، بنابراین علامه محمد اقبال در امتداد روابط دیرینه فرهنگی قرار دارد و جای شگفتی نیست که زبان اقبال زبان فارسی است.

تاثیر اقبال در گسترش مطالعات ایرانی در پاکستان

کمتر کسی مانند علامه اقبال پیدا شده که در جامعه خود تا به این اندازه در حوزه‌های مختلف تاثیر گذار باشد. یکی از این حوزه‌ها تاثیر ایشان در گسترش مطالعات ایرانی در شبه قاره هند و پاکستان می‌باشد که دلیل آن توجه وی به فرهنگ و تمدن ایران و برگزیدن زبان فارسی برای بیان اندیشه‌های سیاسی و فلسفی اش می‌باشد. باید توجه داشت که زبان فارسی در دوره طولانی سلطه بریتانیا به شدت ضعیف شده بود و مبارزه با زبان فارسی از اهم برنامه استعمارگران بود تا زبان انگلیسی در تمام سطوح جامعه جای زبان فارسی را بگیرد، اما علامه اقبال هوشمندانه و عاقلانه به ادبیات و فرهنگ ایران توجه کرد و این توجه بجا، از جنبه‌های مختلف قابل بررسی می‌باشد: الف) پیشینه

طولانی زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند؛ ب) مبارزه با استعمار و استعمارگران و متوجه کردن ملت به گذشته نه چندان دور خودشان؛ ج) اعاده حق مسلمانان که زبان فارسی زبان دربار حاکمان مسلمان در شبه قاره بود، به طوری که اقبال «نه تنها موسس معنوی پاکستان است بلکه شاعر ملی این کشور بشمار می‌رود و مایه افتخار ادبیات و زبان فارسی می‌باشد» (شریف چوهدری، ۱۳۵۸/۲۵۳۶: ۱۰۵)؛ د) قابلیت قالب های مناسب شعر فارسی برای بیان اندیشه و جذب بیشترین مخاطب در سرزمین های مختلف.

پس همچنان که زبان فارسی و ادبیات و فرهنگ ایران پشتوانه فکری و معنوی برای علامه اقبال ایجاد کرد، به همان اندازه اقبال پشتوانه زبان و فرهنگ و تمدن ایران در شبه قاره هند و پاکستان شد. در این خصوص محمد اکرام می‌گوید: «با وجود او [اقبال] زبان فارسی در شبه قاره دوباره شعله ور گردید و به محض تاسیس پاکستان تدریس زبان فارسی در مدرسه‌ها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها به صورت بهتری شروع شد. بعضی متون قدیم فارسی نیز از طرف دانشگاه‌ها و موسسه‌های تحقیقی تصحیح و چاپ شد. دولت ایران وقتی متوجه شد که مردم همکیش و همجوار پاکستان، ایران را از دل و جان دوست دارند در شهرهای مختلف خانه‌های فرهنگ بازکرد تا افراد متفرقه‌ای که نمی‌توانستند در دانشکده‌ها ثبت نام کنند، از کلاس‌های رایگان فارسی خانه فرهنگ استفاده نمایند. در این راه تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد، نشانه بارزی از محیط مساعد ایران شناسی در پاکستان می‌باشد. امروز در پاکستان اغلب مردم فارسی را بدان جهت می‌خوانند که بتواند اشعار فارسی اقبال را که مظهر و مبین روح فرهنگ اسلامی و ایرانی است، درک کنند. شعر فارسی اقبال، بهترین نمودار ایران دوستی و ایران‌شناسی اوست» (اکرام، ۱۹۹۹: ۶۳).

علاوه بر این انجمن‌هایی چون «اقبال آکادمی پاکستان (لاهور)» که چهارسال پس از تاسیس پاکستان به وجود آمد تاثیر مستقیم اندیشه های علامه اقبال است که این آکادمی توجه ویژه ای به ایران‌شناسی از خود نشان داده است. همچنین «بزم اقبال» در دانشکده دولتی کوپته که توسط خواجه عبدالحمید عرفانی تاسیس گردید نیز تاثیر

مستقیم اندیشه های علامه اقبال می باشد. علاوه بر این دیگر انجمن ها و محافل ادبی مرتبط با ایران شناسی در پاکستان همچون انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب، مجلس ترقی ادب، سازمان علوم اردو، پنجابی ادبی آکادمی، انجمن فرهنگی ایران و پاکستان، انجمن مطالعات تاریخی پاکستان، انجمن حمایت اسلام و ... نگاه ویژه علامه اقبال را در توجه به ایران حفظ نموده اند و آن را گسترش داده اند.

نتیجه گیری

علامه محمد اقبال عصاره و چکیده قرن ها تبادل فرهنگی دو سرزمین ایران و شبه قاره هند است، که خود او اینک حلقه ای مستحکم برای پیوند فرهنگی دو سرزمین محسوب می شود. او در سراسر آثار خود به زبان و ادبیات، بزرگان علم و ادب و فرهنگ و تمدن ایران توجه داشته که از مطالعه عمیق او در خصوص ایران حکایت دارد. این توجه به ایران در راستای اهداف پیشبرانه استعمار و دید برتری جویانه نیست، بلکه توجه او به ایران در برابر استعمارگران بود و با دید همدلی و همدردی و ایجاد اتحاد به طور کلی بین مسلمانان و به طور خاص ایران و شبه قاره هند شکل گرفت، از این رو ایران شناسی او، ایران شناسی خودی است. ایران شناسی اقبال در زیر لایه های اشعار و اندیشه های سیاسی و فلسفی او نهفته و به همین دلیل کمتر به ایران شناس معرفی شده است . اقبال به دلیل فعالیت های سیاسی، مذهبی و فرهنگی که در راه مبارزه با استعمار و گرفتن حق مسلمانان شبه قاره هند انجام داده، چهره محبوب سیاسی و شاعر ملی پاکستان به حساب می آید. او منادی آزادی و آزادگی به طور عام برای تمام مردم جهان و به خصوص مسلمانان به ویژه برای مسلمانان شبه قاره بوده است. اگر چه در غرب تحصیل کرد اما اصالت شرقی خود را حفظ نمود، مسلمانان را به فراگرفتن علم غربیان، تشویق نمود ولی در عین حال، آنان را به حفظ فرهنگ خودی - که میراث جهانی او محسوب می شود- فرا خواند.

او در مبارزه با استعمار و سعی در اتحاد مسلمانان بخصوص مسلمانان شبه‌قاره هند و ایران بسیار کوشید. ایران نماد و مظهر شرق برای اقبال بود و از این رو به تتبع و تحقیق درباره ایران پرداخت و تاثیر این تتبع و تحقیق در جای جای آثار و اشعارش پیداست. به طوریکه زبان فارسی را برای بیان افکار و اندیشه‌هایش برگزید. اقبال چکیده روابط دیرینه شبه‌قاره و ایران است، و زنده‌کننده بسیاری از خاطره‌های دور و نزدیک این دو دیار می‌باشد.

منابع:

۱. آشوری، داریوش (۱۳۵۷/۲۵۳۵). «ایران‌شناسی چیست»، در ایران‌شناسی چیست؟... و چند مقاله دیگر به قلم خود او، تهران: آگاه.
۲. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۱). کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران: چ ۸، انتشارات سنایی.
۳. اکرم اکرام، سید محمد (۱۹۹۹م، ۱۴۱۹ق). اقبال و جهان فارسی، لاهور: شعبه اقبالیات دانشگاه پنجاب لاهور.
۴. اکرم اکرام، سید محمد (۱۳۵۸/۲۵۳۶). «کوشش اقبال برای احیای ملی»، هنر و مردم، ویژه‌نامه ایران و پاکستان، شماره ۲.
۵. چوهدری، شاهد (۱۳۸۰). «ایران و اقبال»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی‌های فرهنگی وزارت امور خارجه.
۶. چوهدری، محمدشریف. (۱۳۵۸/۲۵۳۶). «ایران‌شناسی اقبال»، هنر و مردم (ویژه‌نامه ایران و پاکستان)، شماره ۲.
۷. دامادی، سید محمد (۱۳۸۰). «معانی و مقاصد در شعر فارسی»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی‌های فرهنگی وزارت امور خارجه.

۸. رادفر، ابولقاسم (۱۳۸۰). «سبک و درون مایه شعر فارسی اقبال لاهوری»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه .
۹. رزمجو، حسین (۱۳۸۰). «عظمت و محبوبیت علامه اقبال لاهوری از دیدگاه ایرانیان»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه
۱۰. رضوی، سید سبط حسن (۱۳۵۰). «سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران»، در تاثیر معنوی ایران در پاکستان، جعفر قاسمی، لاهور: اداره اوقاف پنجاب .
۱۱. ریاض خان، محمد (۱۳۵۰). «بررسی مختصر تاثیر ایران در هنر و اندیشه اقبال»، در تاثیر معنوی ایران در پاکستان، جعفر قاسمی، لاهور: اداره اوقاف پنجاب .
۱۲. زرشناس، زهره (۱۳۹۱). «درآمدی بر ایرانشناسی»، تهران: انتشارات علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. سروش، احمد (۱۳۸۱). «درآمد» و «پیش گفتار چاپ دوم»، در کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران: چ ۸، انتشارات سنایی.
۱۴. شعبانی، رضا (۱۳۸۰). «سخنرانی اختتامیه ی آقای دکتر شعبانی»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه.
۱۵. کراچی، روح انگیز (۱۳۸۰). «موسیقی درونی در مثنوی اسرار و رموز»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه.

۱۶. مصطفوی سبزواری، رضا(۱۳۸۹). «سهم علامه اقبال در ایجاد پیوندهای مشترک ایران و پاکستان»، پیام پاکستان (فصلنامه سفارت جمهوری اسلامی پاکستان - تهران)، شماره ۱.
۱۷. ناصح، محمد مهدی (۱۳۷۴). گنج شایگان (معرفی پاسداران زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان)، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
۱۸. نراقی، احسان (۱۳۵۷/۲۵۳۵). «آنچه خود داشت...»، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۹. واعظی، موادعلی (۱۳۸۰). «اسرار خودی اقبال، نگرش نو به عرفان پویا و زندگی ساز»، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال ۶ اسفند ۱۳۷۹، تهران: اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه.

بررسی هنری غزل های پیام مشرق

چکیده

غزل فارسی یکی از لطیف ترین و مهمترین ترجمان احساسات و عواطف بشری، انواع شعر فارسی است - تعداد ابیات در این نوع در مقابل دیگر انواع شعر، بیشتر و قابل توجه تر است - غزل سرایان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند طوری توجه شاعران ایران را به طرف خود معطوف نمودند که هیچ مثالی در دنیای ادب به نظر نمی آید. شاعر توانا علامه محمد اقبال غزل را نه فقط از فکر تازه آشنا کرد بلکه از نظر هنری در ادبیات فارسی دارای مقام عالی و پر افتخار است - در این مقاله بررسی هنری در غزل پیام مشرق نشان داده ایم و نیز تاثیر شاعران فارسی بر غزل علامه اقبال ذکر گردیده است به خصوص از نظر زبان، لب و لهجه و تراکیب و غیر هم -

کلید واژه: اقبال، غزلهای پیام مشرق، صنایع لفظی و معنوی

”پیام مشرق“ اولین مرتبه در ۱۹۲۳م به چاپ رسید و سبب وانگیزه این اثر پرمایه در آغاز کتاب بیان شده است: محرک تحریر کتاب ”پیام مشرق“ ”دیوان غربی“ از ”حکیم حیات“ گوته آلمانی است و برای نسبت آن هائنا شاعر از اسرائیل می نویسد:

”این دسته گل عقیدت است که غرب به شرق فرستاده است... از این دیوان بر می آید که غرب از روحانیت ضعیف و سرد خود بی زار شده از سینه شرق جوایب حرارت است“ (۱)

البته خبر نگارش پیام مشرق در نامه اقبال به سید سلیمان ندوی یافته می شود که در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۹م نوشته شده است :

* . استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اسلامیة بهاولپور

”فعلاً جواب دیوان یک شاعر غربی را می نویسم که تقریباً نصف آن به اتمام رسیده است که بعضی از نظم ها به زبان فارسی خواهند بود و بعضی از آنها به زبان اردو است...“ (۲)

ولی پیام مشرق کاملاً به زبان فارسی است و کلامی به زبان اردو در آن وجود ندارد. علامه اقبال این کتاب را به نام ”امیر امان الله خان فرمانروای هم عصر افغانستان“ معنون کرده است و اشعاری که دربارهٔ تقدیم کردن به وی سروده است، ارزش خاصی دارند. پیام مشرق چهار بخش دارد قسمت اول به نام ”لالهٔ طور“ رباعیات را در بردارد روش هنری رباعیات اقبال از روش متداول رباعی گویی، به حدودی تفاوت نیز داراست و به روش بابا طاهر عربیان شاعر قرن پنجم هجری گفته است - البته رباعی اقبال از نظر موضوعات کاملاً متفاوت است - اقبال عناوین عاشقانه را کنار گذاشته و مسایل متنوع را موضوع سخن خود قرار داده است به خصوص عشق، خودی، عظمت انسانی، جهان سازی، تخلیق پیهم، خطر جویی و اخوت اسلامی و از این رباعیات وسعت نظر و دقت نظر واضح است و این همه از فکر لطیف و هنر زیبایی اقبال مطلع می کنند به عنوان نمونه ملاحظه شود:

چه لذت یا رب اندر هست و بود دل هر نرّه در جوش نمود است
است
شگافد شاخ را چون غنچه گل تبسم ریز از ذوق وجود است
(کلیات اقبال فارسی، پیام مشرق،

ص ۳۱)

بخش دوم پیام مشرق ”افکار“ که بخش بزرگی کتاب را تشکیل می دهد، و مشتمل بر ۵۱ نظم می باشد و این بخش را به دو قسمت می توان تقسیم نمود یکی سنتی و در قسمت دوم شاعر تجربیات نو انجام داده است که این در شعر فارسی یک روش جدیدی است و اینها در نظم های این قرار می باشد

فصل بهار، سرود انجم، کرمک شب تاب، حدی نغمه ساربان حجاز و شبنم- این تمام نظم ها در واقع فن و فکر بالای اقبال نشان می دهند روش سرودن نیز دلربا است

و سبب جدت وقشنگی در افکار شده است از نظر موضوع ، عظمت آدم ، تسخیر فطرت ، فلسفهٔ زمان و مکان، عشق و خرد ، سوز و ساز، زندگی و عمل ، کردار ، تخلیق و ارتقا، آزادی و اسیری ، اسلام و کشمیر سخن پرداخته است. نظم ها در واقع نمونهٔ قشنگی از ایجاز و اختصار اند و به همین سبب آهنگ صوتی موسیقیت ایجاد شده است ، که احساس نغمگی دارد مثلاً:

گر می کار زارها	خامی پخته کارها
تاج و سریر و دارها	خواری شهر پارها
بازی روزگار ها	می نگریم و می رویم

(همان، ص ۹۹)

بخش سوم کتاب به عنوان ” می باقی “ مشتمل بر ۵۴ غزل می باشد اصطلاح ” می باقی “ از حافظ شیرازی بر گرفته شده است که بدین شرح می باشد:

بده ساقی می باقی که در جنت	کنار آب رکنا باد و گلگشت مصلی
نخواهی	را یافت

(۳)

در غزلیات همان روشی که روش حافظ شیرازی است و شیفتگی و گل رنگی مانند غزل حافظ به چشم می خورد اگرچه اقبال از لحاظ فکری در ”اسرار خودی“ از حافظ انتقاد کرده است ولی از جهت هنری از حافظ تتبع نموده است بلکه به حافظ معترف هست و دربارهٔ پیروی اقبال از غزل حافظ نظر دکتر محمد اکرم این است که:

”به یک علت دیگر نیز بقفای او غزل سروده است و آن اینست که چون میخواست دیوان شرقی گوته را که شیفتهٔ کلام حافظ بود و آنرا مانند ابدیت بزرگ می شمرد جواب گوید چاره ای جز این نداشت که این جواب را بزبان و سبک مخصوص خود حافظ انجام دهد،

....“ (۴)

اقبال ، دیگر در زمینه غزل سرایی از مولوی استقبال شایانی به عمل آورد و پیروی از شعرای دیگر فارسی نیز آشکار می گردد. بخش چهارم پیام مشرق ”نقش فرنگ “ از ترکیب بند طولانی آغاز می شود که عنوان آن پیام است که اقبال در این بخش با جرأت بسیار و بصیرت تمام به تجزیه و تحلیل نظام زندگی غربی پرداخته است و عکس العمل خود هم نیز ظاهر نموده است :

در هوایش گرمی یک آه بی تابانه رند این میخانه را یک لغزش
نیست مستانه نیست

(کلیات اقبال فارسی، پیام مشرق ،

ص ۲۰۸)

اقبال افکار مفکرین غربی نیز با اختصار بیان نموده است و در آخر، عمل ارتقای حیات ، حرکت پیوسته و روشن انقلاب آینده را نیز ذکر نموده است در بعضی جاها از شعرای غرب نیز صحبت کرده است که در آن جوانا از هنگری ، مرگ سخن سرا پتوفی و شاعر انگلیس براؤننگ و بئرن دارا می باشند و بعداً اقبال به نام ”خرده“ چندین صفحه اضافه فرموده است و در این اشعار تخلیق خاص اقبال در زمینه فلسفه زندگی و ذوق جستجو دیده می شود با این اشعار کتاب به پایان می رسد

چه خوش بودی اگر مرد نکویی ز بند پاستان آزاد رفتی
اگر تقلید بودی شیوه خوب پیمبر(ص) هم ره اجداد رفتی

(همان،ص ۲۲۲)

غزل فارسی اقبال در ادبیات فارسی مقام منفردی دارد و همین امتیاز مخصوص به اقبال است - اگرچه در شعر فارسی اقبال روایات اسالیب متنوع خصوصیات و کیفیات جمالیات نظرخاصی دارد و لیکن در نظر اقبال اسلوب نسبت به فکر و اندیشه اهمیتی کمتری را دارا است-چنان که خودش می گوید :-

”در شاعری به زیبایی کلمات و فنون ادبی و نازک خیالی توجهی ندارم مقصود من فقط این است که انقلابی با افکارم ایجاد نمایم“ (۵)

در نظر علامه اقبال شعر فقط غنا و تغزل نیست و هنر برای هنر نیست البته شعر پیام خاصی دارد که باید آن پیام را به وسیله شعر برسانیم همان طوری که خود می سراید:

غزل سرای و نواهای رفته باز به این فسرده دلان حرف دل نواز
آور آور

(کلیات اقبال فارسی، زیور)

عجم، ص ۶)

در واقع شاعری که در آن فکر و فن هم آهنگ باشند، اثر آفرینی امر فطری است حیثیت افکار و مقام آن در جای خود مسلم است ولی اگر طرز ادا دلکش نیست، بی معنی است علامه اقبال در طی نامه ای این طور می نویسد:

” اثر تخیلی و ایقازی شعر فقط سبب مطالب و معانی نیست بلکه در زبان شعر الفاظ و فرهنگ و طرز ادا نیز دخالت دارند“ (۶)

بعد از آن اظهار نظر می کند که در تمام چیزهای دخل مهم نیست و در مقابل احساس و معنی هر نحوی مقام ثانوی می شود

نہ زباں کوئی غزل کی نہ زباں سے باخبر میں کوئی دل کشا صدا ہو ، عجمی ہو یا کہ تازی
(بال)

جبریل، ص ۱۷)

(ترجمه : برای غزل سرودن زبان مهم نیست و نه من با زبان آشنا هستم هر صدایی که دلکشا باشد خواه عجمی است یا تازی)

گویا در دیدگاه اقبال الفاظ بر دلش ملهم می گردیدند و برای بیان نمودن مفاهیم الهی آماده می کنند-این طور به نظر می رسد که در نظر اقبال الفاظ به تنهایی نمی توانند وسیله ابلاغ قرار بگیرند و او به هیچ وجه به تزئین لفظی مایل نشد، دکتر محمد اکرم می نویسد:

”اقیانوس فکر اقبال همواره در تلاطم است و موج های بلند آن ساحل حرف و صوت و نطق را برهم میریزد زبان متحمل احساسات پر شور و هیجان او نمی شود و جامه سخن برمعانی او تنگ حتی در بعضی جاها پاره شده است“ چنانکه خودش می گوید:

نگاه می رسد از نغمه دل به معنی که پرو جامه سخن تنگ
افروزی
است (۷)

وبی شبهه الفاظ جلوه و مظهر یا نمود الهام و کیفیات شعراء می باشد ولی این بسیار مشکل است که کیفیات نفسانی نامحدود را به قالب الفاضلی در آوردن کاری است، که محدود و متناهی است درباره این مشکل شعراء مختلف ذکر نموده اند و درحالیکه به نظر انتقاد کنندگان، شاعر باید عواطف و احساسات خود را در الفاضلی مطرح کند که در امتیاز کردن معنی و الفاظ بسیار مشکل است و در این مورد دکتر پوران شجیعی می نویسد:

”ولذا در تحقیق هر اثر ادبی همان قدر که الفاظ و تعبیرات و ترکیب کلمات و هنر

نمای های صوری و لفظی اهمیت دارد نیز در خور توجه و بررسی است“ (۸)

تسلسل در فکر: در غزل فارسی روشی بوده است که تمام غزل در یک جذبۀ خاصی سروده شده است و در تمام غزل فقط یک موضوع مطرح شده و در این مورد نمونه های بسیار دیده می شوند در غزلیات مولانا و حافظ که تمام غزل برای یک و در یکی از احساس شدیدی نوشته شده است و محمد اقبال که از جهت فکر مقلد از مولانا و از جهت هنر از حافظ مقلد هست و در پیام مشرق همین منوال را باقی گذاشته و تسلسل بودن در فکر نتوانست تنوع در شعر را از بین ببرد به عنوان نمونه می توان مشاهده نمود:

این شمع را فروغ ز پروانه دل
 است

غوغای ما ز گردش پیمانه دل
 است

فرسوده پیکری ز صنم خانه دل

سوز سخن ز ناله مستانه دل
 است

مشت گلیم و ذوق فغانی نداشتیم

این تیره خاکدان که جهان نام

است
 در جستجوی سرحدِ ویرانه دل
 است
 صوفی هلاک شیوه ترکانه دل است
 زناری بتان صنم خانه دل است
 دل درمیان سینه و بیگانه دل است
 (کلیات اقبال فارسی ، پیام مشرق ،

کرده ای
 اندر رصد نشستہ حکیم ستاره
 بین
 لاهوتیان اسیر کمند نگاه او
 محمود غزنوی که صنم خانه ها
 شکست
 غافلتری ز مردِ مسلمان نه دیده
 ام

ص ۱۷۱ - ۱۷۲)

در تمام غزل ناله و فریاد های مختلف را توضیح نموده است در غزل های زیر هم یک فکر به کار رفته و در یک احساس شدیدی به پایان رسیده اند:

کله جسم به گدای سر راهی بخشند
 ید بیضای کلیمی به سیاهی بخشند
 گاه باشد که به زندانی چاهی
 بخشند
 که به این راه نشین تیغ نگاهی
 بخشند
 بود آیا که مرا رخصتِ آهی بخشند
 (همان ، ص ۱۷۲ -

سطوت از کوه ستانند و به
 کاهی بخشند
 در ره عشق فلان ابن فلان
 چیزی نیست
 گاه شاهی به جگر گوشه سلطان
 ندهند
 فقر را نیز جهان بان و جهان گیر
 کنند
 عشق پامالِ خرد گشت و جهان
 دیگر شد

(۱۷۳

از دل و دیده فرو شوی خیال

مثل آئینه مشو محورِ جمالِ دگران

دگران

آشیانی که نهادی به نهالِ دگران

که پریدن نتوان با پرو بالِ دگران

می توان کُشت به یک جامِ زلالِ

دگران

هجر تو خوشترم آید ز وصال

دگران

(همان، ص ۱۷۴ -

آتش از نالهٔ مرغانِ حرم گیر

وسوز

در جهان بال و پر خویش

کشودن آموز

مردِ آزادم و آن گونه غیورم که

مرا

ای که نزدیک تر از جانی و پنهان

زنگه

(۱۷۵)

درونِ خویش نه کاویدهٔ دریغ از تو

ز چشمِ خویش تراویدهٔ دریغ از تو

به نیمِ غمزه نیرزیدهٔ دریغ از تو

حدیثِ شوق نه فهمیدهٔ دریغ از تو

نگه به خویش نه پیچیدهٔ دریغ از

تو

بتان تازه تراشیدهٔ دریغ از تو

چنان گداخته از حرارتِ افرنگ

به کوچهٔ که دهد خاک را بهای

بلند

گرفتم این که کتابِ خرد فرو

خواندی

طوافِ کعبه زدی گردِ دیر

گردیدی

(همان، ص ۱۸۳ - ۱۸۴)

در تمام غزل برای حال زار مسلم کفِ افسوس می مالد .

رنگِ نغزل: در غزل جذبات و کیفیات درونی مطرح می شوند. شاعر در آن احساسات

خود به صورت لطیف و هیجانهای قلبی را به زبان نرم و لطیف و با اشاره های دلربا

مطرح می کند و معاملات عشق و محبت خاصهٔ غزل هستند و غزل اقبال نیز رنگ

دلنشین و تغزل دارد. جذبات حقیقی و احساسات قشنگی حسن و عشق و ترجمانی آنها و معاملات و واردات عشق و محبت را در اشعار ذیل می توان ملاحظه نمود:

برسر بام آ، نقاب از چهره بی	نیست در کوی تو چون من
پاکانه	آرزومندی
کش	دگر
یک ننگه ، یک خنده نژدیده یک تا	بهر پیمان محبت نیست سوگندی
بنده	دگر
اشک	
عشق را نازم که از بی تابی	جان مارا بست با درد تو پیوندی
روز	دگر
فراق	

(همان، ص ۱۴۵)

حدیث دل به که گویم ، چه راه	که آه بی اثر است و نگاه بی ادبی
برگیرم	است

(همان، ص ۱۶۴)

باز به سرمه تاب ده چشم کرشمه	ذوق جنون دو چند کن شوق غزل
زای	سرای
را	را

(همان، ص ۱۶۱)

این کیست که بر دلها آورده	صد شهر تمنا را یغما زده ترکانه
شبخونی	(ص ۱۶۶)
عشق است و هزار افسون ، حسن	نی من به شمار آیم ، نی تو به
است	شمار
هزار	آیی
آیین	

(همان، ص ۱۶۸)

قدم بی پاک تر نه در حریم جان	تو صاحب خاتمه ای آخر چرا دزدانه
------------------------------	---------------------------------

مشتاقان

می

آبی

(همان، ص ۱۷۳)

عروس لاله سراپا کرشمه و ناز
است

بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز
است

(همان، ص ۱۷۷)

موسیقایی:

مهم ترین خاصه شاعری فارسی "موسیقایی" است بسیاری از شاعران برای بیان فکر و احساسات خود را این طور از آهنگ استفاده می نمایند که ترجمان درستی باشد مثلاً احوال شادی و غم کاملاً متفاوت دارند ، هجر و وصال فرق می کنند و غزل این است که جذبات انسانی را کاملاً بیان نماید و غزل اقبال که مزین است با افکار انواع و اقسام و به خاطر همین، اقبال از بحر هایی استفاده کرده که در غزل با جویای سلاست و موسیقیت می باشد. بلکه محمد اقبال از ردیف ساده نیز استفاده کرده است او در سایر غزلیات خودش از بحر نامطبوعی و قافیه نامناسبی و ردیف متکلفی استفاده نکرده است بلکه در بحر موزون و پر از هنر موسیقی گنج‌انیده است در غزل از تکرار حرف آهنگ دلکش نمایان می باشد به عنوان نمونه:

آن سیلِ سبکِ سیرم ، هر بند
گسستم
زَنارِ به دوشم من ، تسبیح به
دستم
من

صورت نه پرستم من ، بتخانه
شکستم
در دیر نیاز من ، در کعبه نماز
من

(همان، ص ۱۵۲)

چه بی دردانه می سوزد ، چه پی

به ساز زندگی سوزی ، به سوز

(همان، ص ۱۵۳)

صنایع لفظی و معنوی:

”اموری را که موجب زیبایی و آرایش سخن ادبی می شود محسنات و صنایع یا صنعت‌های بدیع می گویند و آن را به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم می کنند. صنعت لفظی یا بدیع لفظی: آن است که زینت و زیبایی کلام وابسته به الفاظ باشد، چنان که اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم آن حسن زایل گردد صنعت معنوی یا بدیع معنوی: آن است که حسن و تزئین کلام مربوط به معنی باشد نه به لفظ، چنان که اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم باز آن حسن باقی بماند“ (۹) محمد اقبال برای ابلاغ و اظهار افکار و مفاهیم خود از انکشافات و نظریات انتقادی شرق و غرب استفاده نموده است و در اتباع از شعرای بلند پایه صنایع لفظی و معنوی نیز به کار برده است

تشبیهات و استعارات:

«تشبیه یعنی چیزی را به چیزی در صنعتی مانند کند» و «کلمه استعاره دراصل به معنی عاریت خواستن و بعاریت گرفتن است» (۱۰)

تشبیه و استعاره و برای ابلاغ و اظهار وسایلی هستند و درجائیکه جذبات عمیق و تکلیف و ظریف باشند واردات قلبی پیچیده باشند شاعر از تشبیه و استعارات را بکار می برد و در الفاظ قلیل، معنای کثیر را مطرح می کند محمد اقبال با استفاده از تشبیهات و استعارات بدیع در غزل خود به کمال رسانیده است و به وسیله تشبیهات و استعارات زنده و روشن مضامین دقیق در غزل متجلی ساخته است که در شعر معنویت ایجاد شده است یعنی در نزد محمد اقبال در کلام مقصود از تشبیهات و استعارات فقط آرائش لفظی نیست بلکه در واقع توضیحات معنوی می باشد.

دکتر محمد اکرم می گوید: ”برعکس شعرای معمولی تشبیهات و استعارات اقبال علاوه از زیبایی معنوی دارای جنبه زندگی است که روحیه خواننده را به فعالیت و حرکت وادار میسازد و فکر و عزم او را به آسمان بلند رهبری می نماید“ (۱۱)

در پیام مشرق، علامه اقبال بسیار عمیق ، لطیف و کیفیات افکار را بوسیله تشبیهات نایاب مطرح کرده است که بسیاری از مسایل بزرگ فیلسوفانه در قالب شعر ریخته است به عنوان نمونه تشبیهات و استعارات ملاحظه شوند:

مثال لاله فتادم به گوشه چمنی
مرا ز تیرنگاهی نشانه بر جگر
است

همان، (ص ۱۴۷)

چو غنچه گرچه به کارم گره
ز شوق جلوه گه آفتاب می رویم
زنند
ولی

(همان، ص ۱۴۸)

چو موج ساز وجودم ز سیل بی
گمان میر که درین بحر ساحلی
پرواست
جویم

(همان، ص ۱۴۸)

تتش از سایه بال تدروی لرزه
چو شاهین زاده اندر قفس با دانه
می
می
سازد
)

(همان، ص ۱۵۳)

صد جهان می روید از کشت خیال ما
یک جهان و آن هم از خون تمنا
چو
گل
ساختی

(همان، ص ۱۵۴)

مثال لاله متاعی ز آتشی اندوخت

(ص ۱۵۵)

مثال غنچه نواها ز شاخسار دمید

خوش آن که رختِ خرد را به شعله

می سوخت

بیار باده که گردون به کام ما

گردید

(همان، ص ۱۵۶)

با نسیم سحر آمیز و وزیدن آموز

پا ز خلوت کده غنچه برون زن

چو شمیم

(همان، ص ۱۵۷)

مگو که زورق ما روشناس دریا

نیست

ز قید و صید نهنگان حکایتی

آور

(همان، ص ۱۵۹)

دست بر سینه، نظر بر لب بامی

دارم

حسرتِ جلوۀ آن ماه تمامی دارم

(همان، ص ۱۶۳)

رو بند برکشا که سراپا نظاره ایم

چشم آفریده ایم چو نرگس درین

چمن

(همان، ص ۱۷۹)

ترا به کشمکش زندگی نگاهی

نیست

درین رباط کهن چشم عافیت

داری؟

(همان، ص ۱۸۲)

صد آه شرر ریزی ، یک شعر
دلآویزی

صد ناله شبگیری ، صد صبح
بلا خیزی

(همان، ص ۱۶۱)

به طوفِ شعله پروانه با پروانه
می سازد

محبت چون تمام افتد ، رقابت از
میان خیزد

(همان، ص ۱۵۲)

در شد به دلِ عاشق ، با این همه
پهنایی

این گنبد مینایی، این پستی و
بالایی

(همان، ص ۱۶۷)

ولیکن سوی مشتاقان چه مشتاقانه
آیی می

نه تو اندر حرم گنجی، نه در
بتخانه می آئی

(همان، ص ۱۷۳)

این جلوتِ جانانه ، آن خلوتِ
جانانه

فرقی نه نهد عاشق در کعبه
و بتخانه

(همان ص ۱۶۵)

تلمیحات:

”در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند“ (۱۲)

علامه محمد اقبال در کلام خود از آیات قرآنی ، احادیث پیغمبر (ص) و فسانه های باستانی ایران تلمیحات زیبا استفاده کرده است و برای تفهیم آن از قرآن و احادیث و تاریخ ادبیات ایران آشنا بودن لازم است به تلمیحاتی اشاره می شود:

شبی به میکده خوش گفت پیر زنده دلی به خاک هند نوای حیات بی اثر است	به هر زمانه <u>خلیل</u> است و <u>آتش</u> <u>نمرود</u> که مرده زنده نگردد ز <u>نعمه داود</u>
--	---

برهمنی به <u>غزنوی</u> گفت کرامتم نگر	(همان ص ۱۴۴) تو که صنم شکسته ای ، بنده شدی ایاز را (همان)
--	--

بیا که ساقی گل چهره دست بر چنگ است	(ص ۱۴۹) چمن ز باد بهاران جواب <u>ارژنگ</u> است
---------------------------------------	--

از خاک سمرقندی ترسم که دگر خیزد	(همان) (ص ۱۵۱) <u>آشوب هلاکوی</u> ، <u>هنگامه چنگیزی</u>
------------------------------------	--

ای سکندر سلطنت نازک تر از <u>جام</u> <u>جم</u> است	(همان) (ص ۱۶۱) یک جهان آئینه از سنگی شکستن می توان
---	---

(همان)
(ص ۱۶۰)

در عشق وهوسناکی دانی که
تفاوت چیست؟

آن تیشه فرهادی، این حيله
پرویزی
(همان)

صدره به فلک برشد ، صدره به
زمین در شد

(ص ۱۶۱)
خاقانی و فغفوری ، جمشیدی و
دارایی
(همان)

هوس منزل لیلی نه تو داری و
نه من

(۱۶۸)
جگر گرمی صحرا نه تو داری نه
من
(همان)

دل و دین در گرو زهره و شان
عجمی

(ص ۱۶۸)
آتش شوق سلیمی نه تو داری نه
من

به هر زمانه به اسلوب تازه می
گویند

(همان، ص ۱۶۸)
حکایت غم فرهاد و عشرت پرویز

محمود غزنوی که صنم خانه ها
شکست

(همان، ص ۱۶۹)
زناری بتان صنم خانه دل است

(همان، ص ۱۷۲)
ید بیضای کلیمی به سیاهی
بخشند

در ره عشق فلان ابن فلان
چیزی نیست

(همان، ص ۱۷۲)

تو بر شمع یتیمی صورت پروانه
می
تو بر نخل کلیمی بی محابا شعله
می
ریزی

(همان ص ۱۷۳)

تاب آن جلوه به آئینه گفتارش
نیست
گرچه از طور و کلیم است بیان
واعظ

(همان ص ۱۷۶)

جز این که پور خلیل است و آزی
داند
چه گویمت ز مسلمان نا
مسلمانی

(همان ص ۱۷۶)

نرسی جز به تقاضای کلیم الهی
نظرتو همه تقصیر و خرد
کوتاهی

(همان، ص ۱۸۰)

قیس را لیلی همی نامند در
صحرای
چون تمام افتد سراپا ناز می
نیاز
گردد

(همان ص ۱۸۲)

رمز و ایماژ:

رمز و ایماژ جان غزل است "در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و بکار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد" (۱۳) بصورت رمز و کنایه حرفهای بسیار بزرگ را گفتن طرز شاعرانه است و بسیاری از شعراء همین روش را انتخاب کرده اند اقبال رمز و ایماژ را کمال سخن می داند و در تعبیر اقبال:

برهنه حرف نه گفتن کمال گویایی
است

حدیث خلوتیان جز به رمز و
ایمانیست

(همان، ص ۱۶۰)

جاده ز خون رهروان ، تختة لاله
در بهار
ناز که راه می زند قافله نیاز را ؟

(همان، ص ۱۴۹)

جاده کنایه از حیات رهروان برای عاشقان صادق و تختة لاله برای آن مصایب که
عاشقان خدا می گذرند و از ناز مجاز عقلی یعنی معشوق و از نیاز کنایه از عاشق

از ما بگو سلامی آن ترک تند
خو را
که آتش زد از نگاهی یک شهر
آرزو را

(همان، ص ۱۵۳)

ترک تند خو کنایه از معشوق نمی کنایه از پیروزی
به شاخ زندگی ما نمی ز تشنه
لبی است
تلاش چشمه حیوان دلیل کم طلبی
است

)

(همان، ص ۱۶۴)

تشنه لبی کنایه از حالت فراق و چشمه حیوان برای آرزوی وصل:
غزل به زمزمه خوان پرده پست
تر
هنوز ناله مرغان نوای زیر لبی
گردان
است

(همان، ص ۱۶۵)

مرغان کنایه از سالکان طریقت و نوای زیر لبی برای خاصی سالک راه طریقت:
تب و تاب بتکده عجم نرسد به سوز که به یک نگاه محمد عربی گرفت
و گداز من حجاز من

(همان، ص ۱۷۴)

تب و تاب بتکده عجم کنایه از افکار غیر اسلامی و محمد عربی(ص) برای تعلیمات
اسلامی و حجاز من برای دل عاشق

بود و نبود ماست ز یک شعله از لذت خودی چو شرر پاره پاره
حیات ایم

(همان، ص ۱۷۸)

شعله کنایه از انای مطلق و شرر برای انای مقید
نظر تو همه تقصیر و خرد نرسی جز به تقاضای کلیم الهی
کوتاهی

(همان، ص ۱۸۰)

نظر کنایه از حواس خمسسه و تقاضای کلیم برای آرزوی دیدار

صنعت لف ونشر:

”لف دراصل لغت به معنی پیچیدن و تا کردن ، ونشر به معنی گستردن و باز کردن
است و در اصطلاح فن بدیع آن است که ابتدا چند چیز را در کلام بیاورند، آنگاه چند امر
دیگر از قبیل صفات یا افعال بیاورند که هر کدام از آنها به یکی آن چیزها که در اول
گفته اند، راجع و مربوط باشد، اما تعیین نکنند که کدام یک از آن امور به کدام یک از آن

اشیاء بر می گردد، بلکه آن را به فهم و ذوق شنونده باز گذراند کلماتی را که در اول آورده اند لف و اموری را که به آنها بر می گردد نشر می گویند“ (۱۴)
بعضی از مثالهای غزل فارسی اقبال مطرح می شوند:

بهار تا به گلستان کشید بزم نوای بلبل شوریده چشم غنچه
سرود کشود

(همان، ص ۱۴۳)

در دیر نیاز من، در کعبه نماز زنار به دوشم من، تسبیح به دستم
من من

(همان، ص ۱۵۲)

ره دیر تخته گل ز جبین سجده که نیاز من ننگد به دو رکعت
ریزم نمازی

(همان، ص ۱۵۰)

چنا ز خون دل نوبهار می بندد عروس لاله چه اندازه تشنه رنگ
است

(همان، ص ۱۵۱)

آفریدند اگر شبنم بی مایه ترا خیزد بر داغ دل لاله چکین آموز
(همان، ص ۱۵۸)

صنعت تضاد:

”در لغت به معنی دو چیز را در مقابل یکدیگر انداختن و در اصطلاح آنست که کلمات
ضد یکدیگر بیاورند“ (۱۵)
از غزل اقبال ملاحظه شود:

نه نشیب من نشیبی نه فراز من
فرازی

ز مقام من چه پرسى به طلسم
دل اسیرم

(همان، ص ۱۵۰)

نه نشیبی ، نه فرازی ، نه مقامی
دارم

نه به امروز اسیرم ، نه به فردا ،
نه بدوش

(همان، ص ۱۶۴)

این جلوت جانانه، آن خلوت جانانه

فرقی نه نهد عاشق در کعبه و
بتخانه

(همان، ص ۱۶۵)

بی تو بودن نتوان ، با تو نبودن
نتوان

بی تو از خواب عدم دیده
کشودن نتوان

(همان، ص ۱۶۶)

در شد به دل عاشق ، با این همه
پهنایی
یکتایی و بسیاری ، پنهانی و
پیدایی

این گنبد مینایی ، این پستی و
بالایی
اسرارِ ازل جویی ؟ بر خود
نظری و کن

(همان، ص ۱۶۷)

ای عقل چه میگوید ، ای عشق
چه فرمایی

هم با خود وهم با او ، هجران که
است این وصال

(همان، ص ۱۶۸)

خواجه ای نیست که چون بنده
پرستارش نیست

بنده ای نیست که چون خواجه
خریدارش نیست

(همان، ص ۱۷۶)

با خدا در پرده گویم با تو گویم
آشکار

یا رسول الله! او پنهان و تو پیدای
من

(همان، ص ۱۸۳)

صنعت مراعات النظیر:

”در سخن اموری را بیاورند که در معنی با یک دیگر متناسب باشند، خواه تناسب آنها، از جهت همجنس بودن باشد، و خواه تناسب آنها از جهت مشابهت یا تضمن و ملازمت باشد“ (۱۶) غزل اقبال ببینید:

شبی به میکده خوش گفت پیر
زنده دلی

به هر زمانه خلیل است و آتش
نمرود

(همان، ص ۱۴۴)

چو موج ساز وجودم زسیل بی
پرواست

گمان میر که درین بحر ساحلی
جویم

(همان، ص ۱۵۲)

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم
آرزوست

با من میا که مسلکِ شبیرم
آرزوست

(همان،ص ۱۵۶)

جهان گرفت و مرا فرصت تماشا
نیست

نظر به خویش چنان بسته ام که
جلوه دوست

(همان،ص ۱۵۹)

آن تیشه فرهادی ، این حيلة
پرویزی

در عشق وهوسناکی دانی که
تفاوت چیست

(همان،ص ۱۶۱)

نه هر که نان جوین خورد حیدری
داند

هزار خیبر و صد گونه از در
اینجا است

(همان،ص ۱۷۵)

صنعت ایهام:

”در اصطلاح بدیع آن است که لفظی بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور از ذهن باشد و آن را طوری به کار ببرند که شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود“ (۱۷) مثالهای از غزل فارسی اقبال به ببینید:

نوای بلبل شوریده چشم غنچه
گشود

بهار تا به گلستان کشید بزم
سرود

(همان،ص ۱۴۳)

زمانه که حسابش ز سال و ماهی
نیست

ز وقت خویش چه غافل نشسته
ای دریاب

(همان،ص ۱۸۲)

نتیجه گیری

کوتاه سخن آن که غزلیات آکنده از احساس و زیبایی محمد اقبال برخوردار می‌باشند. بلاغی، صور خیال و نازک خیالی‌های که تداعی کننده اشعار نغز غزل سرایان بزرگ ایران خاصه شاعران پیرو سبک هندی است، از لحاظ درونمایه و شامل بودن بر دستور العمل‌های مفید و سازنده زندگی که مردم فضیلت خواه روزگار حاضر و فرداهایی دور و نزدیک را به کار می‌رود و یقیناً در نسل‌هایی آینده دگرگونی‌های فکری و اعتقادی را ایجاد خواهد کرد، مؤید مضمونی است.

یادداشتها

- ۱ - اقبال، پیام مشرق، دیباچه، ص ۷
- ۲ - عطاءالله شیخ (مرتبه) اقبالنامه، ص ۱۰۷
- ۳ - شمس الدین محمد حافظ، ص ۱۹
- ۴ - محمد اکرم، اقبال ایک تحریک، ص ۱۹۸
- ۵ - سونش دینار، ص ۲۶۷
- ۶ - اقبالنامه، ج ۱، ص ۳۷-۶
- ۷ - محمد اکرم، اقبال در راه مولوی، ص ۸۱
- ۸ - پوران شجعی، صور معانی، شعر فارسی، ص ۱۴
- ۹ - جلال الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۱، ص ۳۷ - ۳۸
- ۱۰ - همان، ج ۲، ص ۲۲۷، ۲۵۰
- ۱۱ - محمد اکرم، اقبال در راه مولوی، ص ۱۴۳
- ۱۲ - جلال الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۲، ص ۳۲۸
- ۱۳ - همان، ج ۲، ص ۲۵۵، ۲۵۶
- ۱۴ - همان ج ۲، ص ۲۷۹
- ۱۵ - همان، ج ۲، ص ۲۷۳
- ۱۶ - همان، ج ۲، ص ۲۵۷
- ۱۷ - همان، ج ۲، ص ۲۶۹

کتابنامه

- پوران شجیعی، صور معانی شعر فارسی، ۱۳۶۲ش-
- جلال الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۱ و ۲، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۶ش-
- شمس الدین محمد حافظ، دیوان حافظ، انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۳۷ش-
- عطاءالله شیخ (مرتبّه) اقبالنامه، لاهور، حصه اول، بی تا-
- لاهوری، اقبال، کلیات اقبال فارسی - شیخ غلام علی ایند سنز لاهور، اشاعت پنجم: ۱۹۸۵.
- محمد اکرم اکرام، اقبال ایک تحریک، شعبه اقبالیات، دانشگاه پنجاب لاهور، ۲۰۰۴-
- محمد اکرم، اقبال در راه مولوی، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۳۸۶ش -
- محمد بقایی، سونش دینار، دیدگاه های علامه اقبال تهران، ۱۳۸۰ش -

میر عباس علی خان تالپور «مومن» شاعر پارسی گوی سند در قرن سیزدهم هجری

صفدر حسین میرزا

چکیده

میر عباس علی خان تالپور متخلص به مومن (۱۲۴۵-۱۲۷۳هـ ق) فارسی گوی سند در قرن سیزدهم هجری از دودمان حکمرانان تالپور سند برخاسته بود و در ۱۴ سالگی با خانواده مخلوع به کلکته تبعید شده تا بیست و هشت سالگی در آنجا اقامت داشت

و ضمن شکار شیر تصادفی کشته شد. وی فارسی سرای چیره دستی بود و دستنویس دیوانش بر انواع شعر دارای در حدود دو هزار بیت در کتابخانه دانشگاه تهران با عنوان «دیوان میر مومن سندی» نگهداری می شود. در این گفتار شرح حال مجملی بدست داده آثارش با اختصار معرفی گردیده است. شایسته یادآوری است که میر مومن جمعاً ۲۸ سال زیست ولی حتی در تبعید استعمار گران انگلیسی دور از موطن به فرهنگ فارسی خدمت شایانی نموده است.

کلید واژه: میر مومن، خانواده تالپور، حیدر آباد، کلکته، عباس علی

پیشینه خانواده تالپوران:

تالپورها که از خانواده اصیل سندی بودند. در سال ۱۱۹۶ ق / ۱۷۸۱ م در سند روی کار آمدند. فرمانروایان تالپوران اهل علم و فضل دارای مسلک اثنا عشری بودند. میر فتح علی خان تالپور بنیانگذار این خانواده بود. در عهد میر فتح علی خان تالپور نظم و نثر فارسی گسترش فراوان یافت و آثار و تالیفات در اصناف سخن گوناگون نگارش یافت و آثار متعدد ادبی، در نظم و نثر و تاریخ و تذکره نویسی بوجود آمدند. آنها برای ترویج فارسی مساعی گراندرد می نمودند. معروف ترین شعرا و ادبای این خانواده به قرار زیر می باشند. میر فتح علی خان تالپور، میر غلام علی خان تالپور «غلام» میر کرم علی خان تالپور «کرم» میر مراد علی خان تالپور «مراد» میر نصیر علی خان تالپور «جعفری» میر صوبدار علی خان تالپور «میر» میر محمد حسین علی خان تالپور «حسین» میر شهداد خان تالپور «حیدری» میر یار محمد خان تالپور، میر محمد علی خان تالپور «بهره ور» میر محمد حسن علی خان تالپور «حسن» و میر عباس علی خان تالپور «مومن» و سایرین.

پدر میر عباس علی خان تالپور، میر محمد نصیر خان تالپور آخرین حکمران تالپور سند مرد عادل و فاضل و عالم و شاعر و تخلص او جعفری بود. دواوین جعفری (فارسی و اردو) و مثنویات از وی یادگار می باشد. سجش به این وضع درست شده آمد.

سزد گرند بر ثریا سریر کسی را که باشد

محمد نصیر

پس از درگذشت میر نور محمد خان تالپور، میر محمد نصیر خان بر تخت حیدرآباد نشست. در ۱۸۴۳ م از فرنگیان متجاوز شکست خورد و به اسارت آنان درآمد. پس از آن مدتی در بمبئی و کلکته در اسارت می زیست و در دوری از وطن در هفتم ربیع الثانی ۱۲۶۱ ق درگذشت.

برادر میر عباس علی خان تالپور، میر محمد حسن علی خان تالپور متخلص به حسن بتاریخ ۲۶ ذیقعده ۱۲۴۰ ق در قلعه حیدرآباد تولد یافت و در سن هشتاد و دو سالگی بتاریخ ۱۵ ذوالحجه ۱۳۲۴ ق درگذشت. در آثار نثر و نظم فارسی و سندی مثنوی مختار نامه ثقفی، مثنوی شاهنامه سند / فتحنامه سند، مثنوی حمله حیدری / شهنشاہ نامه، لسان الحق فی میزان الصدق، رویای صادق، رزیة الکبری، نهر البکا، احسن البیان، ردّ خوارج، مجموعه خطوط، (نامه ها)، شکار گاه، کلیات مرآئی وغیره ازو یادگار و در کتابخانه دودمان تالپوران سند (تندو میر نور محمد خان لطیف آباد شماره ۴ حیدرآباد) نگهداری می شود.

چگونگی احوال عباس علی مومن :

میر عباس علی خان تالپور متخلص به «مومن» فرزند میر محمد نصیر خان تالپور جعفری آخرین فرمانروای سند و برادر میر محمد حسن علی خان تالپور حسن بود. میر عباس علی خان به تاریخ ۸ محرم الحرام ۱۲۴۵ هـ ق / ۱۰ جولائی ۱۸۲۹ م در قلعه حیدرآباد تولد یافت. دیوان میتا رام متخلص به «مسرور» این قطعه تاریخ ولادت گفت :

حق به میر نصیر خان ز کرم فرزندی نیک داد والا بخت
سال میلاد او ز حکم خدا هاتقم گفت «زکی دارابخت»
۱۲۴۵

هـ ق

در حالی که میرزا فتح علی بیگ فتح درباره ولادت میر عباس علی خان تالپور چنین قطعه تاریخ گفت :

سپهر سخا میر عباس علی که نامش بعالم بود منجلی
عباس علی شد جهان منجلی جهان منجلی شد به عباس علی

گل گلشن جعفری میر شیر
دوم پور نیک اختر بختیار
به بخت و به اقبال نوالاقتدار
منور رخ او ز فضل خدا
جوان بخت و طولعمره و
نامدار

بود او رئیس بلوچان دلیر
بود نام نامی آن نامدار
سلامت بود تا به روز شمار
نبی و علی هادی اش رهنما
بنام آوری نادر روزگار

نبی حامی او به هر بزمگاه
خدایا بداد دلش داد رس
ظفر مند سلطان عباس علی
خداوند عالم مددگار او
پی سال تاریخ تولید او

علی یاور او به هر رزمگاه
نباشد کس غیر تو فریاد رس
بود بر زبانش علی یا علی
به هر دو جهان یاور و یار او
رقم زد شهنشاه «کشور سخن

جو

۱۲۴۵ هـ

«بود شان و شوکت عنایات

سن عیسوی کردم از دل طلب

رب

۱۸۲۹ م

نام مادر میر عباس علی «بی بی شهر بانو» بود. وی در سن ده سالگی قرآن را حفظ کرد و به زبان های عربی و فارسی مهارت پیدا کرد. عهد فرمانروایی تالپوران از سال ۱۱۹۶ ق / ۱۷۸۱ م آغاز شد و در سال ۱۸۴۳ م حکمرانی تالپوران به پایان رسید و حکمران تالپوران از لشکر فرنگیان در جنگ میانی و جنگ دبه شکست خوردند. فرمانده فرنگی سرچارلس نیپیر آخرین تاجدار سند میر محمد نصیر خان تالپور را با اقوام و خویشان دستگیر کرد و در میان آنها میر عباس علی خان تالپور هم بوده ، در آن وقت میر مومن چهارده ساله بود . میر مومن وقتی که در کلکته بود و در سن بیست در سال ۱۸۴۹ ق یک دختر خانم فرنگی به نام « بی بی بلقیس» را به عقد خود آورد و از بطن آن خانم میر مومن را فرزندی بنام ، میر عبدالحسین خان تالپور سانگی ، در سال ۱۸۵۱ ق در کلکته داده شد . شش روز بعد از تولد میر عبدالحسین بی بی بلقیس رحلت نمود . میر مومن در سن بیست و هشت سالگی به تاریخ ۸ رجب المرجب ۱۲۷۳ ق / ۴ مارس ۱۸۵۷ م در گذشت .

سید حسن علی ابن سید میر موئین قلم متخلص به «وفا» تاریخ وفاتش را در این قطعه سروده است :

ناگه شد ازین دار سوی

عباس علی میر لوا دار دگر

دار دگر

عباس علی شهید شد بار

قاف دگرش بگیر و تاریخش

دگر

گو

۱۲۷۳ق = ۲۰-۱۲۹۳

درگذشت ناگهانی میر مومن

میر محمد حسین علی خان تالپور در «مناقب علوی» بر واقعه شهادت میر مومن دو روایت نقل کرده است. یک روایت این طور نوشته است که «میر عباس علی خان تالپور از دست خود گلوله تفنگ خورده از بار جان سبکدوش گردیده». روایت دیگر در مناقب علوی نوشته است که «روزی نزد من (میر حسین علی خان) شنگورشیدی (حبشی) ظاهر می کرد که شبی در عالم رویا حضرت علی (ع) را دیدم که به من فرموده «ای شخص برو به میر عباس علی بگو که شکار شیران نکند و آنها را نکشد که آنها همه بنام من مشهور اند که من شیر خدایم و آنها شیر جنگل اند و خداوند تعالی روزی شان مقرر کرده است، پس او می گفت که من در خدمت میر عباس علی خان رفتم و آن خواب را ظاهر کردم که بر من خندید، مرا دیوانه خواند. نیز نقل کنند از سیدی که از اهل ایران بوده تازه به کلکته رسیده که میر صاحب را نمی شناخت، او در خواب حضرت ابوالفضل العباس را دیده که به او فرموده که دمدمه (کلکته) رفته به میر عباس علی که شکار شیران می کند منع کنی و از طرف من گوئید که نام تو عباس علی است و من هم عباس علی هستم ازان شرم دارم که از همانم بودن خود به تو منع می کنم که شیران را مکشید که ازان خرابی است او هم به مثل شنگو شیدی آمده به میر صاحب پیغام حضرت عباس علمدار را رسانیده خندید و او را هم دیوانه قلمداد کرده راند و گفتند چونکه «سندیان» را در شکار زحمت میرسد ازان سبب این را آموخته آوردند، پس میر عباس علی خان بعد از خواب دوم که آن سید دیده به شکار رفته. میر عباس علی خان از برای شکار شیر آماده شد که برادرش حسن علی خان خبر رسیده او مانع شد که قبول ننموده،

در آن شب در خواب میر حسن علی خان دید پدر بزرگوار خود میر محمد نصیر خان را که بر چهار پایه ای غمگین نشسته است و خون از سرش جاری است، که سبب غمگین بودن و جاری شدن خون را پرسید گفت ای عباس! من بالای ترا بر سر خود گرفتم. اماچنین رفته شیر بر میر عباس علی خان تاخته گل محمد که پیش میر بود بگریخته آنروز میر صاحب کاری کرده که رستم نکند که اولاً به مثال دو پهلوان که در کشتی باشند، درمیان آن سی و سه زخم به میر صاحب رسیده. پس میر صاحب بحالتی که داشته خدا دشمن او را پیش نیارد که بدنش از ضعف می لرزید خون بسیار جاری بود و آخر کار درگذشت، جسد میر صاحب را به حیدرآباد (سند) بردند و در مقابر تالپوران (میرن جا قبا) مدفون شد.»

میر عباس علی خان تالپور به «سرکار شوکت مدار» ملقب نمود و سجع اش بود:
«یا حضرت عباس علی ادرکنی»

دیوان میر مومن : نسخه منحصر به فرد دانشگاه تهران

میر عباس علی خان نه فقط سخنانی چیره بود و آشنا به فارسی و عربی و اردو و سندی بود، در اصناف مختلفه شعر و فنون مهارتی کلی داشت. تعداد اشعارش از دو هزار متجاوز می باشد. دیوان مومن هنوز غیر مطبوعه است تا حال یک نسخه خطی دیوانش دریافت شده است و در کتابخانه دانشگاه تهران بنام «دیوان مومن سندی» موجود است. در این قصائد و قطعات و رباعیات و غزلیات و مثنوی فرهاد و شیرین موجود است و ماده تاریخها درباره فوت رجال و وقایع و حوادث عصر دارد که خالی از اهمیت نیست. ازان دیوانش اشعار منتخب به این جا نگاشته می شود:

یا حسین ابن علی سرور مردان نور عینین نبی شاه شهیدان مددی
مددی

خاک کوی تو مرا دارویی امراض ای دوی صحت جمله مریضان
بس است مددی

سر سلسله حکومت تالپوران میر فتح علی خان تالپور بود. او سه برادر دیگر داشت بنام میر غلام علی خان تالپور، میر کرم علی خان تالپور و میر مراد علی خان تالپور. آنها هر

چهار برادر باهم حکومت کردند که معروف به «چهار یاری» (چو یاری) بودند . در دیوان مومن سجع های چهار یاری این طور بودند :

۱. **میر فتح علی خان تالپور**
گشت روشن به حکم لم
فتح و نصرت بنام فتح علی
یزلی

۲. **میر غلام علی خان تالپور:**
بود در جهان روشن و منجلی
چو خورشید روشن بود منجلی
در اسماء عالم بود منجلی
ز هر نام، نام غلام علی
به هر نام نام غلام علی
چو خورشید اسم غلام
علی

۳. **میر کرم علی خان تالپور :**
شکر خدا به عالم چون مهر
منجلی
نامی نموده نام مرا از کرم
علی

۴. **میر مراد علی خان تالپور**
از خدا و نبی علی ولی
یافت هر کام دل مراد
علی

عهد سلطنت تالپوران از سال ۱۱۹۶ ق / ۱۷۸۲م آغاز شد .میر فتح علی خان تالپور ، آخرین حکمران کلهورا میان عبدالنبی را در جنگ هالانی شکست داد و به مسند حکومت سند نشست و بنام «فاتح سند» معروف گشت .

ماده تاریخ فتح جنگ هالانی از میر مومن چنین است :

هاتفم گفت دائم از دل شاه
شد لوآباد میر فتح علی

۱۱۹۶ ق

وی دو سال بعد از نشستن بر مسند حکومت سند قلعه حیدر آباد را فتح کرد . میر مومن این قطعه تاریخ گفت :

«میر فتح علی با دعا

مبارکباد»

۱۱۹۸ ق

دعای جمله جهان گفت سال این

تشریف

چون میان غلام شاه کلهورا به تاریخ ۳ جمادی الاول ۱۱۸۶ هـ ق در گذشت . میر عباس علی خان تالپور قطعه تاریخ وفات وی را در دیوان خودش به این طور گفته :

که ازو جلوه فزا بود جهان اقبال

گفت لبیک اجابت چو ازین دار

وصال

شد کجا مهر جهانتاب ز اوج

اقبال

۱۱۸۶ ق

آه از رحلت آن مهر سپهر اقبال

شد شتابان به سوی عالم باقی حق

را

شد قیامت به جهان خلق ز هجرش

گفت

می

قطعه دیگری نیز گفت :

غلام شاه شاه بخت و اقبال

باوج سروری ما بین امثال

ز اوج سروری شد نادر اقبال

۱۱۸۶ ق

دریغ از رحلت آن ماه اجلال

چو نادر بود اقبالش درین عصر

بسال رحلتش هاتف ازان گفت

میان سرفراز خان عباسی کلهورا بن میان غلام شاه ، میر بهرام خان تالپور با پسرش میر صوبدار خان تالپور را در سال ۱۱۸۹ ق بکشت . میر عباس علی خان قطعه ای رقم نمود که از مصرعه آخر آن سال وفات آنها مستفاد می شود :

«شد کربلا نواحی بهرام و

صوبدار»

۱۱۸۹ ق

بودند چون فدای شهیدان

گفت

سروش

میر عباس علی خان تالپور مخمسی در مناجات قاضی الحاجات و در مدح حضرات محمد و آل محمد (ع) گفته است:

بی پناهم در حفاظ اهل بیت یا
مرتضی و فاطمه حسنین و زهرا
نبی و
عابدین و باقر و جعفر شه
هم رضا و هم تقی و هم نقی و
موسی ولی
مهدی آخر مومنان را رهنما خواهد شدن

دیوان غزلیات مومن بدین بیت آغاز می شود:

الا ای عشق بسم الله بسمل کن دم
بخون بنویس بسم الله بر لوح
ما را
ما

و بدین بیت اختتام می شود :

به مومن ده امان در امن ایمان
به عشق خود نما را او را
مسینی

میر عباس علی خان تالپور مثنوی قصه فرهاد شیرین هم سرود و بیت اول آن ملاحظه بفرمائید:

مثنوی فرهاد شیرین

شنیدستم که چون فرهاد
شیرین
بداد از عشق شیرین جان
شیرین

کتابنامه

۱. میر علی شیر قانع تتوی ، مقالات الشعراء، به تصحیح سید حسام الدین راشدی ،سندی ادبی بورد.
۲. میر علی شیر قانع تتوی ، تحفة الکرام ، به تصحیح سید حسام الدین راشدی ،سندی ادبی بورد.
۳. مخدوم ابراهیم خلیل تتوی ، تکملہ مقالات الشعراء، به تصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد.

۴. میر عباس علی خان تالپور ، دیوان مومن ، نسخه خطی عکسی مملوکه محمد پنهل دهر
۵. عباس علی بیگ ، میرزا، تاریخ تالپور (چهارپاری دوم) غیر مطبوعه
۶. همو ، بیاض عباس
۷. میر حسین علی خان تالپور ، مناقب علوی ، نسخه خطی .
۸. میرزا قاسم علی بیگ ، بیاض فتح ، نسخه خطی
۹. میر عبدالحسین خان تالپور ، لطائف لطیفی به تصحیح دکتر نبی بخش خان بلوچ.
۱۰. میر عبدالحسین خان تالپور، کلیات سانگی ، به تصحیح دکتر نبی بخش بلوچ ،سندی ادبی بورد .
۱۱. حبیب الرحمن خان صابری ، مفتاح التقویم ، ترقی اردو بورد، دهلی نو، ۱۹۷۷.

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

اشاره :

دهها نامه مهر آمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که صاحب نظران گرامی به ارزیابی مقاله های علمی و پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده توجه می فرمایند، مایه تشویق نویسندگان محترم می گردد و نمایانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی کشورهای فارسی زبان منطقه می باشد. اینک برداشت هایی از چند نامه های منتخب محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به آن :

۱ - آقای دکتر رئیس احمد نعمانی ، از علیگر (هند) در ضمن اعلام وصول شمارهٔ اخیر فصلنامهٔ دانش « قطعه تاریخ درگذشت سه تن » از بستگان نزدیک که در سال ۱۴۳۵ هـ. ق به لقاء الله شتافتند، به دفتر مجله سرودهٔ خود را ابلاغ نمودند که در ضمن تسلیت به ایشان مبادرت به درج می شود.

دایم و خواهرم ، هم پدر همسرم	چونکه نمودند رخ جانب قصر بهشت
رخت ببستند ازین کارگه خیر و شر	باز رهیدند از مخمصهٔ خوب و زشت
سوی جنان تاختند رخس روان عزیز	دور برفتند ازین دایرهٔ خاک و خشت
تا که بود یادگار؛ کلک حزینم رئیس	چارصد وسی و پنج با سرغمگین نوشت

هـ ۱۴۳۵

در شعر فارسی قطعهٔ شعر سروده امیر خسرو برای درگذشت مادر و برادر معرفیت دارد با این مطلع

امسال دو نور ز اخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت
شایان تذکر است که این روش پسندیده در فارسی سرایان شبه قاره مثل گذشته ادامه دارد.

۳ - آقای دکتر غلام محمد لاکهو استاد بخش تاریخ دانشگاه سند ؛ جامشورو در ضمن اعلام وصول شماره ۱۱۶ مرقوم داشتند.

« مطالب مندرج بسیار سودمند و ارزشمند می باشد. شایان تذکر است که نشر فصلنامه سر موعودو بی وقفه نمایانگر اهمیت ارتباط فرهنگی و ادبی میان ایران و پاکستان می باشد»
برای همکاری جنابعالی سپاسگزار می باشیم از مقاله ارسالی در شماره ۱۱۸ استفاده کرده ایم.

۴ - خانم دکتر مسرت واجد استادیار فارسی دانشگاه اسلامیة از بهاولپور نگاشته است :
« امروز پستیجوی نوید دانش ۱۱۷ » آورد چشم ما روشن دل ما شاد ! مجله دانش همیشه موجب افزایش سطح دانش و جلای فکر ما می باشد. سپاسگزاری می کنم .
حفظ سطح مندرجات نشریه های ادواری بدون مشارکت پژوهشگران علاقه مند میسر نیست از این بابت ما مدیون همکاری ایشان می باشیم.

همچنین با ابراز مراتب امتنان ، نامه های مهر آمیز ، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند فصلنامه به شرح زیر به دفتر دانش رسید :

ایران : تهران : دکتر بهاره فضلی درزی؛ دکتر محمد حسین تسبیحی ؛ دکتر ابراهیم خدایار ؛ دکتر قاسم صافی ، **شیراز :** دکتر محمد بیگی ، **مشهد :** آقای حسن آبادی مدیر امور اسناد و مطبوعات آستان قدس رضوی ؛ اداره ارتباطات اسلامی مدیریت امور زایران غیر ایرانی

بنگلادش : خانم دکتر کلثوم ابوالبشر ؛ دکتر محمد نور عالم استادیار دانشگاه چیتاگانک

پاکستان :

جام شورو: غلام قادر سهارن کتابدار انستیتو سند شناسی ، **خیر پور :** غلام قادر عباسی کتابدار دانشگاه شاه عبداللطیف، **رحیم یار خان :** ریاض محی الدین احمد ، سید انیس جیلانی ، **شیخوپوره :** ندیم احمد ، نوید احمد گل ، **صوابی :** دکتر سعید الحق قاضی، **کراچی :** دکتر ساجد الله تفهیمی ، **لاهور :** لبیق بخاری ، ضیا ملک

هند : آترا(بهار): دکتر رضوان الله آروی ، **احمد آباد (گجرات) :** پرفسور م ج بمبی والا، **پتنه :** شهنواز احمد ،

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Manuscript of Mystic treatise “Wujood ul Ashiqeen” by Khawja Bandeh Nawaz Geisu Daraz Deccani : Introduction and full text

Rizwan-ul Allah Aarvi

Syed Mohammed Hussaini, commonly known as Khawja Bandeh Nawaz Geisu Daraz (7th century A.H) of Chishtia lineage . His treatise manuscript titled “Wujood-ul-Ashiqeen “ is being kept in Khuda Bakhsh Library, Patna No 1414 which has been edited and its full text alongwith due introduction of treatise and its author, has been produced by the learned editor for our readers.

2 – Memento to Prophets in Mathnavi –e- Maulana.

Syed Ansar Azhar

Stories of Prophets referred in the Holy Quran, Maulana has also mentioned them in Mathnavi. A number of such stories have been remembered enriching the Mathnavi’s contents. Maulana’s Mathnavi is a unique poetic work of its kind. He has availed from Holy Quran’s lines, sayings of Holy Prophet, and also Gnostics, Mystics and Prophet’s companions in it. Stories of Prophets referred in Holy Quran has an impact of eternal importance . In the holy book these stories have been narrated in a wise manner and lucid diction so that people are encouraged to practice right faith and manner, leading to their emancipation .

3 – Rebuking of “Knowledgeable people , who do not practice it” in Saadi’s poetry.

Bilal Ahmed Sasuli

Knowledge is a virtue and good quality for human beings but practising the knowledge by them enhances their excellence. Knowledge sans practice have been referred by writers, poets and scholars in their writings and moral works of Persian. Even the society pays respect to those who bear good moral character. As we are aware that poetry of any period reflects the values and virtues uphold by society in a given time. Reflection of poetic thoughts had been worthwhile as a number of poets had been familiar to the teachings and learnings of religion in this field . In this write up Saadi’s poetry has been surveyed to pinpoint rebuking of knowledgeable people who do not practice it.

4 – Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan

Mohammed Husain Tasbihi

Iranian Scholar, who founded Ganjbakhsh library at Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad in 1970 A.D and for 3 decades worked for its upkeep, manuscripts collection and bibliography compilation has surveyed wide ranging Common Cultural Heritage Iran and Pakistan , in the fields of people’s human behaviour, archaeology, architecture, manuscripts and library matters,

Persian literary activities and Persian Research Journals published in Pakistan etc in this writeup at length.

5 – Pakistani Doctoral Scholars of Tehran University in Five decades : An analytical Survey

Syed Murtaza Moosvi

Tehran University was established in 1935 A.D. From 1950 onward , Pakistani scholars pursued Doctoral courses in Persian Language and Literature and Dr. Shahriyar Naqavi was first Pakistani to get Ph.D from Tehran University in 1334 A.H. Till 1997, 74 Pakistanis obtained above degree and excepting few, who opted to teach Urdu language and literature in Iran , most of them returned to join Universities and Colleges. They have widely contributed in promoting teaching and research at seats of higher learnings in Pakistan.

It is pertinent to note that one third number of above scholars have died and other one third has already been retired. It is a need of future promotion of the language to afford opportunities to fresh scholars to pursue higher studies in Iranian Universities to fill in the gap.

6– Scholistic, literary and cultural relations between Bangladesh and Iran (1971- 2014 AD)

Kulsoom Abulbashar

Cultural and Literary interaction between Bengal and Iran has centuries old history in the past. Before Muslim rulers conquered this land Muslim preachers, and mystics were preaching and propagating Islam over there . In this writeup bilateral scholastic, literary and cultural relations in the contemporary period from 1971 to 2014 A.D has been surveyed and described at length.

7 – The influence of thoughts and impact of philosophy of Allama Iqbal in expansion of Iranian Studies in Pakistan.

Mohammed Mehdi Tavassoli / Behrooz Giravend

Allama Iqbal is considered a essence and extract of cultural interaction between Iran and Sub- Continent of Indo- Pakistan, which has now become a strong cultural bond . In this paper impact of thoughts of philosopher of Islamic world, in expansion of Iranian Studies in Pakistan have been surveyed . Research method being analytical descriptive , formulating library based information . The factors influencing Iqbal's thoughts in Iran and viewpoints towards the literature, dignitaries, history and culture of Iran and the East, the influence and impact his philosophy and thought in expanding Iranian Studies sphere in Pakistan has duly been analysed.

8 – Ghazals of Payam –e- Mashriq : An artistic Study

Rozina Anjum Naqvi

Ghazal in Persian literature is considered as a subtle form of Poetry reflective of human touch and feelings. Hence couplets of ghazals may outnumber over any other form of Persian poetry. Allama Iqbal not only expressed manifold novel thoughts but also enriched his Persian ghazals in Payam-e-Mashriq by various artistic figures of speech. In this writeup this topic has been dealt with . In addition the impact of great poets like Hafiz and Maulana on Iqbal's ghazals has also been described.

9 – The life and Works of Mohsin Tatavi: A Research Study

Mohammed Nazir

Mohammed Mohsin Tatavi has been one of the great Persian ghazal and epic poetry composers of Sind . In spite of his valuable contribution to the Literature, he still remained ignored in literary and research circles. In this article an effort has been made to highlight the life and achievements of Mohsin Tatavi on the basis of the evidences from his contemporaries and others.

10 – Mir Abbas Ali Khan Talpur “Momin” Persian Poet of Sind during 13 the Century A.H.

Safdar Hussain Mirza

Mir Abbas Ali Khan “ Momin” (1245- 1273 AH) Persian Poet of Sind during 13th Century A.H was a offspring of ex-ruler dynasty of Talpurs, who was externed to Calcutta by Britishers at the age of 14 years. He stayed over there and accidentally killed while hunting Bengal’s lion, when he was 28 years old. He was a proficient Persian Poet . The manuscript of his Divan under title of Mir Momin Sindhi is being kept in library of Tehran University containing 2000 couplet. In this writeup his life and various works accomplished within a tender age of 28 has been narrated.

Syed Murtaza Moosvi

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: Ghasem Moradi

Editor:

Syed Murtaza Moosvi

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph:2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper1@yahoo.com

[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)

ISSN:1018-1873

(International Centre-Paris)

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

WINTER 2015
(SERIAL No. 119)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
And Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent